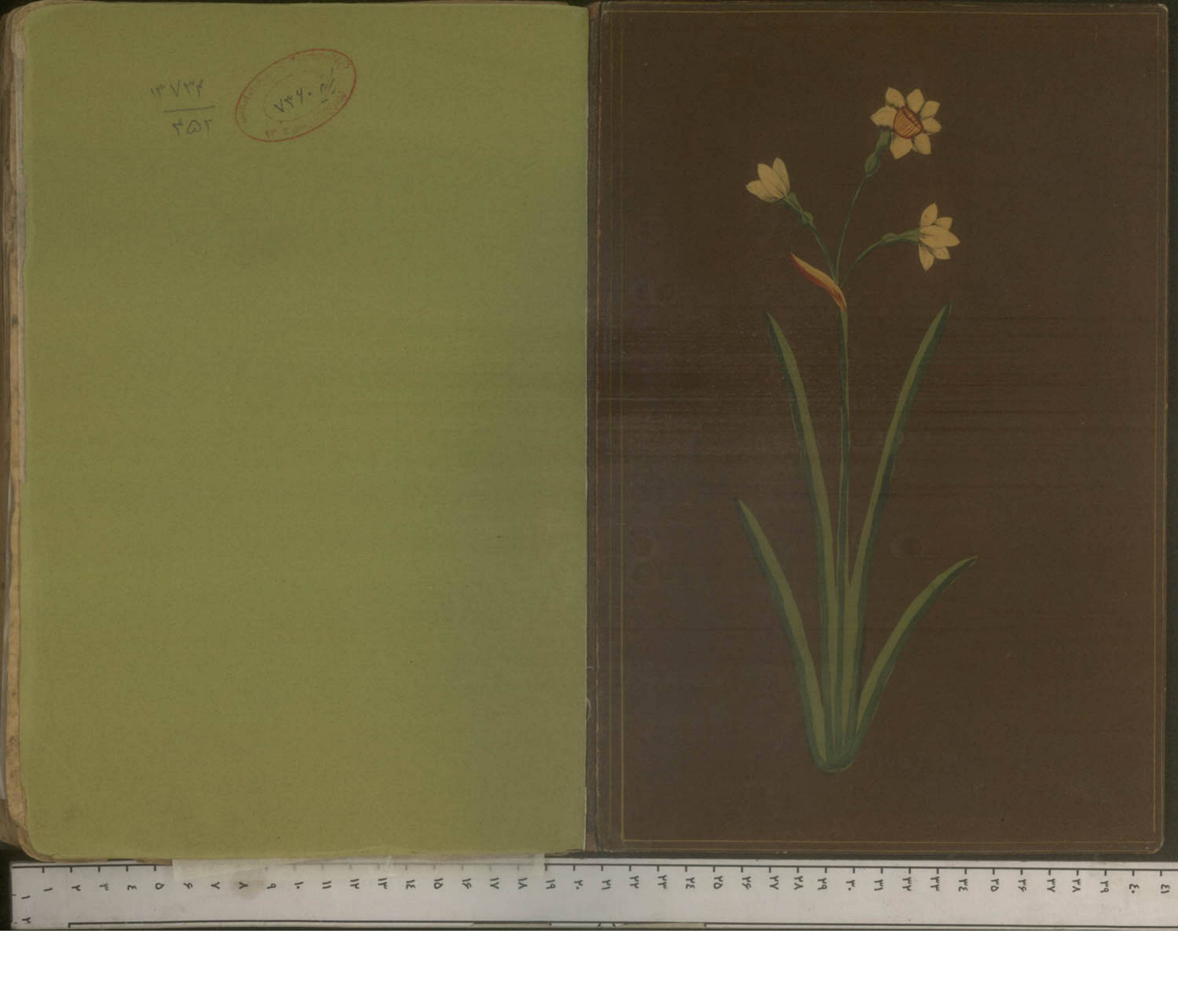
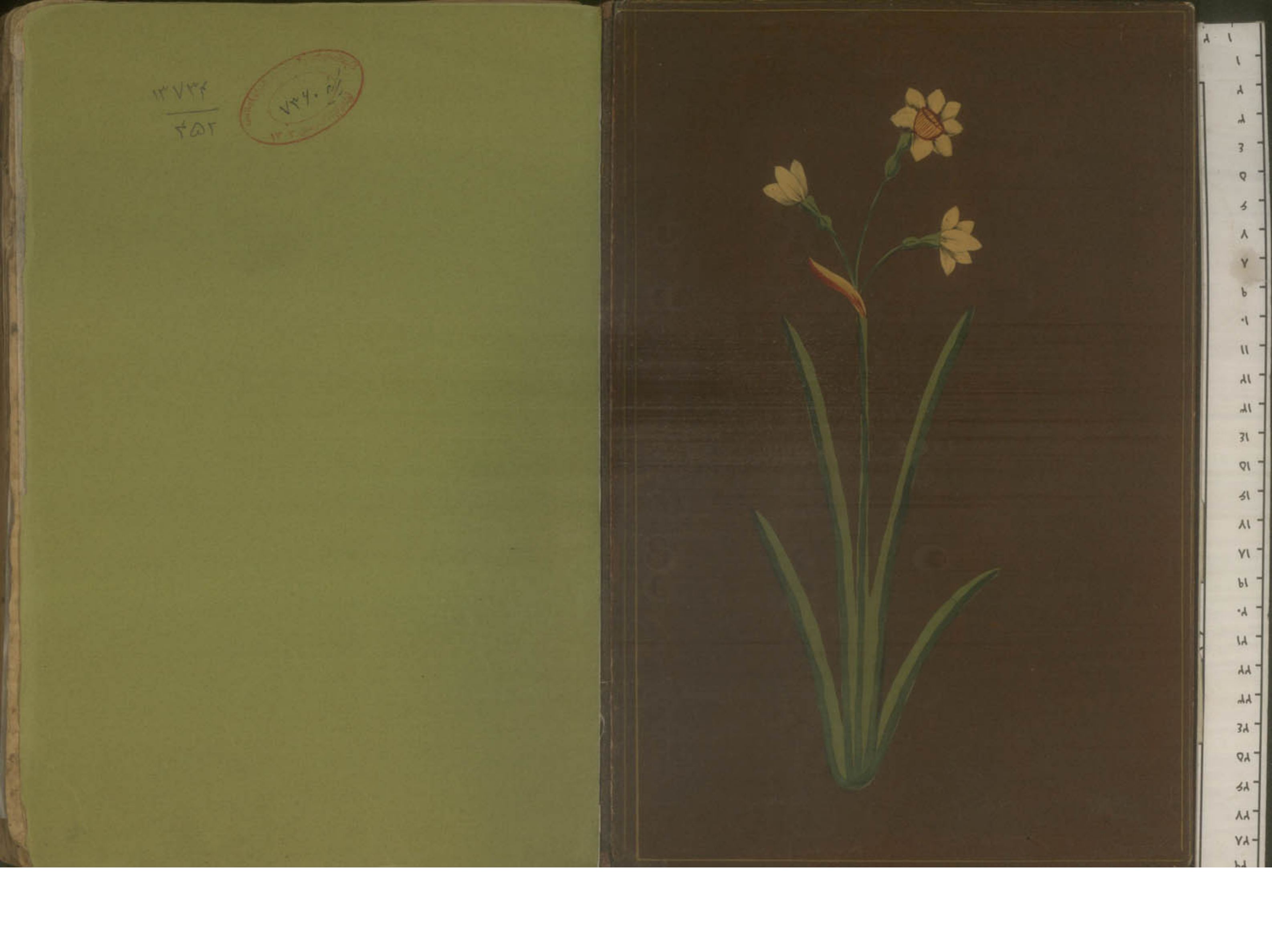






۱۳۷۳۴
۴۵۲
۷۳۶۰



عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی

کرده باشند وجزا دهد آنکسانی را که نیکوی کرده باشند بنیکوی

الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش

آنکسانی که بپرهیزند از بزرگهای بزه وفواحش

الا اللمم ان ربک واسع المغفرة

مگر لمم خود خدای تو بسیار آمرزش است

که هیچ گناه نبود که نشاید که مغفرت وی آنجا رسد ابن عباس رضی الله عنهما گوید لمم آن بود که گناهی کند انگاه توبه کند از آن و روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما ابدء است که لمم آن گناهی بود که اندر جاهلیت کرده باشند وگروهی گفتند که لمم آن بود که خدای عزوجل بران عقابی یاد نکرده بود اندر آخرت یا اندر دنیا واین آیت اندر شان نبهان التمار فرود آمده است چنانک یاد کردیم اندر سورة آل عمران حسن بن الفضل گفت که لمم نظری باشد بی قصد اگر دیگر بار باز نگرد لمم نباشد

هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض

او داناترست بشما انگاه که شما را برآورد از زمین یعنی بیافرید از خاک

واذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم فلا

انگاه که شما اندر شکم مادران بودی مه

تاج التراجم فی تفسیر القرآن الاعاجم (عربی)

از عماد الدین ابو المظفر شهفور طاهر بن

محمد اسفراینی (متوفی ۴۷۱)

~~خط نستعلیق مورخ ۱۰۲۷~~

تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ۝

تزکیت مکنید خویشتن را او بهتر داند کسی را که متقی باشد
عایشه رضی الله عنها گوید که جهودانرا چون کودکی بودی بمردی گفتندی
که صدیقی بود پیغامبر علیه السلام گفت هیچ کس نبود که خدای عز وجل ویرا
بیافریند اندر شکم مادر که نه خدای تعالی داند که شقی بود یا سعید خدای عز وجل
این آیت فرو فرستاد هو اعلم بکم کلبی گوید گروهانی کارهای نیکو همی
کردندی آنگاه گفتندی نماز و روزه ما و حج ما خدای عز وجل این آیت
فرو فرستاد و مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت خاک اندر روی مداحان خویش
افکنید یعنی آنکسانی که خویشتن را بستایند بر طریق عجب اما آنکه نعمت خدای را
بر گوید بر روی عجب آن از جمله آنکسانی بود که خدای عز وجل همی گوید
واما بنعمت ربک فحدث واما آنکسی را که کسی بستاید بآن نیکوی که اندر وی
باشد تا ویرا حرص افزاید بر زیادت و یا یادآورد نعمت خدای تعالی چنان
باشد که خدای تعالی همی گوید وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم همی گوید چون بستایند
مومن را اندر روی وی بیفزاید ایمان اندر دل وی

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ۝ وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ۝

ای بینی آنکسی را که برگردید وبداد اندکی آنگاه ابر برید
مجاهد گوید این آیت اندر ولید بن المغیره فرو آمده است که وی پیغامبر را

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ

بفرستیم ناقه را از آن کوه تا فتنه باشد ایشانرا واستظار کن ایشانرا

وَاصْطَبِرْ ۝ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ

وصبر کن وخبر ده ایشانرا که آب مقسوم میان ایشان

كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ۝ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ

روزی ایشانرا و روزی حاضر آمدندی نیز بخواندند قدار بن سالف را
تا قه را هر بنصیبی از آن آب اهلاک

فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ۝ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ۝

پس فرا گرفت شمشیر و پی بکرد ناقه را بنگر تا چون بود عذاب من وحال ترسانیدن

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا

بفرستادیم بر ایشان یک بانک ایشان چنا[illegible]

كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۝ ومحتظر آنکسی باشد که
چون برگ خشک مالیده حظیره سازد کوسپندان
را از گیاه و هر چیزی و هشیم آن بود که گوسپندان
خشکی آن اندر پای آورند وبسای بمالد آنرا

س قمر

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

وخود ایسان کرده ام قرآن یادکرد را ای هست هیچ کس که اعتبار کند

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا

تکذیب کرد قوم لوط رسولان را وخود ما فرستادیم

عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ

بر ایشان بادی که سنگ همی آورد مگر آل لوط برهانیدیم ایشان را

بِسَحَرٍ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا

که ایشان را برهانیدیم و دشمنان ایشان را هلاک کردیم

اندر وقت سحر از نزدیک ما و آن نعمتی بود

كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ وَلَقَدْ

و همچنان جزا دهیم آنکسی را که شکر کند و خود

أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ

بترسانیدیم ایشان را از فرا گرفتن ما ایشان را بعذاب تکذیب کردند رسولان را و شک کردند اندر آن

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا

وخود بوسیدند و در اخواستند از مهمانان وی ببستیم

مسلمان از جمله انصار و یرا خبر داد بدان قصد که ایشان همی خواستند کرد و برادر وی زود نزدیک پیغامبر علیه السلام آمد و وی را خبر داد پیغامبر علیه السلام باز گردید پس دیگر روز بامداد مصطفی علیه السلام گرد اگرد حصار ایشان اندر آمد با لشکرها و آن شهر بر ایشان حصار کرد بیست و یک شبانروز تا خدای عز و جل بیم اندر دلهای ایشان افکند و نومید شدند از نصرت منافقان ایشان را سود نداشت و از پیغامبر علیه السلام صلح خواستند پیغامبر علیه السلام گفت نخواهم مگر آنکه از شهر بیرون شوید و ایشان را آنچ اشتر ایشان بر دارد مگر سلاح و باقی از دیار و اموال ایشان پیغامبر را علیه السلام باشد و بیرون شدند از سوی شام تا اذرعات و ریحا ضحاک گوید که شرط کردند که سه کدخدای اشتر بار کنند و بروند پس برفتند بشام مگر دو اهل بیت آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب که ایشان بر فتند و بخیبر شدند و گروهی از ایشان سوی حیره رفتند این است که خدای تعالی

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ

اوست که بیرون کرد آنکسانی را که کافر شدند بودند از

أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

اهل کتاب از دیار ایشان اول حشر را

مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ

نپنداشتید که ایشان بیرون شوند از مدینه خویش و بپنداشتند که ایشان

مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَاَتٰيهُمُ

که منع کند ایشانرا حصارهای ایشان از خدای آنگاه که ایشانرا حکم بکرد آمد

اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ

امر خدای عذاب وی با ایشان از آنجا که بنپوسیدند و اندر افکند

فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ

اندر دلهای ایشان بیم و ویران می‌کردند خانهای خویش

بِاَيْدِيهِمْ وَاَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا

بدستهای خویش و دست مومنان اعتبار کنید

يَا اُولِي الْاَبْصَارِ ۝ ابن عباس رضی الله عنهما گوید که این را حشر خواند که از اول گروهانی

یا خداوندان خرد بودند که ایشانرا حشر کردند بشام

ابن عباس گوید هر کسی را در شک است اندر آنکه زمین محشر شام است بگو برخوان این آیت و آن آنست که پیغامبر علیه السلام ایشانرا گفت بیرون شوید گفتند بکجا شویم گفت بزمین محشر خدای عز و جل نور فرستاد اول الحشر و کلبی گوید از اول از بهر آن حشر خواند کا ایشان اول کسی بودند از اهل کتاب کا ایشانرا حشر کردند و ایشانرا از حجاز بیرون آوردند آنکه پس از آن حشر ثانی بود که خیبریانرا بیرون کردند از جمله جزایر عرب اندر روزگار

عمر خطاب رضی الله عنه قتاده گوید حشر اول این بود که ایشانرا حشر کند از مشرق و مغرب هر کجا که فرود آید با ایشان فرود آید و هر کجا که برگیرند با ایشان همی رود و هر که از ایشان تخلف کند ویرا هلاک کند تمام بن ربان گوید این را از بهر آن اول الحشر خواند که چون با ایشان جنگ کرد با اول وهلت شهر گشاده شد زهری گوید یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین آن بود که چون ایشانرا بایست رفت هر چوبی که نیکوتر بودی اندر سقفهای ایشان آنرا بیرون کردند و بر اشتر خویش همی نهادند و مومنان باقی نقض همی کردند

وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ

و اگر نه آن بودی که نوشته بود خدای بر سر ایشان بیرون آمدن از وطن عذاب کردی ایشانرا

فِي الدُّنْيَا بکشتن و اسیر بودن چنانکه بنی قریظه کرد وَلَهُمْ

اندر دنیا و ایشانرا بود

فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ۝ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ

اندر آخرت عذاب دوزخ آن از بهر آنست که ایشان

شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ

مخالفت کردند خدای را و رسول ویرا و هر که خلاف کند خدای را

فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ مَا قَطَعْتُمْ

خود خدای سخت عذابست آنچ ببریدید

مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى

از بنهای خرمای الوان ولینه بهتر از الوان نخیل بود یا بگذاشتید ایستاده بر

أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

اصل خویش تا برید و تا بسوختید بفرمان خدای و تا خوار کرداند فاسقان را

یعنی جهودان و این آن بود که چون پیغامبر علیه السلم فرمود تا نخیل ایشان
همی بریدند و همی سوختند گفتند یا محمد تو خویشتن همی گویی که من صلاح
خلقان همی خواهم این صلاح بود که درخت همی بری و همی سوزی و اندرین کتاب
که بر تو فرو فرستید نه هیچ جایی یافتی که ترا فرموده اند که فساد کنی اندر
زمین آن بر پیغامبر علیه السلم دشوار آمد و مسلمانان اندر آن خلاف
کردند گروهی گفتند نباید برید که این از جمله فی است که خدای
عز و جل پیغامبر را علیه السلم داده است و گروهی گفتند بباید برید
مغایظت ایشان را خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد و خبر
داد که آنچ بریدند و آنچ بگذاشتند همه بدستوری خدای است عز و جل

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ

و فی آن بود که بصلح فرا گیرند و غنیمت آن بود که بجنگ فرا گیرند

و هرچ فی داده است خدای پیغامبر خویش را یعنی باز آورده است از کافران بصلح

مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ

از ایشان نتاختید بر آن هیچ

خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ

اسب و هیچ اشتر ولکن خدای مسلط بکند

رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

رسولان خویش را بر آنکس که خواهد و خدای بر هر چیزی

قَدِيرٌ و از بهر آن گفت که ایشان را اندر آن رنجی بسیار بر سبیل سفری
نباید کردن ایشان را از بهر آنک نزدیک بود بمدینه
که شهر ورا است ... و رنج بسیار نرسید ایشان را که صلح آن مقدار بود که از مدینه
برفتند پیاده و هیچ کس از ایشان بر نهاد نشست از نزدیکی که مگر پیغمبر
علیه السلم که بر اشتری نشست پس خدای عز و جل آن را بگشاد و مسلمانان
قسمت خواستند از آن خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد و آنگاه اموال
بنی نضیر خاصه پیغامبر علیه السلم داد که هرچ خواهد کند بدان پیغمبر علیه السلم
آن را قسمت کرد میان مهاجران و هیچ کس از آن انصار هیچ چیز نداد مگر
سه تن را که ایشان را حاجت بود یکی ابو دجانه و دیگر سهل بن حنیف
سه دیگر الحارث بن الصمة و هیچ کس مسلمان نشد از بنی النضیر
مگر سفین بن عمیر و سعد بن وهب که ایشان مسلمان شدند و مالهای ایشان
بایشان بماند و خدای عز و جل فرو فرستید اندر حکم اموال بنی النضیر و بنی قریظه

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى

آنچ باز آورده است خدای با رسول خویش از اهل دهها

فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ

خدایراست ورسول ویرا وخداوندان خویش را

یعنی بنی هاشم وبنی المطلب وسهم ایشان امروز ثابتست اندر غنیمت بنزدیک شافعی

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

ویتیمان را ومساکین را ورهٔ کذریان را

وآن آنست که از جمله غنیمت چهار خمس سپاه را بودی وخمس خواستی کردی اندران وخمس آن بر پنج سهم قسمت کردی چنانک خمس غنیمت کردی بر یتامی وذی القربی وبر مساکین وابن السبیل انکاه بدید کردی که این حکم شما را در غنیمت از بهر آن فرمودم تا چنان نباشد که اندر جاهلیت بود که رؤسا ایشان آن مال غنیمت بغلبه فرو گرفتندی وفقرا وضعفا را از آن هیچ نصیب نکردندی وآن مال میان اغنیا ایشان متداول بودی ومهتر ایشان چهار یک از پس برکرفتی واز دیگر آنچ خواستی برکزیدی وباقی برا قویا قوم قسمت کردی ودرویشان از آن محروم بودندی چنانک شاعر ایشان همی کوید

لک المرباع منها والصفایا وحکمک والنشیطة والفضول

پس خدای عز وجل این حکمها بفرمود اندر فی وغنیمت وضعفا ودرویشان

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ

تا نباشد متداول میان اغنیای شما چنانک آنرا فرا یک دیگر همی کردانید

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ

وانچ دهد شما را رسول از غنیمت فرا کیرید آنرا وانچ نهی کند شما را

عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ

از آن بغلول وخیانت باز ایستید از آن وبترسید از خدای که خدای سخت

الْعِقَابِ

انکه خدای عز وجل بدید کرد پس از آنک نباید که غنیمت چیزی باشد متداول میان اغنیا بدید کرد که آن کل باید که باشد وکجا عقوبت است

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

آن درویشانی راست که هجرت کرده اند آنکسانی را که بیرون کرده اند از

دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ

دیار ایشان واموال ایشان همی جویند فضلی از

اللّٰهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ

خدای وخشنودی ونصرت همی کنند خدا را یعنی دین خدا را ورسول ویرا

أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

ایشان اند که ایشان صادقان اند

قتاده کوید که مهاجر دیار واموال وعشایر خویش فرو کذاشتند وهجرت کردند وبر سختی صبر کردند تا کس بودی که از ایشان سنکی

بر شکم بستی از کرسنکی تا صلب وی راست میی داشتی وکس بودی که
کوی بکنلی انلر زمستان واندران کو نشستی که ویرا جامه نبودی

وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ

وانکسانی که بوطن کرفتد سرای یعنی مدینه وایمان

مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی انصار امدن مهاجر را و مسجدها

از پیش ایشان بنا کرده بودند

يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ

دوست دارند انکسان که هجرة کردند شهر ایشان و نیابند

فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ

اندر دلهاء ایشان هیچ حاجت و کراهیت ازانچ دادند مهاجرانرا از غنیمت وایثار کنند

عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

بر خویش وکرچند ایشانرا بدان حاجتی بودی و فاقتی

وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وهرکه ویرا نکاه دارند از بخل تن وی ایشان اند که ایشان رستکاران باشند برجاودانی

وشح آن بود که چیزی از فرمان خدای بازداری چنانک پیغمبر علیه السلم

کفت بری بود از شح ان کسی که زکوة از مال بدهد و مهمانرا میزبانی کند واندر
نایبه چیزی بدهد   وانس کوید رضی الله عنه که پیغامبر علیه السلم
کفت پناه با خدای خویش کنم از شح تن خویش و اسراف آن و وسواس آن و
کیسری روزی اصحاب خویش را کفت زیانکارترین خصلتها بنی ادم را
چیست کفتند درویشی کیسری کفت بل خیلی از درویشی بتر که درویش
چون چیزی یابد فراخ دست کردد و بخیل هرکز فراخ دست نکردد
واندر خبر اید است از ابو هریره رضی الله که وی کفت درویشی آمد که
ویرا سختی رسیده بود و کفت من کرسنه ام مرا طعام ده پیغامبر علیه السلم کس
فرستید بحجره زنان همکان کفتند بان که ترا براستی بخلق فرستاد
که نیست نزدیک من بکر اب مصطفی کفت علیه السلم نزدیک رسول خدای
هیچ طعام نیست که ترا دهد و کفت که کیست که این مهمانرا دارد امشب
یکی از انصار کفت من ویرا مهمان دارم یا رسول الله و ویرا برد بخانه خویش
زن کفت هیچیز نیست مارا مکر قوت کودکان ما کفت کودکانرا بخواب
بتعللی و طعامی که داری بر ایشان آر و دست فرا کن که چراغ نیکو کنم
و چراغ را بنشان اما با وی بنشینیم برانک ما با تو طعام میخوریم و دهن تو ک
می کنیم و هیچیز نخوریم تا مهمان پیغامبر علیه السلم طعام ما خورد چنان کردند تا
مهمان تمام سیر بخورد و مرد سیر بخفت و ایشان کرسنه بخفتند و مهمانرا
بر خویشتن ایثار کردند دیکر روز آمدند نزدیک مصطفی علیه السلم پیغامبر
علیه السلم بخندید کفت خدای عز و جل عجب داشت امشب از فلان و فلان و فرو
فرستید ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة   وانس بن مالک رضی الله عنه
کوید که کسی صحابه را سر بریان فرستاد ویرا جهد بسیار رسیده بود وی انرا

نزدیک همسایهٔ خویش فرستاد و آنکس باز بیکی دیگر فرستاد و همچنین
بدست نه تن از درویشان بگذشت که هر یکی از ایشان بر خویشتن ایثار
همی کردند آخر بدان پیشین آمد خدای عز و جل فرو فرستاد و یؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة واندر حکایت آمده است که حسین انطاکی
شیخی از مشایخ صوفیان بود و اندکس نزدیک وی حاضر آمدند و نبود دیگر
وی مگر اندکی طعام کرد گلی چند آن بشکستند و پیش ایشان بنهادند
و چراغ بنشاندند چون خواستند که سفره برگیرند طعام همچنان برجای
مانده بود که هیچ کس از ایشان هیچ نخورده بود از بهر آنک دیگران را بر خویش
اختیار همی کردند وابو یزید بسطامی گوید هرگز هیچ کس مرا غلبت
نکرده است مگر جوانی مردی از اهل بلخ که مرا گفت یا بایزید زهد
چه بود نزدیک تو گفتم آنک یابیم بخوریم و اگر نیابیم صبر کنیم گفت سگان
ما نیز به بلخ همچنین کنند ولکن حد زهد آنست نزدیک ما که اگر نیابیم شکر
کنیم و اگر یابیم ایثار کنیم وابن عباس رضی الله عنهما گوید که مصطفی علیه السلم
انصار را گفت اگر خواهید مهاجران را اندر اموال خویش شرکت دهید و ایشان
اندر غنیمت با شما شرکت کنند و اگر خواهید دینار و اموال شما شما را و این غنیمت
ایشان را انصار گفتند بل ما دینار و اموال خویش با ایشان قسمت کنیم و این غنیمتها
ایشان را بود خاصه و ما با ایشان شرکت نکنیم اندرین خدای عز و جل فرو فرستاد
و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة

والذین جاءو من بعدهم یقولون ربنا

و آنکسانی که آمدند از پس ایشان گویند یا رب

اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان

بیامرز مارا و برادران مارا آنکسانی که سبقت گرفتند بر ما بایمان

ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا

و منه اندر دلهای ما غلّی آنکسانی که ایمان آورده باشند ای خداوند ما

انک رؤف رحیم ۝ ع ابن عباس رضی الله عنهما گوید خدای عز و جل
فرمود تا اصحاب پیغامبر را علیه السلم استغفار
تویی رؤف و رحیم کنند از بهر آنک دانست که ایشان مفتون
خواهند شد وعایشه رضی الله عنها گوید که خدای عز و جل شما را فرموده است
که استغفار کنید اصحاب پیغامبر را و شما ایشان را دشنام همی دهید شنیدم
از پیغامبر علیه السلم که وی گفت که این امت نه رسند تا آنکه که آخر
ایشان اول ایشان را لعنت نکند وابن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغامبر
علیه السلم گفت چون آنکسانی را بینید که مرا دشنام دهند بگویید لعن الله شرکم
لعنت بر بترین شما باد وشعبی گوید روافض بتر باشند از جهودان و ترسایان
از بهر آنک جهودان پرسیدند که بهترین ملت شما کیست گفتند اصحاب موسی و
ترسایان را پرسیدند که بهترین ملت شما کیست گفتند حواری عیسی و روافض را پرسیدند
که بدترین امت شما کیست گفتند اصحاب محمد لاجرم شمشیر کشیده بود
بر ایشان تا قیامت قدم ثابت نگردد و کلمت ایشان مجتمع نگردد هرگز و رایت ایشان منصور نباشد

الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین

ای نبینی آنکسانی که منافق شدند همی گویند برادران خویش را آنکسانی

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ

که کافر شده‌اند از اهل کتاب یعنی بنی قریظه و بنی نضیر اگر

أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ

بیرون کنند شما را بیرون آییم ما با ایشان و طاعت نداریم

فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ

اندر مجاهد شما هیچ کس را هرگز و اگر قتال کنند با شما یاری دهیم شما را

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ

و خدای گواهی است که ایشان منافقان و دروغ زنان‌اند اگر

أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا

بیرون کنند ایشان را بیرون نشوند با ایشان و اگر قتال کنند با ایشان

لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ

یاری نکنند ایشان را و اگر یاری کنند ایشان را برگردانند

الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً

پشتها آنگاه نصرت ندهند ایشان را شما که مسلمانانید سخت‌تراید

فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ

یعنی از شما بیشتر آن ترسند که از خدای عز و جل
اندر دلهای ایشان از خدای آن از بهر آنست که ایشان

قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا

گروهی‌اند که همی ندانند جنگ نکنند با شما همگی

إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ

مگر اندر دیههای محکم و یا از پس دیواری قوّة ایشان

بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ

میان ایشان سخت است پنداری ایشان را که ایشان مجتمع‌اند و دلهای ایشان
باشند

شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

پراکنده آن از بهر آنست گروهی‌اند که خرد ندارند

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا

مثل ایشان چون مثل ایشان که پیش ایشان بودند نزدیک چشیدند

وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ

وبال کار خود و ایشان راست عذابی دردناک چون

الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلإِنْسانِ

مثل شیطان است که گفت ان مردم را یعنی برصیصا راهب را که کافر شو

اكْفُرْ فَلَمّا كَفَرَ قالَ إِنّي بَرِيءٌ مِنْكَ

چون کافر شد چون کافر شد گفت من بیزارم از تو

إِنّي أَخافُ اللهَ رَبَّ العالَمِينَ

و من ترسم از خدای پروردگار خلقان

واین مثلی است که خدای تعالی منافقانرا یاد کرد که ایشانرا با جهودان
موافقت نمایند و چون ایشان بنی اسرائیل با ایشان مخالفت کنند این حال
و قصه راهبی که بود اندر بنی اسرائیل فتنت شیطان وی را اغتره کرد
او را هلاک انگاه مخالفت کرد و از وی بیزار شد ابن عباس رضی الله عنهما
گوید کان مردی بود که عبادت همی کرد هفتاد سال اندر صومعه و هرگز عاصی
نشد خدای تعالی را یک طرفة عین شیطان جنود خویش را گفت من اندر حال
وی متحیر گشتم و مرا با وی هیچ حیلت نیست هیچ کس هست از شما که شغل وی
مرا کفایت کند یکی از جملهٔ ایشان شیطانی سپید بیشه روی آن بودی
که پیغامبرانرا وسوسه کردی و انکه قصد کرد که پیغامبر را او شوریده کند
و آمد اندر صورت جبرئیل بنزدیک وی برسبیل وحی جبرئیل علیه السلم
و براوری برد بزمین هند افکند تا خدای عز و جل اندر صفت جبرئیل فرو
فرستید ذی قوة عند ذی العرش مکین و گروهی گفتند که قصد وسوسه

عیسی کرد چنانک یاد کردیم این شیطان ابیض ابلیس را گفت من شغل وی ترا کفایت
کنم خویشتن برهیات راهبی ساخت و میان سر موی بسترد و آمد بصومعهٔ
برصیصا و وی را ندا کرد وی جواب نداد که عادت وی آن بودی که از نماز بیرون
نیامدی مگر یک راه اندر هر ده روزی و روزه نگشادی مگر یک بار
اندر هر ده روزی و بودی که بیست روز و بیشتر روزه داشتی چون ابیض
آن دید که وی را جواب همی نداد اندر نماز ایستاد پیش صومعهٔ وی چون وی
از نماز بپرداخت بنگریست وی را دید اندر نماز ایستاده برهیات راهبی
خویشتن را مقصر دانست اندر آنک جواب وی باز نداده بود وی را گفت
تو مرا ندا کردی و من ترا جواب ندادم حاجت تو چیست گفت حاجت من آنست
که من خواستم که با تو باشم اندرین صومعه و اداب تو فرا گیرم و علم تو بیاموزم
و مرا دعا همی کنی و من ترا دعا همی کنم و بیکدیگر خدای را عز و جل عبادت
همی کنیم برصیصا گفت مرا از تو مشغولی بتو بپردازم و اگر تو مومنی مومنانرا
دعا کنم تو اندر جملهٔ ایشان باشی و اگر خدای عز و جل دعا من مستجاب کند
تو اندر آن نصیبی بود و وقت با نماز و ابیض را بگذاشت و ابیض بسر دو بنماز
نهاد و نماز همی کرد تا چهل روز بر آمد برصیصا بوی بنگریست آن تضرع و اجتهاد
وی بدید گفت حاجت تو چیست گفت آنک با تو اندرین صومعه ایم گفت اندر آی
اندر آمد وی بعبادت نهاد و روزه بنگشاد مگر اندر چهل روز یک بار و اندر
چهل روز یک بار از نماز بیرون آمدی و یک سال چنین بیستاد چون برصیصا
آن اجتهاد و تعبد وی دید خویشتن را ملامت کرد و خویشتن را مقصر دانست
اندر جنب وی و عجب بداشت از حال وی چون سر سال بود ابیض گفت
مرا یاری دیگر است من پنداشتم که تو از وی مجتهدتری و پنداشتم که حال تو

قوی تراست ازین که دیدم و از آن چیزها که بمامی بسیلی برصیصا از آن
خشم آمد و نخواست که وی از نزدیک بیرون شود از آن اجتهاد که از
وی دیده بود چون خواست که ابیض بیرون شود وی را گفت من ترا بچیزها بیا
موزم که بهتر بود ترا از آنچ تو اندر بی که اگر در بیمار خوانی درست شود
و اگر بر مبتلا خوانی عافیت یا بد و اگر بر دیوانه خوانی بهش آید
برصیصا گفت مرا این منزلت می نباید که من بعبادت مشغولم و اگر مردمان
مرا بدین منزلت بدانند مرا از عبادت مشغول کنند ابیض با وی مراجعت
می کرد تا آنگاه که این چیز وی را بیاموخت و بیرون آمد و نزدیک ابلیس
شد گفت هلاک کردم وی را آنگاه بیرون آمد از نزدیک ابلیس و گلوی
یکی بگرفت و وی را دیوانه بکرد و اهل بیت وی را گفت که مر این دیوانه را
علاج کنم گفتند آری گفت ترسم که من باری این طاقت ندارم نزدیک
برصیصا الراهب شوید که نام مهین خدای عز و جل نزد وی است تا
وی دعا کند تا این را بهتر شود و این ابیض بیستاد و با مردمان همچنان معاملت
می کرد و ایشان را بر برصیصا نشان می داد وی دعا می کرد و خدای
عز و جل ایشان را عافیت می داد پس ابیض قصد دختری کرد از دختران
ملوک که پدر وی ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل وی را بخنیق کرد و آمد بر
صورت طبیبی گفت من وی را علاج کنم کش شیطانی است که وی را می رنجاند
باید که من طاقت وی ندارم وی را نزدیک برصیصا برید تا اندر نزدیک
وی می باشد تا چون شیطان قصد وی کند برصیصا دعا کند تا شیطان
بگریزد از وی و دل درست با شما سپارد گفتند وی ما را اجابت نکند و وی
بزرگتر از آنست که ما را قبول کند گفت بشوید و برابر وی صومعه بکنید

اندر پهلوی آن اگر وی را قبول کند خود کرد و اگر نکند بگوئید این امانتی است
نزدیک تو و باز گردید ایشان آمدند و آن حال بر برصیصا عرضه کردند
گفت قبول نکنم ایشان صومعه بکردند و وی را آنجا بنهادند و باز گردیدند
و وی را گفتند این خواهر ما است و امانتی است نزدیک تو که دشمن از دشمنان
خدای عز و جل وی را همی رنجاند دعا کن تا خدای عز و جل وی را از آن کس
برهاند و بر گردیدند چون برصیصا آن دختر را دید و آن جمال وی بدید
چیزی اندر دل وی افتاد وی از دست بشد شیطان بیامد و وی را بخنیق
کرد چون برصیصا آن بدید از نماز بیرون آمد و آن دعاها بخواند شیطان
از وی بیرون شد باز بنماز شد شیطان باز بیامد و وی را گلو گرفت
و وی خویشتن را باز بوشید همی کرد و بر برصیصا عرضه همی کرد شیطان
بیامد و وی را گفت ای برصیصا ویحک تو با وی باش که تو هرگز چون وی
نیابی آنگه توبه کن و وی را وسوسه همی کرد تا آنگاه که وی قصد وی
کرد و با وی همی بود تا آنگاه بار برداشت آنگه شیطان آمد و گفت بر
صیصا را ویحک فضیحت شدی وی را بکش آنگاه توبه کن اگر ترا گویند
کجا است بگوی آن شیطان وی آمد و وی را ببرد و من نتوانستم که وی را باز
داشتمی چنان بکرد و آن جاریه بکشت و وی را آورد جائی از جوانب آن
کوه و وی را دفن کرد شیطان بیامد اندر حال و گوشه ای از ازار جاریه بگرفت
تا بیرون خاک بماند و برصیصا رفت با صومعه خویش و اندر نماز بیستاد
و آن جاریه را سه برادر بود خواستند که بتعهد خواهر خویش آیند گفتند
یا برصیصا حال خواهر ما گفت شیطان آمد و وی را ببرد و من طاقت وی
نداشتم گفتند راست همی گوی و باز گردیدند اندر وقت شیطان آن شب

آمد بنزدیک برادر مهین اندر خواب و گفت برصیصا با خواهر شما چنین
و چنین کرد و آنگه ویرا فلان جای دفن کرد وی از خواب اندر آمد و گفت
این شیطان می نماید مرا و برصیصا بزرگتر از نیست سه بار اندر سه
شب ویرا همچنین می نمود ویرا آن نه اندیشید و گفت مر این شیطان می
نماید و آمد بنزدیک برادر میانگین و برا نیز همچنان سه شب همی نمود وی
باک نداشت از آن و کس را خبر نداد و آمد بنزدیک برادر کهین و ویرا
سه شب همچنان بنمود وی اندوهگن شد و برادر میانگین را گفت من چنین
دیدم بخواب وی گفت من نیز دیدم برادر مهین را خبر دادند و هر سه آمدند
بنزدیک برصیصا و گفتند چیست حال خواهر ما گفت مرا بتهمت همی دارند
نه شما را خبر دادم از حال وی گفتند راست همی گوی و تشویر خوردند شیطان
بنزدیک ایشان آمد و گفت و یحکم انک گفت خواهر شما فلان جای مدفون است
و کناره از ازار وی از خاک بیرون است ایشان شدند و طلب کردند چنان
دیدند مر دمان خویش را بسر دند و آن صومعه را ویران کردند و ویرا بگرفتند
و دست بازپس بستند و آوردند بنزدیک ملک شیطان آمد بنزدیک برصیصا
و گفت و برا بکشتی و اکنون ویرا انکار همی کنی تا دو گواه باشند وی اقرار
داد ملک بفرمود تا ویرا ببستند و بر درخت کنند چون ویرا بر درخت
کردند ابلیس لعین آمد بس وی را گفت چه کرده ای اکنون ویرا بکشند و آن کفارت
باشد و اندر بهشت شود و تو اندر دوزخ شوی ابلیس گفت من آن شغل ترا
کفایت کنم و آمد بنزدیک برصیصا و ویرا گفت مرا دانی گفت نه گفت من آن بودم
که ترا آن دعا بیاموختم جز از خدای بنترسیدی و اما تن بجای بیاوردی
و همی گفتی که من عابد ترین بنی اسرائیلم انگاه گفت آن نه بس بود که چنین کردی

و بر خویشتن اقرار دادی و همانا آن خویشتن را فضیحت بکردی و اکنون بمیری
هرگز هیچ کس از نظرا و تو فلاح نکند گفت بس چه کنم گفت مرا طاعت دار اندر یک
خصلت تا ترا برهانم از آنچ تو اندر آنی و چشم ایشان فرا گیرم و ترا از میان
ایشان بیرون برم گفت آن چیست گفت سجود کن مرا سجود کرد ویرا گفت
یا برصیصا من از تو این همی خواستم اکنون بخدای خویش کافر گشتی و من از تو
بیزار گشتم خدای عز و جل از عاقبت ایشان خبر داد و گفت

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ

و عاقبت ایشان آن بود یعنی عاقبت شیطان که ایشان اندر دوزخ بودند جاودان

فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

اندر آن و آنست جزای ظالمان

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که پس از آن رهبانان
بنی اسرائیل نهان بودندی از مردمان و اهل فسق و فجور طمع کردند اندر احبار
و ایشان را رنجه همی داشتند و بر ایشان بهتانها و فواحش همی گفتند تا آنگه که
تصومع جریج الراهب بیفتاد و خدای عز و جل بیزاری وی بنمود انگاه بیزاران
رهابین پدید آمد و اندر میان ظاهر شدند انگاه خدای تعالی پند داد مؤمنان را و گفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ

ای آنکسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدای و بنگرد تنی

مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ

هر بوا مه پیش فرستاد از پیش فردا را و بترسید از خدای که خدای خبیر است



بما تعملون ولا تكونوا كالذين

بانچ شما همی کنید و مباشید چون کسانی

نسوا الله فانسيهم انفسهم

اولئك هم الفاسقون لا يستوي اصحاب

ایشان اند که ایشان فاسقان اند برابر نبود اهل

النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة

دوزخ واهل بهشت اهل بهشت

هم الفائزون لو انزلنا هذا القران على

ایشان رستگاران باشند اگر فرو فرستادیمی این قران بر

جبل لرايته خاشعا متصدعا من

خشية الله وتلك الامثال نضربها

بیم خدای و آن مثلها است که ما آن را یاد همی کنیم

للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي

مردمان تا مگر ایشان تفکر کنند اوست خدای آنکه

لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة

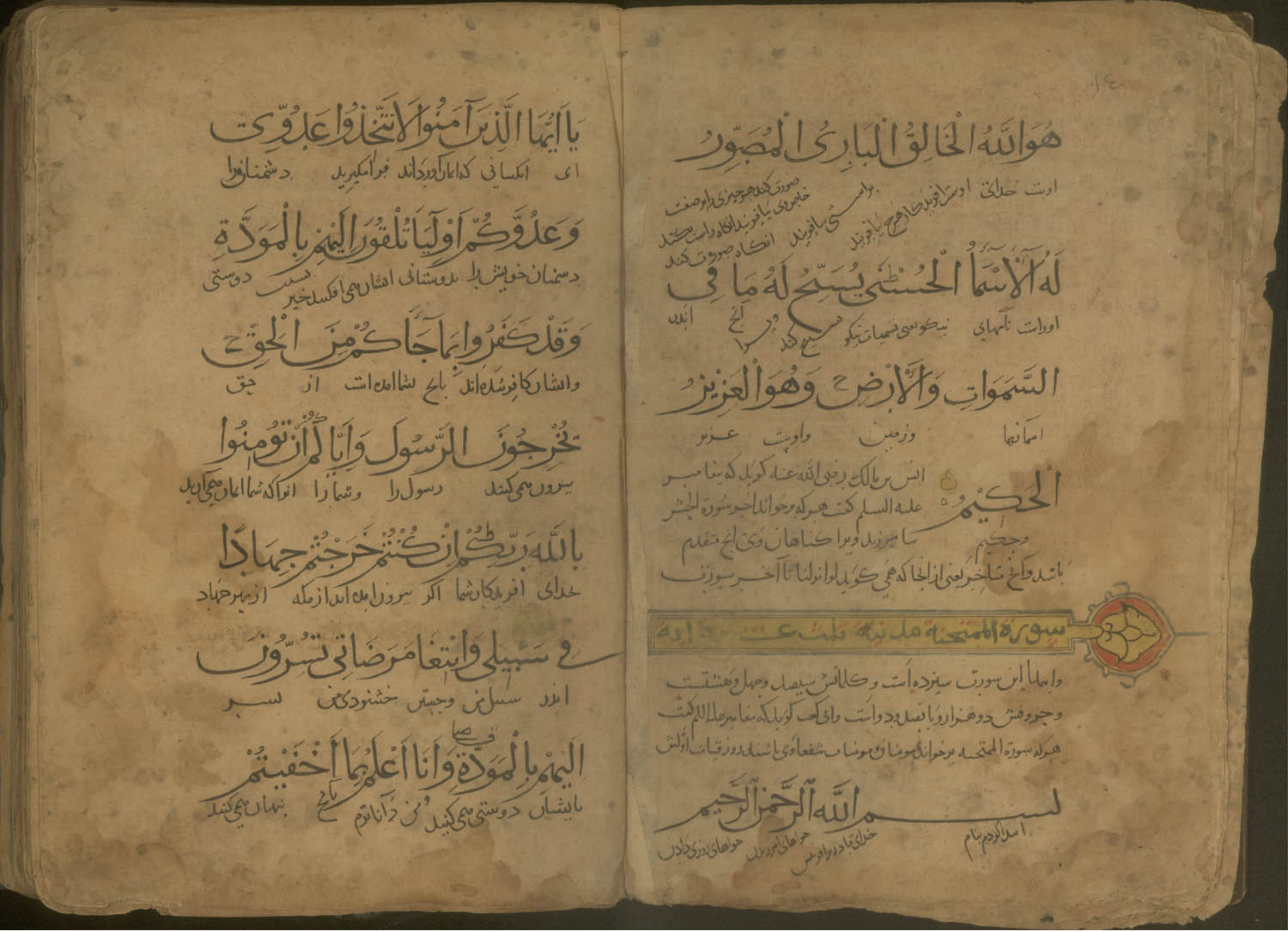
هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله

الا هو الملك القدوس السلام

المؤمن المهيمن العزيز الجبار

المتكبر سبحان الله عما يشركون

پاکا خدایا از آنکه ایشان همی کنند



١٤

هو الله الخالق البارئ المصور

له الأسماء الحسنى يسبح له ما في

السموات والأرض وهو العزيز

آسمانها و زمین و اوست عزیز

الحكيم

انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بخواند آخر سورة الحشر

سورة الممتحنة مدنية ثلث عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي

ای آنکسانی که ایمان آورده‌اند فرا مگیرید دشمنان مرا

وعدوكم أولياء تلقون إليهم بالمودة

وقد كفروا بما جاءكم من الحق

و ایشان کافر شدند بانچه بشما آمدست از حق

يخرجون الرسول وإياكم أن تؤمنوا

بیرون همی کنند رسول را و شما را از آنکه شما ایمان همی آرید

بالله ربكم إن كنتم خرجتم جهادا

خدای آفریدگار شما اگر بیرون آمدید از مکه از بهر جهاد

في سبيلي وابتغاء مرضاتي تسرون

اندر سبیل من و جستن خشنودی من

إليهم بالمودة وأنا أعلم بما أخفيتم

بایشان دوستی همی کنید و من داناترم بانچه پنهان همی کنید

وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ

وانچ ظاهر می‌کنید وهر که آن کند از شما خود

ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ إِنْ يَثْقَفُوكُمْ

گم کرده باشد راست راه اگر ظفر یابند بر شما

يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ

باشند شما را دشمنانی وبگسترانند بشما

أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا

دستهای خویش وزفانهای خویش ببدی یعنی بکشتن وبدگفتن وخواهندی

لَوْ تَكْفُرُونَ لَنْ تَنْفَعَكُمْ — مناصحت مکنید ایشانرا که ایشان شما را نصیحت نکنند

اگر شما کافر شدیدی وسود ندارد شما را

أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

خویشی شما ونه فرزندان شما روز قیامت

يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

جدا بکنند میان ایشان وشما خدای بانچ شما می‌کنید داناست

واین آیتها اندر شان حاطب بن ابی بلتعه فرو آمده است وآن آن بود که
از پس بدر بدو سال بود که بپیغامبر آمد زنی نام وی ساره مولاه ابی
عمرو بن صیفی از مکه وپیغامبر علیه السلم پیش از فتح مکه همی کرد پیغامبر
علیه السلم ویرا گفت مسلمان بودی گفت نه گفت بهجرت آمدی گفت نه گفت
پس چرا آمدی گفت خداوندان شما بودید پس محتاج گشتم آمدم تا مرا عطا دهید
وکسوت ونفقت دهید پیغامبر علیه السلم ویرا گفت تو از کجا ای گفت
از جوانان مکه واین زنی بود نایحه ومغنیه گفت این زن تا وقعت
بدر افتاد ازین هیچ چیز نخواستند ایشان ارباب من مصطفی علیه السلم
حث کرد مردمانرا تا ویرا نفقه وکسوت دادند وگسیل کردند حاطب بن
ابی بلتعه نامه نبشت باهل مکه وفراوی داد وده دینار فراوی
داد وویرا برده داد واندران نامه نبشت که این نامه ایست از حاطب بن
ابی بلتعه باهل مکه که پیش از خویش کنند که پیغامبر علیه السلم شما را همی بیازد
بیاز رفت کرد واین نامه ببرد وجبریل علیه السلم آمد وپیغامبر را علیه السلم
خبر داد از آنچ وی کرده بود پیغامبر علیه السلم علی را وعمار را وعمر را رضی
الله عنهم وجماعتی را النفر بفرستاد وگفت همی شوید تا انگاه که بفلان جایگاه رسید
وزنی یابید با وی نامه از حاطب بن ابی بلتعه باهل مکه آن از وی فرا ستانید
ودست از وی بدارید تا بشود واگر نامه فرا شما ندهد گردن وی بزنید ایشان
رفتند تا آنجا که مصطفی علیه السلم فرموده بود وان زنرا اندر یافتند ونامه از
وی طلب کردند سوگند خورد بخدای که با وی هیچ نامه نیست رحل وی طلب
کردند نیافتند خواستند که باز گردند علی رضی الله عنه گفت پیغامبر دروغ نگوید
وشمشیر برکشید وگفت اگر نامه بیرون آری والا گردن تو بزنم وی آن نامه

اندر میان موی خویش پنهان کرده بود نامه برگرفتند و دست از وی
بداشتند تا برفت و ایشان نامه اوردند بنزدیک مصطفی علیه السلم
پیغامبر علیه السلم حاطب بن ابی بلتعه را بخواند و گفت دانی که این نامه چیست
گفت آری گفت چرا کردی این گفت یا رسول الله کافر نشدم از پس مسلمانی
و روا نداشتم که ترا خشم کنم پس از آنک ناصح تو بودم ولکن هیچ کس نیست
از مهاجران که وی را کسی است اندر میان ایشان و من ترسیدم بر اهل خویش
و خواستم که بنزدیک ایشان دستی کنم و دانستم که خدای عز و جل
ترا نصرت کند و نامه من ایشان را هیچ سود ندارد و ترا هیچ زیان ندارد پیغمبر
علیه السلم وی را تصدیق کرد بدین سخن و وی را معذور داشت عمر خطاب
رضی الله عنه بر خاست و گفت یا رسول الله بگذار تا گردن این منافق
بزنم مصطفی علیه السلم گفت بگذار یا عمر که خدای عز و جل گفته است اهل
بدر را اعملوا ما شئتم و قد غفرت لکم هرچه خواهید کنید من شما را بیامرزیدم
خدای عز و جل اندر شان وی فرو فرستاد اول این سورت وی را و جمله مومنان را
فرمود تا با ما صحبت نکنند کافران را و دوستی نکنند با ایشان و فرمود
ایشان را تا اندر آن اقتدا کنند با براهیم خلیل علیه السلم و گفت

علیه اللعنة

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي
خود بود شما را اقتدا کردنی نیکوی اندر

اِبْرٰهِيْمَ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ اِذْ قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ
ابرهیم و آنکسانی که با وی بودند از مسلمانان اکنون که گفتند هم خویش را

اِنَّا بُرَءٰٓؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُوْنَ مِنْ
ما بیزاریم از شما و از آنچ همی پرستید از

دُوْنِ اللّٰهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا
دون خدای کافر شدیم بدین شما و پدید آمد میان ما

وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَآءُ اَبَدًا
و میان شما دشمنی و عداوت همیشه

حَتّٰى تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَحْدَهٗٓ اِلَّا قَوْلَ
تا آنگاه که ایمان آورید خدای یکتا مگر از قول

اِبْرٰهِيْمَ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ اَمْلِكُ
ابرهیم که استغفار کنم ترا و نتوانم ترا هیچ یاری

لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا
کنم از خدای هیچ چیز ای خداوند ما بر تو توکل کردیم

وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ رَبَّنَا
و با تو رجوع کردیم و با تو است باز گشت ای خداوند ما

لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ

مگردان مارا مفتون بسبب آنکسانی که کافر شده‌اند وبیامرز

لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝

مارا ای خدای ما که توئی عزیز وحکیم

واندرین آیت هرکه تامل کند بداند تفصیل پیغامبر علیه السلم برابرهیم به آنکه مومنانرا فرمود که بابرهیم علیه السلم اقتدا کنند وچیزی از احوال وی استثنا کرد که اندران بوی اقتدا نشاید کرد وآن آن بود که بدرخویش را استغفار کرد ووی مشرک بود مومنانرا فرمود تا بوی اقتدا کنند مگر اندرین یک چیز واندر صفت پیغامبر علیه السلم گفت ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا وهیچ چیز استثنا نکرد انگه این فرمانرا تاکید کرد وگفت

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ یعنی اندر ابرهیم وآنک بوی ایمان آورده بودند

وخود بود اندر ایشان

أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ

اقتدای نیکو آنکسانی را که امید دارند خدای

وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ۚ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ

روز قیامت وهرکه برگردد خود خدای اوست

الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۝ وچون این آیت فرو آمد مسلمانان دشمنی تمام فرا پیش گرفتند با اقارب خویش از مشرکان

بی نیاز وستوده

وایشان بیزار گشتند خدای عز وجل دانست که آن بر ایشان صعب باشد حل ایشان کرد وانید انکه فرو فرستاد

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ

بود که خدای کند میان شما ومیان

الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً ۚ وَاللَّهُ قَدِيرٌ ۚ

آنکسانی که دشمنی کردند با ایشان از ایشان دوستی‌ای وخدای توانا است

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ انکه خدای عز وجل این وعده را تحقیق کرد ایشانرا تا بسیاری

وخدای آمرزگار است ورحیم است

از ایشان مسلمان شدند وبا یکدیگر دوست شدند ومیان ایشان مخالطت ومناکحت افتاد مصطفی علیه السلم ام حبیبه را بنت ابی سفین بخواست ونجاشی چهار صد دینار کاوین وی بداد وابو سفین اندران وقت مشرک بود ووی با شوهر خویش عبد الله بن جحش هجرت کرده بودند بسوی حبشه وشوهر وی انجا نصرانی گشت ووی را نشو بدان دین خواند وی بر نگردید وبر دین خود صبر کرد نجاشی گفت اولیتر کسی بوی از شما کیست گفتند خالد بن سعد بن العاص وی فرمود تا وی را با پیغامبر داد وگروهی گفتند که مصطفی علیه السلم وی را از عثمان بن عفان خواست عثمان وی را بوی داد انگاه نجاشی کاوین وی داد وچون آن خبر بو سفیان رسید گفت او فحل است

که وی را و د نتوان کرد انگاه خدای عزوجل رخصت داد مومنانرا
اندر نیکوی کردن با انکسانی که قتال نکردند با ایشان و ایشانرا بیرون نکردند

لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم
نهی نکند شمارا خدای از ان کسانی که جنگ نکرده اند با شما

فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم
اندر دین و بیرون نکرده اند شمارا از دیار شما

ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله
که با ایشان نیکوی کنید و عدل کنید با ایشان و خدای

یحب المقسطین
دوست دارد عادلان را

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که این ایت اندر خزاعه فرو آمده است که ایشان
صلح کرده بودند با پیغامبر علیه السلام که با وی جنگ نکنند و هیچ
کس را بر وی یاری ندهند عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما گوید که این ایت
اندر شان مادر اسما بنت ابی بکر رضی الله عنه فرو امده است
که مشرک بود امد بمدینه و اسما را هدیه آورد اسما گفت اندر نزدیک من
مه ای و هدیه تو قبول نکرد و گفت تا از پیغامبر علیه السلام دستوری
خواهم عایشه رضی الله عنها حال وی بپیغامبر را بگفت خدای عزوجل این ایت فرو
فرستاد اندر شان وی وگروهی گفتند این اندر شان عباس فرو امده است و قومی از بنی هاشم

انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم
وخود نهی کند شمارا خدای از ان کسانی که قتال کردند با شما

فی الدین واخرجوکم من
اندر دین و بیرون کردند شمارا از

دیارکم وظاهروا علی اخراجکم
دیار شما و یاری کردند بر بیرون کردن شما

ان تولوهم ومن یتولهم فاولئک هم
که دوستی کنید با ایشان وهر که دوستی کند با ایشان ایشان باشند که ایشان

الظالمون
ظالمان باشند

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلح حدیبیه ببست
بر انک هر کس که نزدیک وی اید از
اهل مکه با ایشان دهد و کتاب صلح بنبشتند و مهر برنهادند سبیعه
بنت الحارث الاسلمیه امد مسلمان گشته و شوهر وی صیفی بن راهب
امد بطلب وی و گفت مهر کتاب هنوز خشک نشده است و ما شرط کرده ایم که
هر که نزدیک تو آید با ما دهی وی را با من ده خدای عزوجل اندر شان وی فرو فرستاد

یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم
ای انکسانی که ایمان آورده اید چون بیاید بشما

المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن

زنان مومنات بهجرت بیازمایید ایشان را

یعنی سوکند خواهید از ایشان که ایشان از بهر مسلمانی آمده اند

الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن

خدای داناتر است بایمان شما اگر دانید ایشان را

مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار

مومن رد مکنید ایشان را با کفار

لا هن حل لهم ولا هم یحلون لهن

نه ایشان حلال اند ایشان مردان را ونه ایشان مردان حلال اند ایشان زنان را

وآتوهم ما انفقوا ولا جناح علیکم

وبدهید ایشان را باج نفقه کرده اند یعنی کاوین ایشان باز دهید وهیچ حرج نبود بر شما

ان تنکحوهن اذا آتیتموهن اجورهن

که ایشان را بخواهید که از آن شوهران بریده کشتند آنگاه که بدهید ایشان را کاوینهای ایشان

ولا تمسکوا بعصم الکوافر واسألوا ما

ودست اندر مزنید اندر عقد نکاح زنان کافر وطلب کنید از ایشان آنچ

انفقتم ولیسألوا ما انفقوا ذلکم

نفقه کرده اید یعنی مهر آن زنان که از شما کریخته اند وبخواهند ایشان نفقه کرده اند آن است

از شما که مرتد کردند وبا ایشان شوند

حکم الله یحکم بینکم والله علیم

حکم خدای حکم می کند میان شما وخدای داناست

حکیم ۝

وحکیم

وچون این آیت فرو آمد که کافران بر مومنان حرام اند عمر خطاب رضی الله عنه دو زن داشت بمکه از مشرکان ایشان را طلاق داد واین زن را بخواست وشعبی کوید که زینب دختر پیغامبر علیه السلم زن ابو العاص بود زینب مسلمان کشت وآمد نزدیک پیغامبر علیه السلم تا آنگاه که ابو العاص نیز مسلمان شد پیغامبر علیه السلم جمع کرد میان ایشان وپیش از آنک مصطفی علیه السلم این صلح نبشت زنی را از ایشان که با مسلمانی آمده بود کاوین باز ندادی چون این آیت فرو آمد از پس صلح کاوین باز دادی وزنی که از مسلمانان مرتد شدی نزدیک مشرکان شدی ایشان کاوین همی باز ندادند وخدای تعالی فرمود که آنک شما بر ایشان ظفر یابید ومال ایشان غنیمت کیرید کاوین آن زن که از شما با ایشان شده باشد از پس غنیمت بشوهر رسانید

والغنیمه یعنی فرودبر ستا ... [illegible]

وان فاتکم شیء من ازواجکم

واگر بشود از شما چیزی از زنان شما

إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ

بنزدیک کافران وغنیمت گیرند از ایشان بدهید انکسانیرا

ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا

که بشده باشد زنان ایشان همچنان که نفقات کرده باشند یعنی
کابین داده باشد

وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

وبترسید از خدای آنکه شما بوی ایمان آورده اید

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که شش زن بود از جمله مهاجران
کایشان مرتد گردیدند و بنزدیک مشرکان شدند مصطفی
علیه السلم مهر ایشان بداد از غنیمت وبدان که روز فتح مکه چون
پیغامبر علیه السلم از بیعت مردان بپرداخت و وی بر کوه صفا بود
و عمر خطاب رضی الله عنه فروتر از وی نشسته بود که با زنان بیعت می
کرد بفرمان پیغامبر علیه السلم و حکم خدای عز و جل با ایشان می بیایند
و هند بنت عتبه زن بو سفیان روی بسته بود و متنکر نشسته اندر
میان زنان از بیم آنک پیغامبر علیه السلم ویرا باز داند چون پیغامبر
علیه السلم از بیعت مردان بپرداخت زنانرا گفت چنانک خدای عز و جل ویرا فرموده

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ

ای تو که پیغامبری چون آید بتو زنان

يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ

تا بیعت کنند با تو بر آنک شرک نیارند بخدای

شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا

هیچیز و دزدی نکنند و زنا نکنند وبنه

يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ

کشند فرزندان خویش را و نیاورند بهتانی

يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا

که آنرا بسازند میان دستها و پایهای خویش و

یعنی فرزندان حرام بر شوهران خویش نبندند

يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ

عاصی نشوند اندر معروفی که ایشانرا فرمایی بیعت کن با ایشان

وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

واستغفار کن ایشانرا از خدای که خدای آمرزگارست و رحیم است

و این بیعت بر ایشان در گرفت چنانک خدای ویرا فرموده بود چون بدان رسید
که گفت دزدی نکنند هند گفت بو سفیان مردی است شحیح و من اندک مایه

حیزها از مال وی بر گرفته ام مرا حلال بود بو سفیان گفت هر چ از
مال من بر گرفته را اندر در گذاشته ترا حلالست پیغامبر
علیه السلم بخندید و بدانست که آن هندست گفت توی هند گفت آری
مرا عفو کن که خدای عز و جل ترا عفو کند و چون پیغامبر علیه السلم
گفت و لا یزنین هند گفت او تزنی الحرة کسی که وی حره باشد
وی زنا کند و این از بهر آن گفت زنا اندر میان ایشان کنیزکان کردندی
و زنان آزادان ازان ترفع کردندی و چون پیغامبر علیه السلم گفت لا
یعصینک فی معروف هند گفت خدای که تو فرمای مکرم مکارم
الاخلاق و ما اندرین مجلس نه نشستیم که اندر دل کردیم که اندر تو عاصی
نشویم و زنان همه قبول کردند آنچ بر ایشان گرفت اندر بیعت
و مفسران گفتند و لا یعصینک فی معروف آنست که موی بنه سپترند و
موی نکنند و روی بنه کنند و شعر نگویند و با مردم نامحرم حدیث
نکنند و بو هریره رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلم گفت روز
قیامت زنانی را که ایشان نوحه کنند بیارند صفی ازین سوی بدارند و
صفی از آن سوی تا ایشان بانگ می کنند چون بانگ سگان و پیغامبر
علیه السلم گفت چهار چیز اندر میان امت من انکار جاهلیت است
که ایشان آنرا همی بنگذارند فخر کردن با حساب و طعنه زدن اندر نسبها
و باران خواستن با ستارها و نوحه کردن و هر آن نوحه گری که بمیرد
پیش از آنک توبه کند در پای کنند و برا روز قیامت و اندر وی پوشند
پیراهنی از قطران و یکی از جرب و وی دست بر سر نهاده باشد
و همی گوید یا ویلاه ای ویل بر وی باد و فریشته را دی می آید و همی گوید

بر و که خدای عز و جل مکافات شما داند و مقام شما داند و علی بن ابی
طالب رضی الله عنه بر خاست و گفت یا عکاشه من اندر زندگانی پیش
رسول خدای ام و دل من بنه ایستد که و برابر نی اینک پشت من و شکم من
از من قصاص بستان بدست خویش و مرا صد تازیانه بزن و قصاص
مخواه از رسول خدای پیغامبر علیه السلم گفت یا علی بنشین که خدای
عز و جل مقام و نیت تو داند حسن و حسین بر خاستند و گفتند تو دانی که
ما نواده گان رسول خدای ایم قصاص از ما فرا گیری چنان بود که از رسول
علیه السلم فرا گرفته باشی پیغامبر علیه السلم گفت ایشانرا که بنشینید که
قرة عین منید آنگاه گفت پیغامبر علیه السلم یا عکاشه بزن اگر خواهی
زد و گفت یا رسول الله تو مرا بزدی و جامه نبود بر شکم من پیغامبر علیه السلم
جامه خویش کشف کرد مسلمانان بانگ بر آوردند و همی گریستند
گوی بال عکاشه زند پیغامبر را علیه السلم چون عکاشه سپیدی
شکم رسول علیه السلم دید چنانک گوی که جای است سپید قبا طی روی
بر شکم وی و بر شکم وی بوسه داد و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله
و که طاقت دارد که از تو قصاص ستاند پیغامبر علیه السلم گفت اما بزن
و اما عفو کن گفت کردم امید آنرا که خدای عز و جل مرا عفو کند روز قیامت
پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که خواهد که فرا رفیق من نگرد اندر بهشت
گو فرا آن پیر نگر مسلمانان بایستادند و عکاشه را همی بر سیدند و وی
گفتند طوباک طوباک بهشت یافتی و رفیق پیغامبر یافتی پس مصطفی
صلی الله علیه و سلم تا آن شب نالانی وی هژده روز بکشید و مردمان
و برا عیادت همی کردند و پیغامبر علیه السلم روز دوشنبه زاده بود

وروز دوشنبه خلق فروستاده بود وروز دوشنبه فرمان خدای عز وجل اندر وی رسید وچون روز یک شنبه بیماری وی گران تر شد بلال بانگ نماز کرد وانگاه بدر بیستاد وندا کرد السلم علیک یا رسول الله ورحمة الله الصلوة یرحمک الله پیغامبر علیه السلم آواز وی شنید فاطمه رضی الله عنها گفت یا بلال رسول مشغولست بتن خویش بلال اندر مسجد شد تا وقت اسفار صبح اندر آمد گفت بلال خدای که من اقامت نکنم تا انکه که از سید خویش رسول خدای دستوری خواهم وامد وبدر بیستاد وندا کرد وگفت السلم علیک یا رسول الله ورحمة الله الصلوة یرحمک الله پیغامبر علیه السلم آواز وی بشنید وگفت اندر آی یا بلال رسول خدای مشغولست بتن خویش ابوبکر را بفرمای تا نماز کند بمردمان بلال باز گردید دست بر سر نهاده و همی گفت واغوثاه بالله وانقطاع رجاه وانقصام ظهراه کاجکی مادر من مرا نزادی وچون زاد کاجکی این روز ندیدی انگه گفت یا ابابکر رسول خدای ترا همی فرماید که نماز کنی بمردمان ابوبکر رضی الله عنه فرا پیش شد ومردی رقیق بود چون آن جایگاه خالی دید از مصطفی علیه السلم نتوانست بیستاد و مردمان بانگ برآوردند وهمی گریستند چون پیغامبر علیه السلم خروش ایشان بشنید گفت که این چیست گفتند خروش مسلمانانست که ترا همی نبینند ومصطفی علی بن ابی طالب وعباس را رضی الله عنهما بخواند وبریشان تکیه کرد بمسجد امد وبمردمان دو رکعت نماز سبک بکرد واندر روایتها دیگر امده است که چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود تا ابوبکر رضی الله عنه که نماز کند عایشه رضی الله عنها گفت که وی مردی است اسیف تنگ دل واز بهر آنکه هکین نتواند که بر جای تو بیستد پیغامبر علیه السلم گفت انکن صواحبات یوسف

امین آمین تا انگاه که ویرا بزندان دوزخ واندر خبر آمده است که پیغامبر علیه السلم گفت لعنه بر نایحه باد وزنان را هیچ مزد نبود برانک از پس جنازه فرا شوند وعمر خطاب رضی الله عنه بانگ زنی نوحه گر شنید ویرا بزد تا خمار از سر وی بیفتاد گفتند یا امیر المومنین زنی است خمار وی بیفتاد عمر رضی الله عنه گفت ویرا هیچ حرمت نیست وبدانک گروهی از درویشان مومنان خبر همی دادندی جهودانرا از احوال مسلمانان وبا ایشان مخالطت همی کردند تا مگر از آن بدان سبب چیزی از میوهاء ایشان فرا ایشان رسید خدای عز وجل فرو فرستاد این آیت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ

ای انکسانی که ایمان آوردند دوستی مکنید با گروهی که خشم گرفته است

اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ

خدای بر ایشان خود نومید گشته اند از ثواب اخرت

كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ۝

چنانک نومید گشته اند کافران از مردگان ایشان که اندر گور بودند یعنی از بهر انک اعتقاد آن دارند که ایشانرا باز ببینند هرگز وخدا نپندارند که دست حشر بخواهد بود وبدانک این سورت مکی است وایتهاء این سورت چهارده است بی خلاف وکلماتش دویست وبیست ویک است وحروفش نهصد است وابی بن کعب رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلم

كفت هر كه برخواند سورت عيسى عليه السّلم عيسى صلوات
مى دهد بروى ومى استغفار مى كند ويرا تا اندر دنيا بود وروز قيامة رفيق وى بود اش

سورة الصف مكية اربع عشرة ايه

بسم الله الرحمن الرحيم
ابتدا كردم بنام
خداى قادر برافرنيش خواهاى كه روزى دادن خواهاى امرزيدن

سبح لله ما فى السموات وما
تسبح كرد خداى را انچ اندر اسمانها واانچ

فى الارض وهو العزيز الحكيم يا ايها
اندر زمين واو عزيز است وحكيم اى

الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
انكسانى كه ايمان آورده ايد چرا مى كوييد آنچ نكنيد

كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا
بزرك است دشمنى نبرد خداى كه كوييد چيزى كه آن

تفعلون
نكنيد
كلى كويند مومنان همى كفتند يا رسول الله اكر ما بدانستيمى دوستترين اعمال را نزديك تو چيست آن كردمى

جاهم بالبينات قالوا هذا سحر
آورد بايشان معجزها كفتند اين سحرى است

مبين ومن اظلم ممن افترى على الله
ظاهر وكيست ستمكارتر ازان كسى كه فرا بافد برخداى

الكذب وهو يدعى الى الاسلام
دروغى واورا همى خوانند بمسلمانى

والله لا يهدى القوم الظالمين يريدون
وخداى راه ننمايد كروهان را كه ايشان ستمكاران باشند همى خواهند

ليطفوا نور الله بافواههم والله متم
كه بنشانند نور خداى بدهنهاى خويش وخداى تمام بكند

نوره ولو كره الكافرون هو الذى
نور خويش يعنى هدايت خويش مومنان را وهر چند كراهيت كنند انرا كافران اوست انكه

ارسل رسوله بالهدى ودين الحق
فرستيده است رسول خويش را بهدايت ودين حق

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

تا بدا اكند بر دينها همه واگرچه كراهت كنند آنرا

الْمُشْرِكُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ

مشركان اى آنكسانى كه ايمان آورده اند اى

أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ

دلالت كنم شمارا بر تجارتى كه شمارا برهاند از

عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

عذابى دردنماى تحت آنست كه ايمان آريد بخداى ورسول وى

وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ

وجهاد كنيد اندر سبيل خداى بمالها

وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

وتنها خويش آن بهتر شمارا اگر خواستند كه شما

تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ

همى كنيد بيامرزد شمارا گناهان شما و در آرد شمارا

و قصد كشتن او كردند چنانكه كرديم و چون كعب را بكشتند پيغامبر عليه السلم

فرموده بود مارا تا بشدند به بنى النضير و خود برف وى سوى ايشان و ايشان

كه تو چه همى كردند كعب را كشتند يا ابو القاسم ... همى آرى مارا ابو اثر الله هى

گفت ارى كشتند پس بكداى ما را تا بكرى باران تر اندوه آنكه نعوما[ن] تو كه اكنم

پيغامبر عليه السلم گفت كه از شهر بيرون شويد گفتند بر گك ما را آسان تر از آن

كه تو همى گويى و جرب را بساختند و منافقان ايشان را كس فرستيدى بودند

چون عبد الله بن ابى و اصحاب وى كه بيرون مشويد از حصن اگر با شما جنگ

كنند با شما باشيم و شمارا يارى كنيم و اگر شمارا بيرون كنند ما نيز بيرون شويم

پس گويند در وازها بر نهيد و حصار محكم كنيد لنگاه ايشان خوا بشد

اندكه غلبه كنند با پيغامبر عليه السلم گفتند بايد مردى از اصحاب خويش بيا

تا سى مرد از ما نزديك تو آيند با فلان جاى بيكد يگر رسيم و سخن ترا از زبان تو

اگر ترا تصديق كنند همه ايمان آوريم بتو پيغامبر عليه السلم با سى مرد بيرون

آمد و سى مرد از احبار ايشان بيرون آمدند تا آنگاه كه بصحرا رسيدند

جهودان يكديگر را گفتند چون بوى رسيم و سى تن با وى اند كه هر كسى از ايشان

چنان دوست دارند كه از پيش وى بميرند لس كس فرستيدند نزديك

پيغامبر عليه السلم چون فهم كنيم از يكديگر كه ما شصت تن ايم تو بيرون

اى با سه تن از علماء ما نزديك تو آيند و سخن تو بشنوند اگر ايمان آورند

بتو ما همه ايمان آوريم بتو و تصديق كنيم ترا پس پيغامبر عليه السلم بيرون

آمد با سه تن از اصحاب خويش و سه تن از جهودان بيرون فرستادند

و با ايشان خنجرها خواستند كه ... تا گاه اندر پيغامبر افتند زنى با جمع

از جمله بنى نضير كس فرستاد برادر خويش را و برادر وى مردى بود

كر بيا ...

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
تسبیح کرد خدایرا آنچ اندر آسمانها وآنچ اندر زمین است

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و اوست غالب بداننک مفسران گفتند
سورت اندر بنی النضیر

روایت شبت ستای شرح کنندانرا روایت است وآن آن بود که
مصطفی علیه السلم اندر مدینه آمد ایشان صلح کردند با وی برانک با وی قتال نکنند
پیغامبر علیه السلم آن صلح ایشان قبول کرد وچون مصطفی علیه السلم غزا بدر کرد
وظفر یافت مشرکان بنو النضیر گفتند بخدای که این پیغامبر است که ما
صفت وی اندر توریت همی یابیم همواره منصور باشد چون مسلمانان را هزیمت
رسید روز احد ایشان اندر شک افتیدند و عهد پیغامبر علیه السلم
نقض کردند وکعب الاشرف با چهل سوار از بزرگان بمکه آمد و با قریش
عهد کردند که ایشان خلاف نکنند وبو سفیان وبوجهل بر آن بودند که
محمد را بکنند و عهد کردند وکعب با قوم خویش آمد بمدینه جبریل علیه السلم
فرو آمد وپیغامبر را علیه السلم خبر داد بدان عهد که ایشان بستند و پیغامبر
فرمود تا کعب بن الاشرف را بکشند پس بر او بکشت محمد بن مسلمه الانصاری و برادر
وی بود از رضاع و مصطفی علیه السلم مطلع کرده بود از ایشان بر خیانتی آنگاه
که اندر شد نزدیک ایشان وبوبکر وعمر وعلی رضی الله عنهم با وی بودند بود
استعانت همی کرد از ایشان اندیشیدند آن دو مرد مسلمان که عمرو بن امیه
الضمری ایشانرا کشته بود اندران وقت که می باز گردیدند از بیر معونه
آنکه کا ایشان بکشند ما از بنی عامر بر سر او کاری کردند ویرا و ایشان بکشند او را

اَلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا اَنْصَارَ اللّٰهِ كَمَا قَالَ عِيسَى
ای کسانی که ایمان آورده اند باشید یاران دین خدای اشمشیر کشیدن چنانک گفت عیسی
برد شمنان خدای

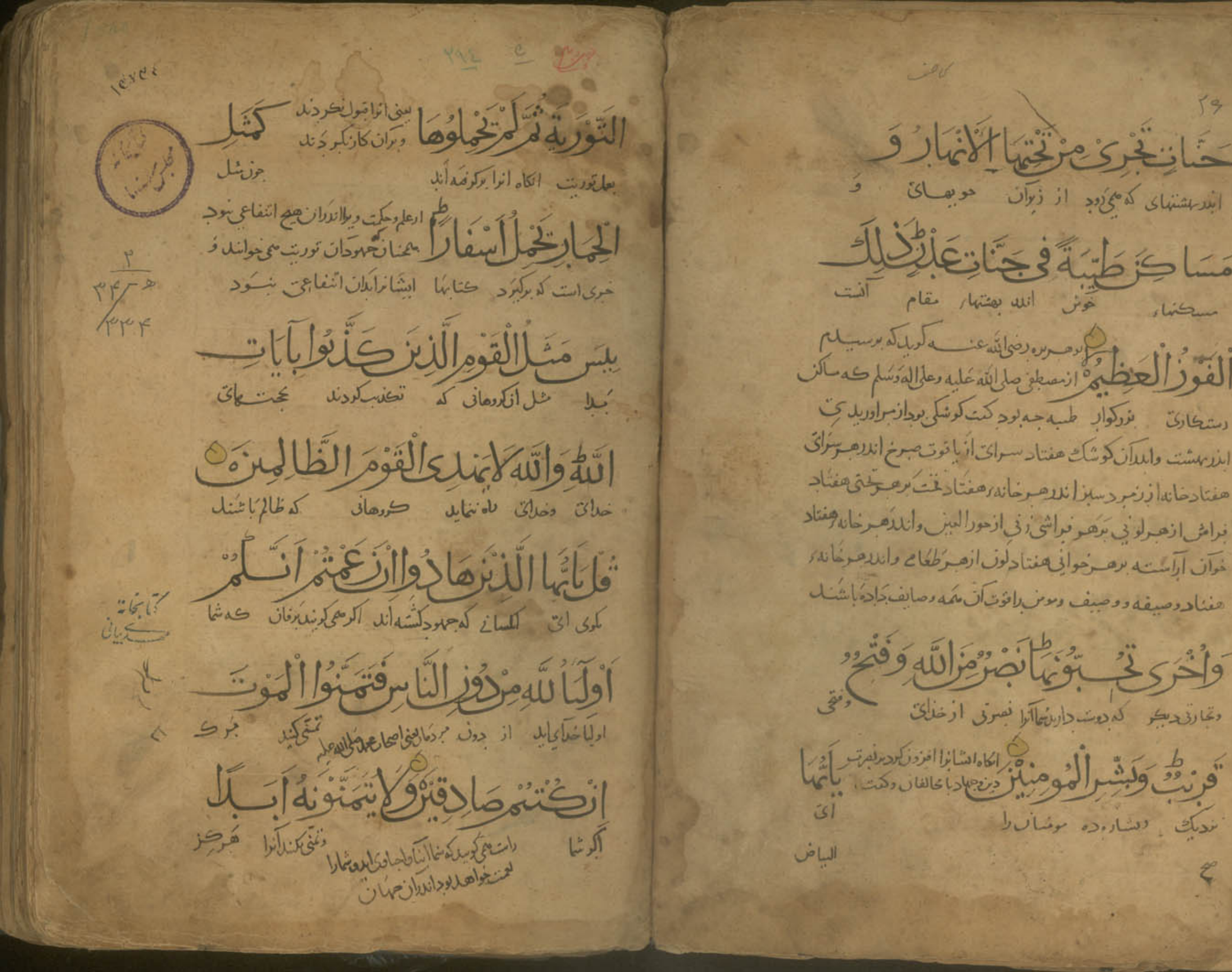
ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ
بن مریم حواریان را کیست که ناصر من بود با خدای

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ فَآمَنَتْ
گفت حواریان ما یاران خدای ایم پس ایمان آورد

طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَاَيَّدْنَا
گروهی از بنی اسرائیل وکافر شدند گروهی تقویت کردیم

الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ
آن کسانی که ایمان آورده اند بر دشمنان خویش تا ایشان غالب شدند بر ایشان

بدانک این سورت مدنی است وآیتها این سورت یازده است
وکلماتش صد وهشتاد است وحروفش هفتصد وهفت است
وابی بن کعب رضی الله عنه روایت کند از پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله
وسلم که وی گفت هر که سورة الجمعه را بر خواند ویرا بنویسند
ده حسنه بعدد هر که جمعه شود اندر شهری از شهرها مسلمانان هر که نشود اولش



۲۶

جنات تجری من تحتها الانهار و

اندر بهشتهای که همی رود از زیران جویهای و

مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک

مسکنهاء خوش اندر بهشتهاء مقام آنست

الفوز العظیم ابو هریره رضی الله عنه گوید که بو سیدم از مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم که ساکن

رستگاری بزرگوار طیبه چه بود گفت کوشکی بود از مرواریدی

اندر بهشت واندران کوشک هفتاد سرای از یاقوت سرخ اندر هر سرای

هفتاد خانه از زمرد سبز اندر هر خانه هفتاد تخت بر هر تختی هفتاد

فراش از هر لونی بر هر فراشی زنی از حور العین واندر هر خانه هفتاد

خوان آراسته بر هر خوانی هفتاد لون از هر طعامی واندر هر خانه

هفتاد وصیفه و وصیف و مومن را قوت آن همه وصایف داده باشند

واخری تحبونها نصر من الله وفتح

وتجارتی دیگر که دوست دارید شما آنرا نصرتی از خدای وفتحی

قریب وبشر المومنین آنگاه ایشانرا افزون کرد بر قیصر تو در جهاد با مخالفان وگفت یا ایها

نزدیک ویشارت ده مومنان را ای

الیاض

صح

التوریة ثم لم یحملوها یعنی آنرا قبول نکردند وبران کار نکردند کمثل

بعلم توریت آنگاه آنرا بر گرفته اند چون مثل

الحمار یحمل اسفارا از علم وحکمت و پیدا ایشان هیچ انتفاعی نبود همچنان که جهودان توریت همی خوانند و

خری است که برگیرد کتابها ایشانرا بدان انتفاعی نبود

بئس مثل القوم الذین کذبوا بایات

بد مثل آن گروهانی که تکذیب کردند بحجتهای

الله والله لا یهدی القوم الظالمین

خدای وخدای راه ننماید گروهانی که ظالم باشند

قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم

بگوی ای آن کسانی که جهود گشته اند اگر همی گویید بر گمان که شما

اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت

اولیاء خدای اید از دون مردمان یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه تمنی کنید مرگ

ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا

اگر شما راست همی گویید که شما اولیاء خدای اید و تمنی نکنند آنرا هرگز بسبب شمارا لعنت خواهد بود اندران جهان



بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظلمین

بانچه تقدیم کرده است دستهاء ایشان یعنی لسان وخدای داناست بظالمان

و بو هریره رضی الله عنه گفت که مصطفی علیه السلم گفت تمنی مکناد هیچ
کس از شما مرگ اگر نیکوکار باشد چون بزید نیکوی اندر افزاید واگر
بدکردار باشد بود که توبه کند و توبه وی قبول افتد

قل ان الموت الذی تفرون منه فانه

بگوی آن مرگ که شما همی گریزید از آن آن

ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب

فرا شما خواهید رسید انگاه رد کنند شمارا با کسی که داند سر

والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون

وعلانیت پس خبر دهد شمارا بانچه شما همی کردید

یعنی آن بانگ نماز که آنگه کنند که امام بر منبر نشسته باشد

یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة

ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون بانگ کنند نماز را

من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله

از روز جمعه یعنی اندر روز جمعه بروید یاد کرد خدای

آن بانگ نماز آنگاه کنند که امام نشسته بود

وذروا البیع ذلکم خیر لکم

وبگذارید بیع را آن بهتر است شما را

ان کنتم تعلمون

اگر خواهد که همی دانید

وابو خبر آمده است که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم یک موذن
بود بلال چون پیغامبر بر منبر
نشستی وی بانگ نماز کردی بر در مسجد و چون از منبر فرو آمدی قامت
کردی و همچنان بود بو بکر و همچنان عمر رضی الله عنهما تا آنگاه که وقت عثمان
بود مردمان بسیار شدند و منزلها دور بود وی فرمود تا بانگ کردند اندر
سرای که وی را بود اندر بازار و چون بنشستی عثمان بر منبر بانگ نماز کردی
موذن بنشین وی و چون فرو آمدی قامت کردی و هیچ کس از مسلمانان بر وی
انکار نکردند و آن سنتی گردید مقبول و معمول به اندر میان مسلمانان
تا این غایت که رسید و سلمان گوید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت
که این روز را از بهر آن جمعه خوانند که خلق اندرین روز مجتمع کردند و گفته اند از بهر
آنکه خدای عز وجل اندرین روز معظم مخلوقات تمام بیافرید و گفته اند از بهر
آنکه مردمان اندرین روز مجتمع گردند و اول کسی که جمعه را جمعه خواند ابی بن کعب
بود و این روز را عروبه خواندندی از پیش ازین وابن سیرین گوید از پیش آنکه پیغامبر
علیه السلم [illegible] و پیش از آنکه جمعه فرو آمد آنکسانی که مسلمان شده بودند
از اهل مدینه [illegible] را روزی است اندر هفته که اندران روز مجتمع
گردند [illegible] روزی است بیایید تا ما نیز خویشتن را روزی نهیم
تا اندران [illegible] خدای تعالی را یاد کنیم پس کردند روز شنبه

[illegible]

فی الارض بدین طلب دنیا همی نخواهد ولکن آن همی خواهد که عیادت بیماری کنی
یا بر جنازه نماز کنی و با برادری [illegible] را زیارت کنی و مکحول گوید وابتغوا من
فضل الله بدین طلب علم همی خواهد جعفر الصادق گوید وابتغوا من فضل الله
روز شنبه را همی خواهد نه روز آدینه را که روز آدینه بذکر مشغول
باید بود و مقاتل گوید که پیغامبر علیه السلم خطبه جمعه همی کرد دحیه بن
خلیفه الکلبی از شام فراز رسید با کاروانی بزرگ و مسلمانان را حاجت و جوع
رسیده بود و چون وی آمدی هر چه بایستی از گندم و آرد همه بیاوردی و
طبل بزدندی تا مردمان از آمدن وی آگاه شدندی یکی فراز شد پیش
پیش از آنکه مسلمان شد و پیغامبر علیه السلم خطبه همی کرد و طبل بزد مردمان
هر کسی برسیدند که پیش از آنکه وی فراز شد طعام دیگر کس برگرفته باشد
بنهادند و از مسجد بیرون آمدند و نماند با پیغامبر علیه السلم مگر یازده
مرد و زنی و گروهی گفتند هشت تن و ابو بکر و عمر از جمله آنکسانی بودند
که مانده بودند با وی و قتاده گوید سه آدینه چنین برفت که اندر وقت
خطبه کاروانی اندر رسیدی و ایشان پراکنده شدندی و هر کاروانی
که بیامدی عادت اهل مدینه آن بودی که پیش باز شدندی و طبل بزدندی
و دف همی زدندی و از بهر آن بود از نفرین ایشان خدای عز وجل اندرین

واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها

و چون ببینند تجارتی و یا لهوی پراکنده شوند و بدان شوند

وترکوک قائما قل ما عند الله خیر

و ترا بگذارند بر پای بر منبر بگوی ایشان را آنچه نزد خدای است بهتر

من اللهو ومن التجارة والله خیر

از لهو و از تجارت و خدای بهترین

الرازقین

روزی از وی جویید که روزی وی آفریند
روزی دهندگانست و بدست هرکه رساند وی رساند

وبدانکه این سورت مدنی است و آیتهای این سورت یازده است بی خلاف
و کلماتش صد و هشتاد و حروفش هفتصد و هفتاد و شش است
و ابی بن کعب رضی الله عنه گوید که مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت هرکه سورة
المنافقین برخواند بیزار گردد از نفاق [illegible]

سورة المنافقون مدنية احدی عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام
خدای قادر بر آفریدن خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک

چون آمد بتو منافقان گویند ما گواهی دهیم که تو

لرسول الله والله یعلم انک لرسوله

رسول خدای و خدای همی داند که تو رسول خدای ای

والله یشهد ان المنافقین لکاذبون

و خدای گواهی دهد که منافقان دروغ گویانند [illegible]

جهودانرا و روز یکشنبه ترسا آن را و ما روز عروبه این روز کنیم و روز
عروبه را روز جمعه نام نهادند و نزدیک اسعد بن زراره مجتمع گردیدند
تا نماز کرد با ایشان دو رکعت و ایشان را پند داد و نام کرده آنرا روز آدینه
و ایشان را اسعد گوسفندی بکشت بامداد و شبانگاه از آن خوردند آن
اندکی که بودند و پیش از آنک خدای عز و جل فرو فرستاد اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة و اما اول جمعه که پیغامبر علیه السلم کرد آن بود که چون پیغامبر
علیه السلم بهجرت آمد و بقبا فرو آمد نزدیک بنی عمرو بن عوف روز دوشنبه
دوازده گذشته از ماه ربیع الاول و دوشنبه و سه شنبه و چهار شنبه
نزدیک ایشان و مسجد ایشان بنیاد افکند آنگاه از میان ایشان بیرون
آمد روز آدینه و قصد کرد بمدینه وقت نماز را به بنی سلیم بن عوف
رسید و بوادی که ایشان را بود که امروز مسجد کردند و آنجا جمعه کرد
و خطبه برخواند و این اول جمعه بود که مصطفی علیه السلم کرد اندر مسلمانی و اول
خطبه بود که کرد بمدینه و علما بر یقین برانند که امروز همچنان جمعه واجبست
خطبه نیز واجبست و اندر هر دهی که چهل مرد بود مستوطن آزاد و بالغ و
مسلمان واجب بود بر ایشان که نماز جمعه کنند و دستوری از سلطان اندران شرط
نبود اگر از وی دستوری خواهند بهتر و نیکوتر بود و اگر جمعه دست بازدارند
ابد خدای عز و جل عاصی باشند و تهدید و وعید آن اندر شان [illegible]
جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرده است از پیغامبر علیه السلم
که وی گفت هر که سه جمعه دست بازدارد بی ضرورتی خدای عز و جل مهر
بر دل وی نهد و نیز مصطفی علیه السلم اندر خطبه گفت [illegible] عز و جل فریضه
بکرده است خطبه را اندرین روز من واللدین [illegible]
یاد کرد خدای

بازدارد و وی را امامی بود عادل یا جابر خدای عز و جل برکت مکناد بر وی و شمل
وی مجتمع مکرداناد الا نه وی را حج نیست الا نه وی را روزه نیست و هر که توبه کند
خدای عز و جل وی را توبه دهد مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت بادا انسانی
که ندا جمعه بشنوند و بجمعه نیایند کا ایشان را مهر بر دل نهند و اندر غافلان نبشتند
و از اهل دوزخ باشند و میمون بن شبیب گوید که خواستم روز آدینه
اندر روزگار حجاج که قصد نماز کنم آنگاه گفتم که کجا همی شوم تا نماز کنم از پس این
یک بار همی گفتم بشوم و یک بار همی گفتم که نشوم هاتفی را شنیدم که آواز داد
یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و پیغامبر
علیه السلم گفت است که اندر روز آدینه ساعتیست که هیچ بنده اندر آن وقت
دعای نکند که نه آن مستجاب بود بو هریره رضی الله عنه گوید که آن آخر ساعت
بود از روز و گفته اند آن ساعت بود که آفتاب برآید و گفته اند میان دو خطبه
و نیز هر ساعتی را گفته اند و پیغامبر علیه السلم آن ساعت را پنهان کرده است
تا همه روز طلب آن همی کنند امید آنرا تا آن ساعت اندر یابند و چون خداوند سبحانه
و تعالی بیع آن از پس بانگ نماز حرام کرد بر خلق پدید کرد که از پس نماز آن حرمت برخیزد و گفت

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي
و چون بگزارید از نماز پراکنید اندر
الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا
زمین و بجوید از فضل خدای و یاد کنید
اللهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
خدای را بسیار تا مگر رستگاری یابید بر دوام

و انس رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلم گفت فانتشروا

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن

فرا گرفته اند سوگندها خویش را سپری وبازداشتند مردمان را از

سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

سبیل خدای خود ایشان بد که همی کردند

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ

وآن از بهر آنست که ایشان ایمان آورده اند آنگاه کافر شدند پس مهر نهادند

عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ

بر دلهاء ایشان تا ایشان فهم نکنند ایشان را همی گویند و چون بینی ایشان را

تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ

بشگفت آرد ترا تنهای ایشان از نیکوی واگر سخن گویند سماع کنی

صورت و تمای تمام ابن عباس گوید رضی الله عنه که عبد الله بن ابی تنا ور بود فصیح زبان بود یعنی عز و جل امرد

لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُ … إِلَيْهَا

سخن ایشان را چنانند چون چوبهای … و باز نهاده شوند

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ

پندارند هر بانگی که آن بانگ است بر دل ایشان آنگاه نزد خدای است ایشان

الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ

دشمن حذر کن از ایشان و ایمن مباش بر ایشان قتال کند با ایشان خدای یعنی لعنت خدای بر ایشان باد و دور باشند از رحمت خدای

يُؤْفَكُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ

بر گردانید ایشان را از حق و چون گویند ایشان را بیایید استغفار کند

لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ

شما را رسول خدای بجنبانند سرها خویش را از کراهت و دیدی ایشان را

يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ سَوَاءٌ

که منع و اعراض همی کنند و ایشان مستکبر باشند استغفار نکنند برابر بود

عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ

بر ایشان که استغفار کنی ایشان را یا نکنی استغفار

لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

ایشان را نه آمرزد خدای ایشان را خود خدای راه ننماید

الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

و این آیت اندر عبد الله بن ابی فرو آمد است و اصحاب سلام کرا گروهی را که ایشان فاسق باشند وی و آن بود مصطفی

راعلیه السلم را خبر آوردند که بنی المصطلق همی سازند که بحرب وی آیند چون پیغامبر
علیه السلم آن بشنید رفت بسوی ایشان تا انگاه که ایشانرا دید برابها که
ایشانرا بود مریسیع گفتندی از ناحیت قدید چون فراهم رسیدند جنگ بکردند
خدای عز و جل بنی المصطلق را هزیمت کرد و کشتند از ایشان آنچ کشتند



و پیغامبر علیه السلم زنان و فرزندان و اموال ایشان بیاورد یکی مرد از مسلمانان
کشته شده بود بردست یکی از مسلمانان بخطا چون مردمان روی باب نهادند مزدور
عمر خطاب که نام وی جهجاه بن سعید بود مزاحمت کرد با سنان الجهنی حلیف خزرج
این انصار را بخواند جهال بیامد و جهجاه را یاری داد و وی از جمله درویشان بود
و عبدالله بن ابی آمد و جهال را گفت تو اینجای یعنی ترا آن محل است که کسی را
نصرت همی کنی جهال بروی دراز زبانی کرد عبدالله گفت بدان خدای که سوگند
بوی خورند که من ترا چنان بکنم که ترا همت این نباشد و عبدالله خشم گرفت و آنجا
حاضر بود جماعتی از قوم وی از جمله ایشان زید بن ارقم و وی غلامی بود
جوان عبدالله بن ابی گفت بنگر که ایشان همی چه کنند با ما بشهر ما آمدند و نشستند
و با ما مکاثرت همی کنند مثل ما با ایشان چنانست که گفته اند سمن کلبک
یاکلک سگ خویش فربی بکن تا ترا بخورد لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن
الاعز منها الاذل بخدای که اگر با مدینه شویم عزیزترین ذلیل ترین را بیرون
کند و بدان عزیزترین خویشتن را خواست و بدان ذلیل پیغامبر را و حاشاه
من قوله لعنه الله انگاه روی فرا قوم خویش کرد و گفت این چیست که شما
کردید ایشانرا اندر شهر خویش فرود آوردید و اموال با ایشان قسمت
کردید و اگر شما فضل طعام خویش باز داشتیدی از جهال و دیگران
باوی اند بر گردن شما ننشستندی و زود بودی که پراکنده شدندی و نه

خویش شدندی لا تنفقوا علیهم حتی ینفضوا نفقات مکنید بر ایشان تا پراکنده شوند
و زید بن ارقم چون این سخن بشنید گفت توی ذلیل و قلیل و مبغض اندر میان
قوم خویش و محمد عزیزتر است بعز خدای تعالی و ویرا است دوستی تمام اندر
دل مسلمانان و بخدای عز و جل که من پس از این هرگز من ترا دوست
ندارم عبدالله بن ابی گفت خاموش باش که من بازی همی کردم و زید بن ارقم
نزدیک مصطفی علیه السلم آمد و ویرا خبر داد و عمر خطاب رضی الله عنه
نزدیک وی بود گفت یا رسول الله بگذار تا گردن وی بزنم گفت انگاه مردمان
گویند که محمد اصحاب خویش را همی بکشد و لکن برگیر بیل و آن ساعتی بود که
مصطفی علیه السلم آن ساعت از منزل گاه برنگرفتی و لکن آن ساعت
برگرفت تا اصحاب بدان مشغول شوند و اندر آن حدیث گفتار بسیار
نکنند و کس فرستید نزدیک عبدالله که این سخن چیست
که بمن رسیده است گفت این دروغ است و سخن کودکی است و بدان خدای
که بر تو کتاب فرو فرستیده است که من از این سخن هیچیز نگفتم و وی مردی
بود شریف و عظیم اندر قوم خویش آنکسانی که حاضر بودند از انصار
گفتند یا رسول الله پیر ما است و مهتر ما است سخن کودکی بروی مشنو
که مگر آن کودک را غلطی او فتیده باشد زید را ملامت بسیار کردند
و عم وی گفت ویرا خواستی بدین سخن مگر که گفتی مگر آنک دشمن بدارند
مردمان ترا و تکذیب کنند ترا پیغامبر و زید با پیغامبر علیه السلم همی رفتی
پس از آن شرم داشت که نزدیک پیغامبر علیه السلم فراشود چون مردمان
رفتند پیغامبر علیه السلم از آن اعراض کرد اسید بن حضیر پیغامبر را
سلام کرد و گفت یا رسول الله بر داشتی اندر ساعتی منکر که تو اندرین ساعت

مر ملامتی پیغامبر علیه السلم گفت بتو رسید آنچ صاحب شما عبد الله بن ابی
گفت وی گفت نه گفت همی گوید که اگر ما باز مدینه شویم عزیزترین ما
ذلیل ترین را بیرون کند اسید گفت یا رسول الله عزیزترین توی و ذلیل ترین
وی است و هر گاه که خواهی وی را بیرون کنی آنکه گفت یا رسول الله رفق
کن با وی که مردمان وی را همی تاج ساختند که تو آمدی چنانست که تو ملکتی
از وی منع کرده ای از بهر آنست که وی را همی خشم آید و این خبر بپسر عبد الله بن
ابی رسید وی آمد نزدیک پیغامبر علیه السلم و گفت شنیدم که تو پدر مرا
بخواهی کشت و اگر چنین خواهی کرد مرا بفرمای تا سر وی بردارم
و نزدیک تو آرم که همه خزرج دانند که هیچ کس نبود اندر میان
ایشان بار تر از من بپدر و مادر خویش و من ترسم که تو کسی دیگر را فرمای
که وی را بکشد و من قاتل پدر خویش را نتوانم دید که بر زمین همی رود و من وی را
بکشم مسلمانی را بکافری کشته باشم و اندر دوزخ شوم مصطفی علیه السلم
گفت وی را نه رفق کن با پدر خویش و صحبت نیکو کن با وی و پیغامبر رفت
تا شبانگاه و آن شب برفت تا روز و همی رفت تا روز بگذشت و تو ش
اصحاب ایشان را بنجاییدند آنگاه فرو آمد و همه سر فتیدند و بخفتند و آن
پیغامبر آن کرد تا ایشان حدیث عبد الله بن ابی در دست نگیرند آنگاه
برگرفت شبانگاه فرو آمد از در وقیع که آنرا نقعا خوانند و بادی سخت برخیت
و ناقه پیغامبر علیه السلم آن شب گم شد پیغامبر علیه السلم گفت ایشان را
مترسید که بزرگی از بزرگان کفار بمرد است از بهر وی کشتند یا رسول الله
آن کیست گفت رفاعه بن تابوت منافقی از منافقان گفت این بنگر که همی گوید
که من غیب دانم و همی نداند که ناقه وی کجاست و ندانست آنکس را که وی را وحی همی دارد

وی را از حال ناقه وی خبر دادی اندر وقت جبرئیل علیه السلم آمد و پیغامبر را علیه السلم
خبر داد بقول آن منافق و وی را خبر داد از مکان آن ناقه پیغامبر
علیه السلم اصحاب خویش را بدان خبر داد و گفت من همی نگویم که غیب دانم
ولکن خدای عز و جل مرا خبر داد بقول فلان منافق و بجایگاه آن ناقه
و آنک ناقه اندر شعب و زمام وی بر درختی آویخته بشدند چنان یافتند
که پیغامبر علیه السلم گفته بود آن منافق ایمان آورد بسبب آنکه دید
و چون بمدینه رسیدند رفاعه تابوت مرده بود و از بزرگ کار جهودان
بود و پشتی بود منافقان را زید بن ارقم گوید که چون پیغامبر علیه السلم
بمدینه رسید من اندر خانه بنشستم از شرم و اندوه خدای سورة المنافقین
فرو فرستاد اندر تصدیق زید بن ارقم و تکذیب عبد الله ابی چون
این سورة فرو آمد پیغامبر علیه السلم گوش زید بن ارقم گرفت و گفت خدای
عز و جل ترا تصدیق کرد و گوش تو بلند گردانید یعنی ترا نیکو داشت
و عبد الله بن ابی نزدیکی مدینه رسیده بود چون خواست که اندر آید پسر
وی عبد الله ابی بیامد و اشتر بر راه وی بخوابانید تا چون پدر فراز رسید
گفت باز گرد گفت ویلک ترا چه بوده است گفت بخدای که اندر مدینه نیایی
هرگز تا نگویی دستوری مصطفی صلی الله علیه و سلم و خود بدانی امروز که
عزیزتر کیست و ذلیل تر کی که عبد الله ابن شکایت فرستید
مصطفی علیه السلم پیغامبر علیه السلم بوی کس فرستید که بگذارش تا اندر آید
و گفت اکنون فرمان پیغامبر علیه السلم آمد اندر آی و اندر آمد و بسیار بر نیامد
که بیمار شد و بمرد و چنین گفته اند که چون این آیت فرو آمد و دروغ
وی پدیدار آمد گفتند وی را بیا تا حباب اندر تو ابتهال صحب فرو آمدت آیت



نزدیک پیغامبر علیه السلم بیتو تا ترا استغفار کند وی سر وگردانیدند و گفت مرا فرمودید که بوی ایمان آورد اوردم و گفتید زکوة بده دادم اکنون باند اینک مکر محمد را سجود کنم خدای عزوجل فرستید واذا قیل لهم تعالوا یستغفر تا آنجا که گفت.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى
ایشان‌اند آنکسانی که می‌گویند نفقه مکنید بر

مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا ط
آنکسانی که نزدیک پیغامبر خدای‌اند تا پراکنند

وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ
و خدایراست خزاین آسمانها

وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
و زمین ولکن منافقان

هیچ کس نتواند که کسی را چیزی دهد مگر خواست و فرمان وی

لَا يَفْقَهُونَ ۝ ع يَقُولُونَ
نمی‌دانند می‌گویند

و شبلی گفت رحمة الله خزاین آسمان خدایراست شما همی کجا شوید

لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ
اگر باز شویم با مدینه بیرون کند

الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ط وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
عزیزترین ما ازمدینه ذلیل‌ترین را وخدایراست عزت

وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
و رسول ویرا و مومنانرا ولکن منافقان

لَا يَعْلَمُونَ ۝ ع
نمی‌دانند

وعزت خدای عزت ربوبیت است وعزت رسول عزت نبوت است وعزت مومنان قبول طاعتست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ
ای آنکسانی که ایمان آورده‌اند مشغول مکناد شمارا اموال شما

وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ج وَمَنْ
و نه فرزندان شما از یاد کرد خدای و هرکه

يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝
کند آن ایشان باشند که ایشان زیانکاران‌اند

وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
و نفقه کنید از آنچ روزی کرده‌ایم شمارا از پیش آنکه



یاتی احدکم الموت فیقول رب

بیاید از شما یکی را مرگ و گوید ای خدای من

لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق

چه بود اگر مرا مهلت دهی تا مدتی اندک تا زکوه مال بدهم

واکن من الصالحین ولن یؤخر الله

و باشم از مومنان و تاخیر نکند خدای

نفسا اذا جاء اجلها والله خبیر بما

هیچ تن را چون بیاید اجل آن و خدای داناست بانچ

تعملون

شما همی کنید

ابن عباس رضی الله عنهما گوید هیچ کس نبود که وی بمیرد و زکوة مال نا داده و حج نا کرده و وی تواند که حج کند که نه از خدای تعالی رجعت خواهد و این آیت برخواند چنانک یاد کردیم و بدانک این سورت مکی است مگر آنجا که همی گوید یا ایها الذین امنوا ان من ازواجکم الآیه و ایتهای این سورة هژده است بی خلاف و کلماتش دویست و چهل و یک است و حروفش هزار و هفتاد است ابن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغامبر علیه السلم گفت هیچ کس نبود که بزاید که اندر بسلک وی مسروی نبشته باشد یعنی اندر سوندهای پسر و نیح از اول سورة التغابن و ابی بن کعب رضی الله عنه گوید که پیغامبر

علیه السلم گفت هر که سوره التغابن برخواند مرگ مفاجاة ازوی بر دارند

سورة التغابن مدنیة ثمان عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر آفرینش خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

یسبح لله ما فی السموات وما فی

تسبیح همی کند خدای را آنچ اندر آسمانها و آنچ اندر

الارض له الملک وله الحمد وهو علی

زمین است و بر اوست ملک و بر آنست حمد و وی است بر

کل شیء قدیر هو الذی خلقکم

هر چیزی که مقدور است قادر اوست که آفریده است

فمنکم کافر ومنکم مؤمن والله

از شما کافر و از شما مومن و خدای

بما تعملون بصیر

بانچ شما همی کنید بیناست

و حقیقت این سخن آنست که خدای عز و جل خلق را بیافریده است و صفات ایشان

بیافریده است برخی ازان ضرورتست ایشانرا واندران هیچ کسب
نه و برخی ازان کسب است وایشانرا اندران قدرت واندران اختیار انکس که
اندر معلوم خدای چنان بود که وی مومن بود انکسرا ایمان آفرید وانکس
رابرایمان قدرت آفرید واختیار ایمان افرید تا انکس ایمان اختیار کند
وانکس که اندر معلوم وی آن بود که وی کافر خواهد بود ویرا کفر
و ویرا بران قدرت واختیار دهد تا وی کفررا اختیار کند پس برین معنی
اگر کسی گوید هو الذی خلقکم سخن تمام شد فمنکم کافر ومنکم مومن کسبا واختیارا
درست باشد واگر کسی گوید هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مومن اینجا
سخن تمام شد بران معنی که خداوند تعالی افریده است مومن رامومن وکافر را
کافر هرچند که بنده را دران کسب است روا باشد واما اگر کسی گوید که
افریده ایمان وکفر بنده است وی قدری باشد واگر کسی گوید که
بنده کسب واختیار نیست وی جبری باشد وطریق اهل سنت
وجماعت میان جبر وقدر نه این ونه آن بل انست که گویند از خدای تعالی ا
ختراع واز بنده اکتساب وهر دو معنی درین ایت وزجاج گوید فمنکم
کافر ازشما برخی کافرست بانک خدای تعالی ویرا افریده است واین
د داخل است الخ یاد کردیم

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ
وی افریده است اسمانها وزمین بحق و

صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ
صورة کرد شمارا ونیکو افرید صورتهای شما وبا وی است

الْمَصِيرُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بازگشت داند انچ اندر اسمانها وزمین است

وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ
وداند انچ پنهان کنید وانچ اشکارا دارید وخدای

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ
داناست بانچ اندر دلهاست ای نیامده است بشما خبر

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ
انکسانی که کافر شدند از پس یعنی از امتان پیش پس بچشیدند وبال

أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ذَلِكَ بِأَنَّهُ
کار خویش وایشانرا بود عذابی سخت وان از بهر انست که

كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا
که همی امد بایشان رسولان ایشان بحجتها ومی گفتند

أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَ
ای ادمی راه می نماید مارا پس کافر شدند وبرگردیدند و

اسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ زَعَمَ
مستغنی بود خدای وخدای بی‌نیازاست ازخلقان خویش ستوده اندرهمه افعال کنند

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى
آنکسانی که کافر شدند که ایشانرا برنخواهند انگیخت بگوی آری

وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ
خدای من که خود شمارا برانگیزانند انگاه شمارا خبر دهند بانچ کردید وآن

عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
بر خدای آسانست ایمان آرید بخدای ورسول وی

وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
وبدان نور که ما فرو فرستیدیم وخدای بانچ شما همی کنید

خَبِيرٌ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ
داناست آن روز که جمع کند روز جمع را آنست

يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ
روز جمع را یعنی قیامت تغابن وغبن آن بود که چیزی که ترا اندران نیکو بود از تو فوت شود وهر که ایمان آرد

بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ
بخدای وکند فعلی شایسته بپوشد ازوی بدیهائی

وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
وبرو آرد ویرا اندر بهشتهایی که همی رود از زیر آن جویهائی

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
جاودان باشند اندران همیشه آنست رستکاری بزرگ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ
وآنکسانی که کافر شدند وتکذیب کردند بحجتهای ما ایشان اند

أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
اصحاب دوزخ اند جاودان باشند اندران وبد منزل گاهی کم انست

وابو هریره گوید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت هیچ بنده نبود که خداوند
تعالی ویرا اندر بهشت کند کنه جایگاه وی اندر دوزخ فراوی
نماید که اگر وی بد کردی تا شکر وشادی وی بیشتر بود وهیچ بنده نبود که
ویرا اندر دوزخ کند کنه جایگاه وی اندر بهشت فراوی نماید که
اگر وی نیکوی کردی تا اندوه وحسرت وی بیشتر باشد اینست
معنی تغابن که بهشت ازوی درگذشته باشد وبدوزخ مبتلا گشته باشد
از بهر آن دو کار خویش ضایع کرده باشد اندر دنیا بران تقصیر که از عبادت خدای
کرده باشد

مَا اَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَمَنْ

نرسد هیچ کسرا هیچ مصیبت مگر بمشیت خدای و هرکه

يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝

ایمان آرد این خدای و بدانک نی قضا خدای نیست راه نماید دل او را تا صابر بود در بلا و شکر کند بر آن هدایت و خدای بهر چیز داناست

وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ

و طاعت دارید خدای را و طاعت دارید رسول را اگر

تَوَلَّيْتُمْ فَاِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ

برگردید خود بر رسول ما است تبلیغ

الْمُبِينُ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَعَلَى اللّٰهِ

ظاهر یعنی جز از آن چیزی نیست خدای است خدای مگر او و بس خدای

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

توکل کناد مومنان ای آنکسانی که ایمان آورده اند

اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ

ان زنان شما و فرزندان شما

عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَاِنْ تَعْفُوا

دشمنانی است شمارا حذر کنید از یشان اگر عفو کنید ایشان را

وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

و روی بگردانید از مکافات کردن ایشان و بیامرزید خود خدای غفور است و رحیم است

واین اندر گروهی فرو آمده است که خواستند که هجرت کردندی با پیغامبر علیه السلام زنان و فرزندان ایشان ایشانرا باز داشتند و اندر گروهی که ایشان غزا کنند زن و فرزند ایشانرا از آن باز داشتندی و ایشانرا بمعصیت و کسب حرام خواندندی و اندر طاعت با ایشان خلاف کردندی خدای عز و جل پدید کرد که ایشان دشمن ایشان اند انگاه گفت از ایشان حذر کنید و عفو کنید ایشانرا و بر آن مخالفه ایشان عقوبت مکنید ایشانرا

اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ

خود اموال شما و فرزندان شما فتنه است شمارا و خدای

عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ۝

و نزدیک زنان [illegible] فرزندان باشند که فتنه نباشند از بهر آن بود که نزد اوست مزدی بزرگ اندر یاد کرد ایشان من اندر آورد و من تبعیض روا بود و مال نباشد که نه با آن نوعی از فتنه بود و دل مشغول واز بهر آن بود که الحاکه مال یاد کرد من اندر نیاورد نه بینی که ابن مسعود رضی الله عنه میگوید اندر دعا اعوذ بالله من الفتنة که مال و زن



و فرزندان شما فتنه است ولکن گوئید اعوذ بالله من مضلات الفتن و روزی پیغامبر علیه السلم بر منبر بود و خطبه می کرد حسن و حسین اندر آمدند و هر کسی پیراهنی سرخ پوشیده پیغامبر علیه السلم از منبر فرود آمد و ایشان را برگرفت و بر منبر برد و گفت صدق الله و رسوله انما اموالکم و اولادکم فتنة من این دو کودک را بدیدم صبر نداشتم تا که ایشانرا برداشتم و نیز گفت اولادنا اکبادنا یمشون علی الارض فرزندان ما جگرهای ما اند بر زمین می روند و انگاه با خطبه شد

فاتقوا الله ما استطعتم

بپرهیزید از مخالفت خدای خدایک توانید و این ناسخ است آنرا که گفت واین ناسخ است که گفت اتقوا الله حق تقاته اتقوا الله حق تقاته

واسمعوا واطیعوا وانفقوا خیرا

بشنوید فرمان خدای را و طاعت دارید خدای را و نفقات کنید نفقات کردنی که آن بهتر بود

لانفسکم ومن یوق شح نفسه فاولئک

شمارا وهر که نگاه دارند او را از بخل تن وی خود ایشان اند

هم المفلحون

ابن عمر رضی الله عنهما گوید شح نه آن باشد که مال خویش منع کند یعنی الجا که واجب نبود بل شح آن بود که چشم بر مال دیگران کند بنا حق

ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه

اگر وام دهید خدایرا وامی نیکوی مضاعف بکند آن

لکم ویغفر لکم والله شکور حلیم

شمارا و بیامرزد شمارا و خدای شکور است و حلیم

عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم

داناست بسر و علانیة با قیمت وی راحکمتست

بدانک این سورت مدنی است و آیتها این سورت دوازده است اندر عدد مکی و کوفی و یازده اندر عدد بصری و کلماتش دویست و چهل است و حروفش هزار و شصت است و ابی بن کعب گوید که مصطفی علیه السلم هر که برخواند سورة یا ایها النبی اذا طلقتم النساء که بمیرد بر صفت پیغامبر علیه السلم میرد او

سورة الطلاق مدنیة اثنا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام خدای قادر برافریدن خداوندی روزی دادن خداوندی آمرزیدن

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن

یا تو پیغامبری گوی امت را چون خواهید که طلاق دهید زنان را طلاق دهید ایشانرا

لِعِدَّتِهِنَّ یعنی اندر وقت طهر که زن از حیض پاک شده باشد و مرد با وی نزدیکی نکرده باشد اندران پاکی

وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا

و شما دین عدت را نا بدانید که گذشته باشد و بترسید از خدای پروردگار شما

تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا

بیرون مکنید ایشان را از پیش عدت از خانهای ایشان و بیرون مشدند مگر

أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ط و آن آن بود که دراز زبانی کنند بر اهل بیت شوهر

که آرند فاحشه ظاهر و مردمان را اندر فتنه او کنند

پیلی گوید که این که می گوید فطلقوهن لعدتهن اندر شان عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرو آمده است که زن را طلاق داد اندر حال حیض

پیغامبر علیه السلم وی را فرمود تا وی را رجعت کند تا انگاه که پاک شود

انگاه وی را حیض افتد و پاک شود انگاه اگر خواهد طلاق دهد و اگر

خواهد همی دارد و پیغامبر علیه السلم گوید دشمن ترین حالها نزدیک

خدای عز و جل طلاق است و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید که مصطفی

علیه السلم گفت زن کنید و طلاق مدهید که عرش خدای عز و جل بلرزد

و پیغامبر علیه السلم گوید هر زنی که از شوهر خویش طلاق خواهد بوی

بهشت بر وی حرام است و انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغامبر

علیه السلم گفت شو کنید نخورد بطلاق و مدهید مکر منافق ۴۴

وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ط وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ

و آنست حدهای طاعت خدای و هر که تجاوز کند از حقوق

اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ط لَا تَدْرِي

خدای خود ستم کرده باشد بر تن خویش تو ندانی

لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۝

که بود که خدای پدید آرد پس از آن کاری

یعنی پشیمانی یا میلی یا رجعت کند و حکم ان نکاه دارد

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

چون نزدیک تمامی عدت رسیدند ایشان را رجعت کنند بمعروف

أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ و معروف آن بود که قصد بدیجه

و یا بگذارید تا عدت ایشان بگذرد بمعروف بداشتن و مصادرت کردن نکنند

وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا

و گواه کنید دو تن از اهل عدالت از شما بوقت رجعت و اقامت کنید

الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ط ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ

گواهی شما گواهی دهید خدای را آن شما را پند می دهد آنکس را که

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ

ایمان ارد بخدای و بروز قیامت و هرکه بترسد از خدای

يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

دهد ویرا راهی و ویرا روزی دهد ازانجا که نه دوسد

و این ایت اندر عوف بن مالک الاشجعی فرو امده است و ان آن بود که وی
امد نزدیک پیغامبر علیه السلم و گفت پسر من اندر دست دشمن است باسیری
و مادر وی جزع همی کند مرا چه فرمائی مصطفی علیه السلم گفت ترا و ویرا
فرمایم که بسیار بگوئید که لا حول و لا قوة الا بالله مرد با خانه شد و زن را بگفت
زن گفت پیغامبر علیه السلم ترا نیک فرموده است و بنشستند و لا حول
همی گفتند تا پسر ایشان از دشمن غفلتی یافت بیامد و چهار هزار گوسپند
بیاورد خدای تعالی فرو فرستاد و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث
لا یحتسب و حسن بن الفضل گوید و من یتق الله هر که بپرهیزد اندر اداء
فرایض و اجتناب محارم خدای عز و جل ویرا خلاصی کند از عقوبت و روزی کند
ویرا ثواب از انجا که نبیوسد و جعفر صادق رضی الله عنه گوید من
حیث لا یحتسب آنست که برکه کند ویرا ازانچ داده باشد و پیغامبر
صلی الله علیه و علی اله و سلم گوید که من ایتی جامع
که اگر مردمان بدان فرا گیرند ایشانرا ازکفایت باشد و این ایت برخواند

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى

انکس که توکل کند

اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ

خدای وی کفایت بود ویرا خود خدای برسد امر خویش

یعنی برانک خود قضاء خویش اندر خلق خویش

قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

که بدان و بسد لا محاله
عبدالرحمن بن رافع گوید

نهاده است خدای هر چیزی را جدی چون و من یتوکل
علی الله فهو حسبه فرو امد پیغامبر علیه السلم گفت حسبنا الله ما بروی
توکل کنیم و چیزی که مارا است بگذاریم و زکاه بداریم خدای عز و جل
فرو فرستاد ان الله بالغ امره یعنی که خدای قضاء خویش براند انچ بر شما
بود و انچ شمارا بود مسروق گوید ولکن انکسی که توکل کند ویرا مزد
بود و ان کفارت سیات وی بود

وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ

وان زنانی که نومید شده باشند از حیض از

نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ

زنان شما اگر اندر شک همی افتید از حکم ایشان بدانید که عدت ایشان سه ماه است

وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ

وان زنانی که حیض نیاوده باشد ایشانرا و ان زنانی که حمل دارند

أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ

عدت ایشان آن باشد که بار بنهند و هرکه بترسد از خدای

يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا

بدهند ویرا از کار خویش اسانی

و سبب نزول این ایت آن بود که
خدای عز و جل عدت مطلقات با قرا

بدید کرده است وعدت وفاة بدید کرده است صغایر و کبایر که اشانرا
اقل نبود عدت ایشان چون نباشد خدای عزوجل این ایت بفرستید
وبدید کرد که عدت ایشان سه ماه باشد وعدت ان زنان که بار
دارند تا انکاه باشد که بار بنهند و بود که بار اندر شکم ماند
چهار سال و نزدیک ابوحنیفه نماند بیش از دو سال

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
آن از امر خدایست که فرو فرستیده است بر شما و هر که بترسد از خدای

يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا
کفارت کند از وی بدیهاء وی و بزرگ مزدی بدهد ویرا

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ
آرام دهید ایشان را از آنجا که شما بود از طاقت شما بسیار

وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ
و نکه مدارید ایشان را تا تنگ بکنید بر ایشان مسکنهاء ایشان و اگر

أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ
بار دارند نفقه کنید بر ایشان تا انکاه بنهند

حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
بار خویش اگر شیر دهند از بهر فرزندان شما را بدهید ایشانرا مزدها ایشان

وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ
و فرمان یکدیگر برید میان شما بحق و اگر دشخواری با یکدیگر کنید

فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ
که شیر دهد مزد بتمامی دهند ویرا و بر دیگر نفقه کناد خداوند بسیار از

سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ
از بسیار خویش بر قدر آن و هر که تنگ کرده باشند بروی روزی وی بنفقات کند

مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا
از آنچ داده باشد خدای تکلیف نکند خدای تنی را از نفقه مگر

مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ٤٠
از آنچ ویرا داده باشد زود بود که افریند وی را خدای از پس سختی آسانی
و دلیل که هر آن زنی که رجعی باشد نفقه واجب نبود بر شوهر وی مگر
که بار دارد و آن نفقه حمل را
با محامل را شافعی رضی الله عنه اندرین دو قول است

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
و چند بوده است از دیها



عتت عن امر ربها ورسله فحاسبناها

که بیرون شدان است از فرمان خدای و رسولان وی و حساب کردیم با ان

حسابا شدیدا وعذبناها عذابا نکرا

فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها

خسرا اعد الله لهم عذابا شدیدا فاتقوا

زیان کاری بود ساخته است خدای ایشانرا عذابی سخت بترسید

الله یا اولی الالباب الذین امنوا قد انزل

از خدای یا شما که خداوندان خرد اید آنکسانی را که ایمان آوردند خود فرو فرستاده است

الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم

آیات الله مبینات لیخرج الذین امنوا

وعملوا الصالحات من الظلمات الی النور

ومن یؤمن بالله ویعمل صالحا یدخله جنات

تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا قد

احسن الله له رزقا الله الذی خلق سبع

سموات ومن الارض مثلهن یتنزل

الامر بینهن

لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر وان الله

قد احاط بکل شیء علما

واشارِ این سورة دوازده است بی خلاف و کلماتش دویست و جهل و هفت
و حروفش هزار و شست و سه است و ابی بن کعب رضی الله عنه کوید
که مصطفی علیه السلم کفت هر که بر خواند یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک
خدای تعالی وی را بدهد توبتی نصوح اولش

سورة المتحرمة مدنیة اثنا عشر ایة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای قادر برافرینش خواهان روزی داد خواهان را مرزیدن

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ تَبْتَغِي

ای توکه پیغامبری چرا حرام کنی انچ خدای حلال کرده است ترا همی جوی

مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

خشنودی زنان خویش و خدای غفور و رحیم است

و آن آن بود که پیغامبر علیه السلم نماز بامدادی بکردی واندر نزدیک یک زن شدی
یک یک روا باری جا دادی بر دیگر زنان عایشه رضی الله عنها خشم کرفت و همواره از آن
با مصطفی علیه السلم همی کفت تا انکاه که پیغامبر علیه السلم سوکند یاد کرد
که هرکز با ماریه نزدیکی نکند خدای عز و جل فرو فرستید یا ایها النبی لم تحرم
ما احل الله لک یعنی عسل و ماریه و عکرمه کوید این ایت اندر آن زن فرو امد که خویشتن
به پیغامبر علیه السلم داد و بر آورد کرد رضا زنان خویش را خدای عز و جل ایت فرو فرستاد

قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ

هرکاه که حلاف کنید انرا انکه ابدی بیان کرده است خدای کفارت سوکندهای شما سورة المایده یاد
و و فرا فرموده تا سوکند را کفارت
کنند و ماریه قبطیه را بنزدیک خویشتن بیارد

وَاللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ

و خدای ولی شما و اوست

الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ

علیم باحوال شما حکیم اندر انچ فرماید و انکاه که سر کفت پیغامبر فرا

بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ

برخی از زنان خویش حدیثی یعنی حفصه که جون خبر داد بدان
با وی بکفت تحریم ماریه

وَأَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ

و مطلع کردانید خدای و کرا بدان برخی از ان که که عایشه کفته بود

وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ

و از برخی اعراض کرد جون خبر داد وی را بدان کفت حفصه

مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ۝

ترا که خبر داد بدین کفت خبر داد مرا خدای مطلع بر سر ما

وکلبی کوید که دو سرّ بود که مصطفی علیه السلم فرا حفصه کفته بود یکی تحریم ماریه
و دیکر انک ویرا کفته بود که بعد از تو ابو بکر و عایشه خلیفتان من خواهند بود از پس
من مقاتل کوید عایشه از هر دو فرا پیغامبر علیه السلم کفته بود پیغامبر
علیه السلم یکی از آن بر حفصه پدید کرد و آن حدیث ماریه و دیکر پدید نکرد و آن
حدیث خلافت بود و حسن بصری کوید هر کز استقصا نکرد کریم
و این آیت بر خواند عرّف بعضه واعرض عن بعض مقاتل بن حیّان کوید که
مصطفی صلی الله علیه و سلم قصد کرد که حفصه را طلاق دهد بسبب
انک سرّ وی اشکارا کرده بود جبرئیل علیه السلم آمد و کفت حفصه دختر عمر را
رضی الله عنهما خلکی انکبین هدیه داده بودند و پیغامبر صلی الله و سلم اندر نزدیک
وی بیشتر شدی و انجا بماندی حفصه ویرا انکبین پیش آوردی و عایشه را رضی الله
عنها کنیزکی بود حبشی ویرا کفت چون پیغامبر علیه السلم اندر نزدیک حفصه
شود تو نیز اندر شو و بنکر تا چه می کند پیغامبر علیه السلم وی بیامد و ویرا
از حال انکبین خبر داد عایشه رضی الله عنها کس فرستاد بزنان پیغامبر
علیه السلم و کفت چون پیغامبر علیه السلم اندر نزدیک شما آید بکویید که ما از تو
بوی مغافیر می یابیم و مغافیر صمغی بود از درختی که انرا عرفط خوانند و انرا
بوی بودی ناخوش و پیغامبر را علیه السلم دشخوار امدی که از وی بوی ناخوش
شنیدندی از بهر فرشته که نزدیک وی آمدی پیغامبر علیه السلم نزدیک
سوده شد کفت خواستم که پیغامبر علیه السلم را آن کویم ولکن تو سلیم از عایشه
کفتم یا رسول الله من از تو بوی مغافیر می یابم مغافیر خورده کفت نه ولکن
حفصه مرا انکبین داده است انکاه اندر نزدیک یک یک می شدی و همچنین
می کفتندی تا چون اندر نزدیک عایشه شد رضی الله عنها وی نیز بر کرفت

من خداوندان اشترانم و اما خانه را خداوند است که از انکاه دارد از تو
کفت از من ستدند انکاه کفت نزدانی با از خانه فرمود تا آن اشتران
وی باز دادند پس عبد المطلب بیامد و مهتری هذیل و مهتری بنی کنانه
را برد با خویشتن و سیلی از اموال تهامه بوی عرضه کردند تا باز کردد
و خانه ویران نکند پس وی آمد و قریش را خبر داد و ایشانرا فرمود تا متفرق
شدند اندر شعاب مکه و بر سر کوهها شوند تا ایشانرا از ان لشکر رنجی
کمتر رسد و خود امد بدر کعبه و حلقه کعبه بکرفت و کفت
یارب لا ارجو الهم سوا کا یارب وامنع منهم حما کا
بیتی چند دیکر این بکفت و دست از حلقه بداشت و رفت با قوم خویش
و ابرهه بمغمس فرو امد و لشکر تعبیه کرد و بساخت که اندر مکه اید و پیل را
بساخت و نام این پیل محمود بود و نجاشی فرستاده بود ویرا و آن پیلی عظیم
بود که مهتر و قوی تر از ان بدند که بودند از پیش وی نفیل آمد فرا نزدیک آن
پیل نهیب و کفت ویرا که خویشتن بیفکن یا محمود و باز کرد که اندر حرم خدای آن
پیل بیفکند خویشتن را خواستند که برانکیزانند برخاست و کلنک بر سر
وی می زدند تا برخیزد برخاست و روی آن سوی ترک کردند برخاست
و می دوید پس روی سوی مشرق می دوید پس ویرا سوی حرم کردند باز
بخفت و نفیل رفت سوی کوه خدای تعالی مرغانی بفرستید از دریا تا هر
مرغی سه سنک سنکی اندر منقار و دو سنک اندر هر دو پای و هر سنکی
مقدار نخودی چون آن مرغان زور این قوم ان رسیدند سنکها فرو
کذاشتند و آن سنک هیچ کس نرسید کنه هلاک شد و کروهی از آن سنک
می نرسیدند وی شتافتند و طریق یمن می جستند و نفیل بن حبیب طلب

می کردند تا مگر فیل اسنا [?] دلالت کند بر راه یمن و از بهر آن گفت نفیل اندر
شعر خویش فکل القوم یسأل عن نفیل کأن علیّ للحبشان دَینا
و نفیل همی نگریست از آن کوهها و ایشان بانگ همی کردند و مرغان یکی همی او
فتیدند و همی کشتند و بیماری برابرهه افتاد چنانک انگشتان وی یک یک
همی افتاد از بهر آن و آن بیماری وی سرایت همی کرد تا آنگاه که بدل
وی رسید و هلاک شد و کلبی گوید که ابو صالح گفت که ابن عباس رضی الله
عنهما دید بنزدیک ام هانی دختر ابو طالب از آن سنگها که آن مرغان انداخته
بودند مقداری قفیزی [?] هر یکی چون سر گوسپید و خطهاء سرخ
بر کشیده چنانک مهر ع ظفار بود و مقاتل گوید که سبب قصد
خانه آن بود که کافران مکه فرو آمده بودند بنزدیک خانه‌ای که ترسا آن را
بود نام وی هیکل آتش بسیار سوختند چون برداشتند هنوز آتش مانده
بود بادی برخاست و آتش اندر آن خانه افتاد و بسوخت و اندر روایت
مقاتل است که ثقفی عبد المطلب را گفت این خانه را خدای است که این را
نگاه دارد که هر که قصد این خانه کرد خدای عز و جل وی را مبتلا کرد چون
وی آن دید توبه کرد و خانه را جامه بپوشید و چون از قوم برخی هلاک
شدند بگریختند عبد المطلب تبری از تبرهای ایشان برگرفت
و گوی بکند بزرگ و انبرا از زر و جواهر ایشان پر کرد و گوی دیگر
بکند از بهر ابو مسعود ثقفی که وی مکفوف بود و آن نیز پر از زر و
جواهر بکرد و ابو مسعود را گفت از این دو گو هر کدام خواهی اختیار کن
ابو مسعود گفت تو مرا اختیار کن گفت این گو که من خویشتن را کرده‌ام ترا است
و هر یکی از ایشان بر سر آن خویش بنشستند پس عبد المطلب بدکرد تا

وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ ۚ چون ابو بکر و عمر و عثمن و علی رضوان الله علیهم
و جبرئیل و شایستگان مومنان و هر که
ایمان آورده باشد باخلاص از اولیا و انبیا العظ یکی و مراد از آن جمع
وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ۞ ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند از عمر
و فریشتگان از پس آن باز باشند وی را خطاب رضی الله عنه
که وی گفت چون زنان پیغامبر علیه السلم عادت زنان انصار دیدند که با شوهران
مراجعت همی کردندی و جواب همی دادندی ایشان نیز با پیغامبر علیه
مراجعت کردن گرفتند و از بهر آن بود که پیغامبر علیه السلم جدا شد
و قصد طلاق ایشان کرد و خدای عز و جل فرو فرستاد یا ایها النبی
قل لازواجک چنانک اندر سورة الاحزاب یاد کردیم و نیز فرو فرستاد اندرین باب

عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا
و مگر خدای وی اگر وی شما را طلاق دهد بدل دهد وی را زنانی

خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ
بهتر از شما چنانکه خدای را طاعت دارند که مومنان باشند و دعا کنان باشند

تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ همی روند با وی هر جایی که رود یعنی اندر هجرت
توبه کنان باشند پرستگاران باشند روزه داران باشند و گفتند روزه دارند

وَثَیِّبَاتٍ وَأَبْکَارًا ۝

برخی چنانک ایشانرا شوهر بوده باشد و برخی چنانک ایشانرا شوهر نبوده باشد

کالمان و دوشیزگان نبوده باشد

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ

ای آنکسانی که ایمان آوردند نگاه دارید خویشتن را و اهالی شما را از آن

که با ادب و تعلیم کنید ایشانرا

نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَیْهَا

از آتشی که هیمهٔ آن مردم دوی و سنگ و موکل بود بدان

مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ

و خدای اندیشان رحمت نیافریده است

فریشتگانی کوی سخت و سخت بر دشمنان خدا زبانیه و اعوان ایشان

لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا

عاصی نشوند خدای اندر آنچ ایشانرا فرموده باشند و همی کنند آنچ

یُؤْمَرُونَ ۝ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا

ایشانرا فرمایند ای آنکسانی که کافر شدید عذر مخواهید

الْیَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝

امروز که خود جزا می دهند شمارا آنچ همی کردید

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً

ای آنکسانی که ایمان آورده اید توبه کنید با خدای توبه

نَصُوحًا عَسَى رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ

نصوح تا مگر خدای شمارا خود کفارت کند از شما

سَیِّئَاتِکُمْ وَیُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی

بدیهای شما و در آرد شمارا اندر بهشتهای که همی رود

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یَوْمَ لَا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ

از زیر آن جویهای آن روز که فضیحت نکند خدای پیغامبر را

وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ

و آنکسانی که ایمان آورده اند باوی نور ایشان همی رود پیش

أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ

ایشان و از دست راست ایشان بر صراط گویند آنگاه که نور منافقان منطفی گردد ای خدای تمام بکن

لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّکَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ۝

مارا نور ما و بیامرز مارا که تو بر مقدور قادری

عمر رضی الله عنه گوید که هر که توبه کند و هرگز بسر گناه باز نشود
چنانکه شیر باز پستان نشود و معاذ بن جبل رضی الله عنه این روایت
کرده است از پیغامبر علیه السلام وحسن بصری گوید توبهٔ نصوح آن بود
که بدل پشیمانی خورد بدانچ گذشته باشد و دل بر نهد که هرگز باز بسر
گناه خویش نشود وگفته اند آن آن بود که مظالم باز دهد و از خصمان
خویش بحلی خواهد و دایم بر طاعت خدای عز و جل ایستد و ذو النون
المصری گوید توبهٔ نصوح آن بود که کم گفتن و کم خوردن و کم خفتن
اندر طاعت خدای عز و جل پیشه گیرد وگفته اند توبهٔ نصوح آن بود که
خویشتن را بدان نصیحت کنی و خیانت نکنی و دیگران را نیز نصیحت
کنی و بتوبه خوانی و مسامحت نکنی که آن کس که توبه روی درست
باشد برادران خویش را همان خواهد که ایشان نیز توبه کنند و ایشان را
بدان همی خواند

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ

ای تو که پیغامبری جهاد کن با کافران

وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ

و با منافقان و درشت باش بر ایشان و مأوای ایشان

آنکه خدای عز و جل یاد کرد و از

جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

زنان شایسته و زنان ناشایسته

دوزخ است و بد بازگشتگاه است وگفت

وابن از مهران گفتند که ابن عمر رضی الله عنهما از پیغامبر صلی الله علیه
وعلی آله وسلم روایت کرده است که هر که خواهد که برخیزد شبی
از شبهای این ماه شب بیست و سیم برخیزد وایوب این خبر
روایت کرد از نافع از ابن عمر رضی الله عنهم و پیغامبر علیه السلام شب
بیست و هفتم غسل کردی و بوی بر خویشتن کردی و عمر خطاب
وابن عباس رضی الله عنهما پرسید که مرا خبر ده از لیله رای تو است
اندر لیلة القدر ابن عباس گفت خدای وتر است و وتر دوست دارد و آسمانها
هفت است و زمینها هفت است واندر روایتی دیگر گفت طواف
هفت است و جمار هفت است و مردم را اندر هفت آفریده است چنانک
گفت خلق الانسان من طین تا آنجا که گفت خلقا آخر و روزی ار
هفت داده است چنانک گفت انا صببنا الماء صبا تا آنجا که گفت
وفاكهة وأبا پس من چنان همی بینم که این شب باشد که هفت شب از رمضان
مانده باشد عمر گفت رضی الله عنه رای من رای تو است وزید بن ثابت
رضی الله عنه گوید که شب بیست و چهارم است همچنین روایت کرده است
بلال از پیغامبر صلی الله علیه وسلم وگفته اند شب بیست و پنجم است
وگفته اند شب بیست و هفتم است وابی بن کعب رضی الله عنه
گوید که از پیغامبر علیه السلام شنیدم که آن شب شب بیست و هفتم است
والا گوشهایم کر بادا و پیغامبر علیه السلام این شب همه نماز کردی
با صحابه وابو بکر وراق کلمات این سورت قسمت کرد بر شبهای
ماه رمضان چون بکلمت بیست و هفتم رسیدی هی بود گفت این اشارتست
فرا آنک شب بیست و هفتم بود لیلة القدر وگفته اند شب بیست و نهم بود

و سر جمله خدای عز و جل آن شب را پوشیده کرده است
بر خلق تا جهد کنند اندر عبادت هر شبی تا مگر فضل آن بیابد چنانک
نام مهین اندر میان نامها پوشیده کرده است تا اندر یاد کرد همه نامها جهد
کنند تا آن بیابند و ساعات اجابت اندر جمله ساعتها شبان روز
آدینه پوشیده کرده است تا اندر همه ساعتها جهد کنند تا مگر آن بیابند
و اجل مردم پوشیده کرده است تا اندر وقتها بر وجل باشند و ایمن
نگردند و قیامت را پوشیده است تا اندر هیچ وقت از آن ایمن نباشند و همه
وقتها اندر عبادت و توبه باشند و آن طاعت را که بدان خشنود گردد
از بندگان اندر میان طاعتها پوشیده کرده است تا همواره همه طاعتها
بپای می دارند او بدان خشنود و نیز آن معصیتی که غضب وی اندر آن
بود از جمله معاصی بر مومنان پوشیده کرده است تا از همه معصیتها
گریزان باشند از بیم آنک خشم خدای عز و جل با ایشان رسید و از فعل
که بر آن وجه توبه کنی مقبول باشد اندر میان افعال پوشیده کرده است
تا تایب اندر همه افعال خیر رغبت همی کنند و امید آنرا که توبه پذیرفته
باشد و علامت از نشانهای این شب آنست که بامداد آن شب آفتاب
بر آید چون طعسی (؟) آنرا شعاع نه و شبی باشد خوش گشاده نه سرد و نه گرم
و عبید بن عمیر گوید شب بیست و هفتم اندر دریا بودم از آن آب دریا برداشتم
آنرا خوش یافتم عذب شده بفرمان خدای عز و جل و نیز اندر اخبار آمده است
که سگ اندرین شب بانگ نکند و بو هریره روایت کند از پیغامبر علیه
السلم که وی گفت هر که شب قدر برخیزد ایمان و احتساب را هر گناه که
کرده باشد از پیش آن خدای بیامرزد و اندر خبر آمده است که شیطان

اندرین میانه هیچ کس نیافتند که از وی خبر شنوند و عباس بن عبد المطلب
آن شب باخویشتن اندیشید اگر پیغامبر ناگاه جنگ اندر مکه شود
جمله قریش هلاک شود پس عباس رضی الله عنه بر اشتر پیغامبر علیه السلم
نشست و گفت باشد اراک شوم بود که خطابی یابوم و یا کسی یابوم که اندر مکه
شود و ایشانرا خبر دهد تا بیایند و از پیغامبر علیه السلم زینهار خواهند
عباس بیرون آمد و اندر میان اراک همی گردید و آواز ابو سفین و حکیم بن
حزام و بدیل بن ورقا شنید که خبر پیغامبر تجسس همی کردند و آواز بو سفین
شنید که همی گفت هرگز چندین ندیدم و چندین آتشها و پیغامبر علیه السلم چون
مطهران فرو آمد هر کسی را فرمود از مسلمانان تا آتشی بر افروزند بدیل بن
ورقا گفت بو سفین را مگر این آتشهای خزاعه است بو سفین گفت خزاعه
ذلیل تر اند که ایشانرا چندین آتش بود عباس گفت ویرا آواز بداشتم
گفتم ابا حنظله گفت ابو الفضل گفتم آری گفت لبیک فداک ابی و امی این
چیست گفتم پیغامبر صلی الله علیه و سلم و لشکر وی آمدستان تا چیزی که شما
را طاقت نبود ده هزار مرد مسلمان گفت چه فرمایی گفتم با من بر این اشتر
نشین تا ترا زینهار خواهم از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که خدای که اگر بر تو
ظفر یابد گردن تو بزند بو سفین بر اشتر وی اندر نشست و وی اشتر پیغامبر
علیه السلم براند و روی سوی پیغامبر علیه السلم نهاد و هر گاه که از آتشی بگذشتی
از آتشهای مسلمانان گفتند این عم پیغامبر است بر اشتر هیچ نگفتندی تا چون
با آتش عمر خطاب رضی الله عنه رسید عمر گفت بو سفین الحمد لله که خدای عز و جل
مرا از وی مکین گرد بی عهد و بی عقل و بی امان و بی ایمان و بدوید سوی
پیغامبر علیه السلم عباس گفت من اشتر را دوانیدم تا از پیش عمر بدر قبه پیغمبر علیه السلم

سبقی کردم چنانک کسی کند که بر استوری باشد کران رو و عمر رضی الله
عنه اندر رسید و اندر شد و گفت یا رسول الله اینک بوسفین خدای
عز و جل از وی تمکین کرد بی عهدی و بی عقدی بگذار تا سر گردن
وی بزنم عباس رضی الله عنه گفت یا رسول الله من ویرا زینهار دادم
و نزد پیغامبر نشستم و سر وی فرا گرفتم و گفتم بخدای که هیچ کس با وی مناجات
نخواهد کردن بی من چون عمر بسیار بگفت گفتم یا عمر مهلاً بخدای که
ترا با وی هیچ نبوده است مگر که وی از بنی عبد مناف است و اگر
وی از بنی عدی بن کعب بودی تو با وی این نکردی عمر رضی الله عنه
گفت مهلاً یا عباس که مسلمانی تو آن روز که مسلمان شدی نزدیک
من دوست‌تر بود از مسلمانی خطاب اگر مسلمان شدی پیغامبر صلی الله علیه
و سلم گفت عباس را رضی الله عنه ببر و برو که ترا و ویرا این کردم تا بامداد
که ویرا با نزدیک من آری عباس رضی الله عنه ویرا با منزل خویش برد چون
بامداد ویرا آورد با نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم چون پیغامبر علیه السلم
ویرا بدید گفت یا با سفین گاه آن نیست که بدانی که خدای عز و جل یکی
است گفت بابی انت و امی ما اوصلک و احلمک گفت بدانستم که اگر با خدای
دیگر بودی مرا هیچ سود نداشتی گفت و یحک یا با سفیان گاه نیست
که بدانی که من رسول خدایم گفت بابی و انت و امی ما اوصلک و احلمک
و احلمک اما این اندر دل من ازین چیزی هست یعنی کراهیتی عباس گفت
و یلک شهادت حق گوی و اکنون گردن تو بزنند بو سفین شهادت آورد
پیغامبر علیه السلم عباس را گفت ویرا الجا که مضیق وادیست بدار تا لشکر
خدای عز و جل بگذرد عباس گفت یا رسول الله بو سفیان مردی است

که فخر دوست دارد چیزی بوی ده پیغامبر علیه السلم گفت آری من دخل
دار ابی سفین فهو آمن هر که اندر سرای ابو سفین شود وی آمن است
ابو سفین گفت سرای من چه کفایت کند ایشانرا گفت هر که اندر مسجد شود وی
آمن است گفت مسجد چه کفایت کند ایشانرا گفت هر که اندر سرای شود
وی آمن است و عباس ویرا ببرد و بر مضیق وادی بداشت و قبایل همی گذشت
و ابو سفین همی گفت ایشان کیستند عباس همی گفت سلیم گفت سلیم را چه
کنم قبیله دیگر بگذشت گفت ایشان کیستند گفت جهینه گفت مرا چه کار
با جهینه تا آنگه که کتیبه خضرا بدید آن کتیبه پیغامبر علیه السلم
از مهاجر و انصار اندر آهن که هیچ چیز می نتوانست دید از ایشان مگر
دیدهاء ایشان ابو سفیان گفت ایشان کیستند یا با الفضل گفت این رسول
خدای است با مهاجر و انصار گفت ملک این برادرزاده تو عظیم است
گفت و یحک این نبوت است نه ملک گفت آری اگر تمام شود گفتم حق ترا
راست بگفت ببر و اکنون نزدیک قوم خویش و ایشانرا بترسان
وی بشتافت و آمد بمکه و ندا کرد اندر مسجد و گفت یا معشر قریش
اینک آمد محمد با لشکری که شمارا با وی طاقت نیست گفتند چه فرمایی گفت
هر که اندر سرای من شود وی آمن است گفتند و یحک سرای تو چون کفایت
کند ما را ابو سفین گفت هر که اندر مسجد شود وی آمن است و هر که اندر سرای
خویش شود و در ببندد وی آمن است و اما حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا
آمدند نزدیک پیغامبر علیه السلم بمر ظهران و مسلمان شدند و پیغامبر را
بیعت کردند و پیغامبر ایشانرا بفرستاد اندر پیش خویش تا مردمان قریش را
بمسلمانی خوانند و گفت هر که اندر سرای ابو سفین شود وی آمن است و سرای

ابو سفین بر سر مکه بود و هر که اندر سرای حکیم بن حزام شود وی
و سرای وی اسفل مکه بود و هر که در سرای خویشتن ببندد وی ایمن است
چون ابو سفین و حکیم بن حزام از پیش پیغامبر علیه السلم برفتند و روی بمکه
نهادند پیغامبر علیه السلم رایت خویش فرا زبیر داد و ویرا امیر کرد
بر لشکر مهاجر و انصار و ویرا برابر ابو سفین و حکیم بن حزام بفرستاد و بفرمود
ویرا تا رایت پیغامبر علیه السلم بر حجون سوی اعلی مکه بزند و گفت
ویرا الجا که رایت من بزنی فرا تر مشو تا من برسم انگاه پیغامبر
علیه السلم از آن سو برفت و قبه وی آنجا بزدند و خالد بن الولید را بفرمود
تا انکسانی که مسلمان شده بودند از قضاعه و بنی سلیم و مردمانی که
پیش از آن تا آن نزدیکی مسلمان شده بودند ویرا بفرمود تا از سوی اسفل مکه
اندر آید و قریش بنو بکر و بنو حارث بن عبد مناف را و احابیش را با اسفل
مکه بداشته بودند و صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو مردم
گرد کرده بودند بنزدیکی خلیفه تا جنگ کنند و پیغامبر خالد بن الولید
و زبیر را گفت انگاه که ایشان را بفرستید جنگ مکنید تا انگاه
که کسی با شما جنگ کند و پیغامبر فرمود سعد بن عباده را با لشکری تا از سوی
کدا اندر شود اندر مکه سعد چون روی براه نهاد گفت الیوم یوم الملحمة
الیوم تستحل الحرمة پس یکی از مهاجران سخن بشنید گفت یا رسول الله همی
شنوی که سعد همی چه گوید ایمن نباشیم که صولتی بکند بر قریش پیغامبر علیه السلم
علی را بخواند و گفت برو و رایت از وی فرا گیر و از آن سوی که ویرا فرمودم اندر
شو پس زبیر هیچ جنگ نکرد از آن سو که ویرا بایست شد و اما چون خالد بن
الولید بزیر مکه شد قریش را دید و بنو بکر را و احابیش که فراهم آمده بودند

بر راه و با ایشان جنگ کرد و ایشان را هزیمت کرد و بمکه هیچ
قتال نبود جز از آن و از جمله مشرکان دوازده یا سیزده آمد
و از مسلمانان هیچکس کشته نشد مگر یک مرد از جهینه از آنک با خالد بن
الولید بود و دو مرد دیگر از جیء جدا شدند و از استاد ابو منصور بغدادی
شنیدم که وی گفت که اندر برخی از روایات آمده است که چون آن گروه
بر روی خالد بن الولید بیرون آمدند وی شمشیر اندر نهاد و همی کشت
و نفیر ایشان بنزدیک مصطفی علیه السلم و پیغامبر علیه السلم
رسول فرستاد که خالد بن الولید انا رفع علیهم السیف که شمشیر بر دار
از ایشان رسول آمد و خالد را گفت که پیغامبر خدای ترا همی فرماید که
ان ضع فیهم السیف همی فرماید که شمشیر اندر ایشان خالد بن الولید از ایشان
هفتاد بکشت باز نفیر آمد پیغامبر علیه السلم پس فرستاد تا خالد
شمشیر از ایشان برداشت پس آن رسول پیش را بخواند گفت خالد را
چه گفتی گفت من گفتم ضع فیهم السیف گفت و من ترا چه گفتم گفت تو مرا گفتی
خالد را بگوی ان ارفع عنهم السیف ولکن من خواستم که رساله تو بگزارم فرشته
دیدم سر وی اندر عنان آسمان و پای وی بزمین چوبتی بدست بر سینه من
راست کرد و مرا گفت بگوی خالد را ضع فیهم السیف اگر نگوی من ترا بدین
چوبه بزنم پیغامبر علیه السلم گفت صدق الله و صدق رسوله این آن بود
که من گفته بودم آن روز که حمزه را بکشتند هفتاد از ایشان بوی بکشم
انگاه خدای عز و جل ویرا از آن نهی کرده بود پس خدای تعالی که آن
بر زبان رسول علیه السلم رفته بود تحقیق کند و انرا بر آن اندر دین وقعت
که ترا یاد کردیم و اندر خبر چنین آمده است که شماس بن قیس بن خالد

پس از آنکه پیغامبر اندر مکه آمد زن وی گفت ویرا این سلاح از بهر
چه همی سازی گفت از بهر محمد و اصحاب وی زن وی گفت پندارم که
هیچکس با محمد طاقت ندارد و با اصحاب وی گفت من امیدوارم که یکی
از ایشان بگیرم تا مرا خدمت همی کند و گفت ان تقبلوا اليوم فما لی علة
هذا سلاح كامل وآلة وذو غرارين سريع السلة انگاه که امر
شد با حملهٔ صفوان و سهیل و عکرمه چون ایشان بهزیمت شدند حماس
نیز بهزیمت شد و اندر خانه شد و زن مرا گفت در ببند گفت کجا است
آنکه وعده کرده بودی مرا گفت

انك لو شهدت يوم الخندمة
اذ فر صفوان وفر عكرمة
واستقبلتهم بالسيف والملمه
يقطعن كل ساعد وجمجمة
ضربا فلا تسمع الا غمغمة
لهم نهيت خلفنا وهمهمة
لم تنطقي في اللوم ادنى كلمة

و پیغامبر علیه السلام امیران لشکر خویش را فرموده تا هیچ کس را نکشند
مگر آن کسی را که با ایشان جنگ کند و گروهی را نام زده بود که بکشند
ایشان را و اگر چه دست بها اندر استار کعبه آویخته باشند یکی از ایشان
عبدالله بن سعد ابی سرح بود که مسلمان شده بود و انگاه مرتد شده
و برادر عثمان رضی الله عنه بود از رضاع و آن روز تا عثمان گرفت
و عثمان ویرا پنهان همی داشت تا انگاه که مکه ساکن گردید
پس عثمان آمد و ویرا زینهار خواست از پیغامبر علیه السلام پیغامبر علیه السلام
زمانی خاموش گردید انگاه گفت آری چون عثمان برخاست و ویرا
بیرون برد پیغامبر علیه السلام گفت از بهر آن خاموش بودم تا یکی از شما بر
خیزد و گردن وی بزند مردی از انصار گفت یا رسول الله چرا اشارت نکردی

مرا گفت پیغامبر اشارت نکند و اندر وحی از اخبار آمده است
که گفت ما كان لنبي ان يكون له خائنة الاعين و دیگر عبدالله بن
اخطل و آن آن بود بکشتن که وی مسلمان بود پیغامبر علیه السلام
ویرا بعاملی فرستاده و ویرا خادمی بد مسلمان که ویرا خدمت
کردی پس منزلی فرود آمد خادم را فرمود تا گوسپندی بکشد
و ویرا طعامی سازد از خواب در آمد و وی هیچ چیز نساخته
بود ویرا بکشت و مرتد گردید و کنیزکی بود که غنا همی کردندی
بهجاء مصطفی علیه السلام پیغامبر علیه السلام فرمود تا ویرا و آن هر دو
قینه بکشند و سدیگر حویرث بن نقیذ بن وهب و از جمله آن کسانی
بود که ویرا رنجه همی داشتند بمکه و چهارم مقیس بن صبابه
و از بهر آن فرمود که ویرا بکشند که وی برادر ویرا بخطا بکشته
بود و مرتد گشته بود و با نزدیک قریش شده و پنجم عکرمه بن
ابی جهل و ساره مولاه یکی از بنی عبدالمطلب این همه آن کسان بودند که
پیغامبر علیه السلام فرمان داده بود اندر کشتن ایشان اما عکرمه
بگریخت و بیمن شد و زن ام حکیم مسلمان بود ویرا زینهار خواست
از پیغامبر علیه السلام و ویرا زینهار داد تا بیامد و مسلمان شد و سبب
مسلمانی وی آن بود که خواستم که اندر دریا نشینم و بحبشه شوم چون
بکنار دریا رسیدم خواستم که اندر کشتی نشینم خداوند کشتی گفت
یا عبدالله اندر کشتی منشین تا انگاه که توحید آری خدای را
عز و جل و از هیچ چیز جز از وی است در گردی که من ترسم که اگر چنین
نکنی هلاک شوی گفتم و هیچ کس اندر کشتی ننشیند تا این نگوید گفت

داد ند شب وچون عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و شکر بن صفوان بن امیه

یاری دادند که قریش و بنی خزاعه را تا حرم بیافتند چون ایشان حرم رسیدند

بنو بکر را گفتند یا نوفل ما اندر حرم رسیدیم الهک الهک بترس از خدای خویش

گفت این کلمتی است بزرگ ولکن مرا امروز خدای نیست شما اندر حرم دزدی

می کنید کین خویش را اندر نیاوید پس بنو خزاعه پناه با سرای بدیل بن

ورقا الخزاعی کردند و سرای مو که وی را بود نام وی رافع پس چون

قریشیان عهد پیغامبر نقض کردند بر آن یاری که بکر را دادند عمرو بن سالم

الخزاعی آمد نزدیک مصطفی علیه السلم و پیغامبر نشسته بود اندر مجلد

اندر میان مردمان و گفت

اللهم انی ناشد محمدا	ان قریشا اخلفوک الموعدا
ونقضوا میثاقک الموکدا	وبیتونا بالوتیر هجدا
فقتلونا رکعا و سجدا	پیغامبر گفت نصرت یا عمرو بن سالم

ومیغی ورعدی پدید آمد از آسمان پیغامبر علیه السلم گفت ان هذه السحابة لتستهل

بنصر بنی کعب گفت این میغ خروشی می کند و مرا خبر می دهد بنصرت بنی کعب و بنو

کعب رهط عمرو بن سالم بودند از جمله خزاعه انگاه بدیل بن ورقا با انکسانی

که با وی بودند از بنی خزاعه آمدند نزدیک مصطفی علیه السلم و خبر دادند

پیغامبر را علیه السلم از آنک قریش کرده بودند از مظاهرت بنی بکر و باز گردیدند

و رفتند با مکه و پیغامبر علیه السلم گفته بود ایشان را که گوئی که تو می نگرم

با بی سفین که آید تا عقد محکم بکند و اندر وقت بیامد اید قریشیان بترسیدند

بودند از آنچ کرده بودند چون بدیل بر رفت تا بعسفان رسید بو سفیان را دید که

قریش و برا فرستاده بودند تا مدت اندر افزایند و عقد محکم کنند چون بو سفین

هیچکس اندر کشتی ننشینند تا اخلاص نیارد گفت پس چرا خلاف

می کنیم محمد را است که ما را می گوید و ان خدای که خدای بحر است

همان خدایست که خدای بحر است وان وقت خدا را عز و جل بدانستم

و اسلام اندر دل من افتاد واما عبد الله بن اخطل سعد بن حارث حریث

المخزومی و ابو برزه الاسلمی هر دو آن وی را بکشتند واما مقیس بن صبابه

وی را بکشت مردی نام وی نمیلة بن عبد الله از قوم وی واما کنیزکان

اخطل یکی را بکشتند و یکی بگریخت نام وی فرتنا انگاه وی را زنهار

خواستند مصطفی علیه السلم وی را زنهار داد و وی بزیست اندر روزگار

عمر رضی الله عنه انگاه اسپی پای بروی نهاد و کشته شد اندر ابطح

واما حویرث بن نقیذ علی بن ابی طالب رضی الله عنه وی را بکشت و چون

پیغامبر علیه السلم اندر مکه شد بدر کعبه بیستاد و گفت لا اله الا الله

وحده لا شریک له صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده

وانگاه گفت ای معشر قریش خدای از شما برداشت نخوت جاهلیت

وتعظم کردن بپدران گذشته مردمان همه از آدم اند و آدم را از خاک

افریده اند انگاه برخواند یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی خطبه

تمام بکرد و انگاه گفت یا اهل مکه چه پندارید که من با شما چه خواهم

کرد گفتند نیکوئی اخ کریم وابن اخ کریم گفت اذهبوا فانتم الطلقا

وایشان را آزاد کرد انگاه مردمان فرا هم آمدند و با پیغامبر علیه السلم

بیعت کردند بر مسلمانی و اندر آن بیعت که می کردند پیغامبر علیه السلم

بر صفا نشسته بود عمر خطاب اندر زیر مجلس وی نشسته بود و بیعت

می ستد بر سمع وطاعت اندر اندازه که توانند چون از بیعت مردمان بپرداخت

و بر آمد یا بدا اشت وطن بود که از نزدیک پیغامبر علیه السلم همی آید
گفت یا بدیل از کجا همی آئی گفت با بنی خزاعه بدین ساحل شده بودم
گفت محمد شدی گفت نه چون بدیل بمکه آمد بو سفین گفت اگر بمدینه
شده باشد بدیل ناقه روی دانه خرما خورده باشد و اندر آن بدیل
باشد قصد کرد و رفت انجا که ناقه وی خفته بود نگاه کرد پشک
برداشت و بدست بمالید دانه از آن بیرون آمد گفت بخدای که بدیل
نزدیک محمد بوده است و ابو سفین برخاست و آمد نزدیک مصطفی صلی الله
علیه و سلم چون بمدینه رسید نزدیک دختر خویش شد ام حبیبه بنت
ابی سفین چون خواست که بر فراش پیغامبر نشیند دختر او را اندر نورد و گفت
ای دختر این فراش را این همی نه بسندی گفت بلی این فراش پیغامبر است
و تو مردی مشرک پلید نخواهم که بر فراش پیغامبر نشینی گفت یا دختر ترا
چیزی رسیده است پس از آنک از نزدیک من آمدی و برخاست و آمد نزدیک
پیغامبر علیه السلم پیغامبر و برا جواب نداد و رفت نزدیک ابوبکر
تا مگر وی سخن گوید با پیغامبر علیه السلم اندر باب وی بوبکر گفت من خود این
نکنم آمد نزدیک خطاب تا مگر وی سخن گوید اندر باب وی عمر گفت ای من
شفاعت کنم شما را بپیغامبر علیه السلم بخدای که اگر با قوم مکر در جهاد
کنم با شما و آمد نزدیک علی و فاطمه رضی الله عنهما و حسن بن علی رضی الله
عنهما پیش ایشان همی رفت گفت یا علی تو نزدیک تر بمن بقوی بما و ترا با ما
خویشی است که ایشانرا نیست و من آمده ام بحاجتی خواهم که نومید باز گردم
چنانک آمدم مرا شفاعت کن بپیغامبر علیه السلم گفت ای ابا سفین و باز نگریست
و گفت یا بنت محمد ترا افتد که این پسر که را فرمای تا زنهار دهد بر مردمانرا

و میان ایشان صلح افکند تا سید عرب گردد فاطمه رضی الله عنها گفت هنوز
این پسر ندان حد نرسیده است که کسی را زنهار دهد و هیچ حال وی زنهار
ندهد کسی را و بپیغامبر علیه السلم گفت یا ابا الحسن کارها بر من سخت
گشته است مرا نصیحتی کن گفت هیچ چیز ندانم که ترا سود دارد ولکن برخیز
که تو سید بنی کنانه اندر میان مردمان شو و بگوی که من زنهار دادم مردمانرا
از یکدیگر و برو و بازمین خویش شو و گفت انگاه مرا هیچ سود دارد
گفت نه ولکن ترا هیچ چیز دیگر همی ندانم جز از آن ابو سفین اندر مسجد بر
خاست و گفت ایها الناس من مردمانرا از یکدیگر زنهار دادم و بر
اشتر خویش نشست و رفت با مکه نزدیک محمد شدم و با وی سخن گفتم
مرا هیچ جواب نداد نزدیک پسر بو قحافه شدم هیچ خیر نیافتم نزدیک
پسر خطاب شدم و یرا دشمن ترین قوم یافتم نزدیک علی بن ابی طالب شدم
و یرا نرم ترین قوم یافتم بومن اشارت کرد چیزی چنانک وی گفت کردم و نه
دانم که سود دارد یا نه گفتند ترا چه فرمود گفت مرا فرمود که برخیز و مردمانرا
از یکدیگر زنهار ده چنانک وی گفت کردم انگاه محمد انرا اجازت کرد
گفتند نه گفتند پس علی با تو بازی همی کرده است این ما را چه سود دارد جز انک
هیچ راه همی نیافتیم و پیغامبر علیه السلم فرمود مردمانرا تا افژول کنند
و اهل خویشرا نیز فرمود تا افژول کنند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه
اندر نزدیک عایشه شد و وی جهاز سفر پیغامبر علیه السلم همی ساخت
گفت یا دختر من پیغامبر شما را فرموده که جهاز وی بسازید گفت آری گفت
دانی که کجا را همی سازد گفت نه انگاه پیغامبر علیه السلم مردمانرا آگاه کرد
که قصد مکه دارد و ایشانرا فرمود تا جهد کنند و زود بیفژولند دعا کرد

کرد. گفت یا رب خبرها از من بر قریش بپوشان و کور دار تا ما ناگاه بر
ایشان رسیم. آمد بیار ایشان مردمان را فراساختند. حاطب بن ابی بلتعه
نامه بنبشت قریش را ایشان را و بدست ساره با ایشان فرستاد چنانک یاد
کردیم اندر سوره الممتحنه. آنگاه پیغامبر فرمود تا آن نامه از راه
باز آوردند که جبرئیل علیه السلم ویرا از آن خبر داد. و کلثوم بن حصین بن
خلف را خلیفت کرد بر مدینه بیرون آمد بر قصد مکه ده روز گذشته
از ماه رمضان سنة ثمان و پیغامبر علیه السلم روزه همی داشت و مردمان
با وی روزه همی داشتند تا آنگاه که بکدید رسیدند میان عسفان
و امج پیغامبر علیه السلم روزه بگشاد و رفت تا آنگاه که بمر الظهران
فرو آمد با ده هزار مرد مسلمان از مهاجر و انصار و ابو سفیان بن حارث بن
عبد المطلب و عبد الله بن امیة بن المغیرة پیغامبر را بدیدند میان مکه و مدینه
خواستند تا اندر نزدیک وی شوند ایشان را دستوری نداد. ام سلمه با وی
سخن گفت اندر باب ایشان گفت پسر عم تو است و پسر عمت و صهر تو پیغامبر
گفت مرا هیچ حاجت نیست با ایشان. اما پسر عم من اندر عرض من سخن گفته است
و اما پسر عمت من و صهر من خود آنست که گفت مرا آنچ گفت اندر مکه. چون سخن
پیغامبر علیه السلم با ایشان رسید بو سفیان کودکی داشت با خویشتن گفت
اگر مرا دستوری دهد و الا دست این کودک گیرم و اندر زمین بی روم تا
آنگاه که از گرسنگی و تشنگی بمیرم. پیغامبر علیه السلم ایشان را دستوری
داد تا اندر آمدند و مسلمان شدند. و چون پیغامبر علیه السلم بمر ظهران
فرو آمد قریش را از وی هیچ خبر نبود و ندانستند که وی همی چه سازد. اندر آن
شب بو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا تجسس اخبار بیرون

بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین ۵

کلمات خدای خویش و کتابهاء وی یعنی عیسی و از جمله آن گروهانی بود که مطیع بودند خدای را
ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت کند از پیغامبر علیه السلم که وی
گفت کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النسا الا اربعة. تمام صفت از مردان
بسیار بودند و از زنان نبود مگر چهار آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت
عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم و فضل عایشه
بر دیگر زنان چنانست که ثرید بر دیگر طعامها. و اندرین خبر دلیلست
بر آنک عایشه رضی الله عنها فاضلترین زنانست یعنی که مصطفی
علیه السلم آن زنانی را که فاضلتر و کاملتر بودند یاد کرد آنگاه ویرا بر
جمله زنان فضل نهاد. و اندرین خبر جمع است میان جمله اخبار که اندر باب
ایشان آمده است. و هرکه این معنی تامل کند ویرا اندر تفضیل هیچ
شبهت نماند و هرک تامل کند اخباری که عایشه رضی الله عنها روایت
کرده است از مصطفی علیه السلم و مناظراتی که صحابه رضی الله عنهم
با یکدیگر کردند و آنک با قول عایشه رضی الله عنها رجوع کرده و بر آن اتفاق
کرده و آن خبرها که آمده است از پیغامبر علیه السلم اندر اثبات علم و فقه ویرا
آنجا که گفت ان عایشة لفقیهة و آنجا که گفت اشخوش را اطلبوا ثلث دینکم
عند عایشه هرکه این بداند و انصاف بدهد ویرا اندر تفضیل عایشه رضی الله عنها
هیچ شبهتی نماند والله ولی العصمة من کل بدعة و بالله التوفیق. و سوره الملک این سوره
مکی است و آیتهاء این سوره سی است اندر عدد کوفی و بصری و مدنی و سی و یک اندر
عدد اسمعیل و کلماتش سیصد و سی است و حروفش هزار و سیصد و سیزده

ابن عباس رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلم گفت که دوست دارم
که تبارک الذی بیده الملک اندر دل هر کسی بود از مومنان   و بو هریره
رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلم گفت که سورتی است
اندر قران که آن سی آیت است شفاعت کند روز قیامت خداوند خویش را و ویرا از دوزخ
بیرون آرد و اندر بهشت برد و آن سورة تبارک است   و ابن مسعود رضی الله
عنه گوید که چون مرده را اندر گور نهند فرشتگان از سوی پای وی
فراز آیند گویند شما را بر وی راه نیست که وی سوره الملک بپای داشتی
انگاه از سوی سر فراز آیند زفان وی گوید شما را بر وی هیچ راه نیست
که وی سورة الملک همی خواندی انگاه گفت این سوره مانع است از عذاب گور
و این سورة را اندر توریت سورة الملک خوانده است و هر که این را برخواند اندر شبی
بسیار خوانده باشد و خوش خوانده باشد اوش

سورة الملک مکیه ثلثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام   خدای قادر افرینش   خواهای روزیه دادن   خواهای امرزیدن

تبارک الذی بیده الملک وهو علی

تا باشد بر دوام بقا آن کسی که بفرمان ویست   ملکت   و وی   بر

کل شیء قدیر الذی خلق الموت و

هر چیزی که شاید   توانا است   آن کسی   که افرید   مرگ   و

الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز

زندگانی   تا بیازماید شما را اندر میان بزرگانی در راه   تا کیست شما را   که نیکوکارتر است   واو عزیز کننده اولیا خویش است

الغفور   موت را بر حیات تقدیم کرد اندرین آیت از بهر آنک نزدیکتر است
بقهر خلقان چنانک بنات بر بنین تقدیم کرد انجا که
امر و کار بندگان خویش را   گفت یهب لمن یشا اناثا و یهب لمن یشا الذکور و معنی
تفصیل   و گروهی گفتند از بهر آن موت را تقدیم کرد که اول چیزها
که خدای عز و جل بیافرید نخست موات بود انگاه اندر کالبد حیوة
افرید چون تراب و نطفه و الخ بدین ماند و ابن عباس رضی الله عنهما گوید
که خدای عز و جل موت را بیافرید بر صورت گوسپندی سپید بر هیچ
چیز نگذرد که بوی وی فرا آن چیز رسد که نه از چیز مرده گردد
و حیوة را بیافرید بر صورت اسپی ابلق ماده آن است که جبریل
علیه السلم اندر پیغامبر آوردی تا بران نشستی گام وی چندانک
دیدار چشم بود و بالای وی کمتر از بالای استر و بیشتر از بالای خر و هیچ چیز
بوی وی نیافت که نه زنده گردد و پای بر هیچ چیز ننهد که نه زنده گردد
و آن است که سامری از اثر قدم وی خاک برداشت و اندر جوف آن عجل
افکند و زنده گردید   و اندر خبر پیغامبر علیه السلم امده است که وی گفت ایکم احسن
عملا ای اتم عقلا آنکسی که تمامتر باشد خرد وی   و این از بهر آن گفت که آنکسی که
خرد وی تمام بود دانش وی بخدای قوی تر باشد و بیم وی از خدای عز و جل بیشتر
باشد و توکل وی بر خدای عز و جل بیشتر بود و زهد وی اندر دنیا بیشتر بود و سی که از

شافعی رضی الله عنه پرسیدند که عاقل ترین خلق که باشد گفت آنکسی که

اندر دنیا زاهدتر باشد

الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا مَا

آنکس که آفرید هفت آسمان زور یکدیگر نه

تَرٰی فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ

بینی اندر خلق خدای آسمان هیچ تفاوت

یعنی هیچ کوژی و کروهی که بستد اندر حمله خلق وی نیست هیچ تناقض و هیچ

اختلاف اندران معنی که همی دلیلست بر توحید وی جل جلاله

فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰی مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ

بازگردان چشم را یعنی دیگرباره بنگر تا هیچ خللی و شکافی بینی اندر آسمانها آنگاه بازگردان

الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا

دیدار دوبار تا بازگردد بانی چشم ذلیل

وَهُوَ حَسِيرٌ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا

و وی مانده و آنچه خواسته نیافته و گشته شده و منقطع شده

و خود بیاراست آسمان دنیا را

بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ

چراغها یعنی ستارگان و ساختیم آنرا دیوان آنگاه که استراق سمع کنند

تیرها که اندازند شهد

وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

و آن دلیلست بر خلاف منجمان

و باز نهادیم ایشانرا عذاب آتش سوزان

همی گویند که

هر یکی از کواکب هفت گانه اندر فلکی دیگر باشند و اندر آسمانی دیگر باشند

و کعب الاحبار گوید آسمان دنیا موجی است ایستاده و آسمان دوم مرمری است

سپید و آسمان سیم آهنی است و آسمان چهارم مسّی است و آسمان پنجم سیمی است

و آسمان ششم زری است و آسمان هفتم یاقوتی است سرخ و میان آسمان

هفتم و میان آن هفت حجاب صحراها است از نور و خداوند آن حجابها قیطاطرو س است

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

و آنکسانی را که کافر شدند بخدای خویش

عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ اِذَا اُلْقُوا فِيهَا

عذاب دوزخ است و بدا منزلا که آنست چون اندر او کنند ایشانرا اندران

سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ

مجاهد گوید چنانکه دانه اندر دیگ اندر

بشنوند آنرا بانگی چنانکه بانگ خر که آواز

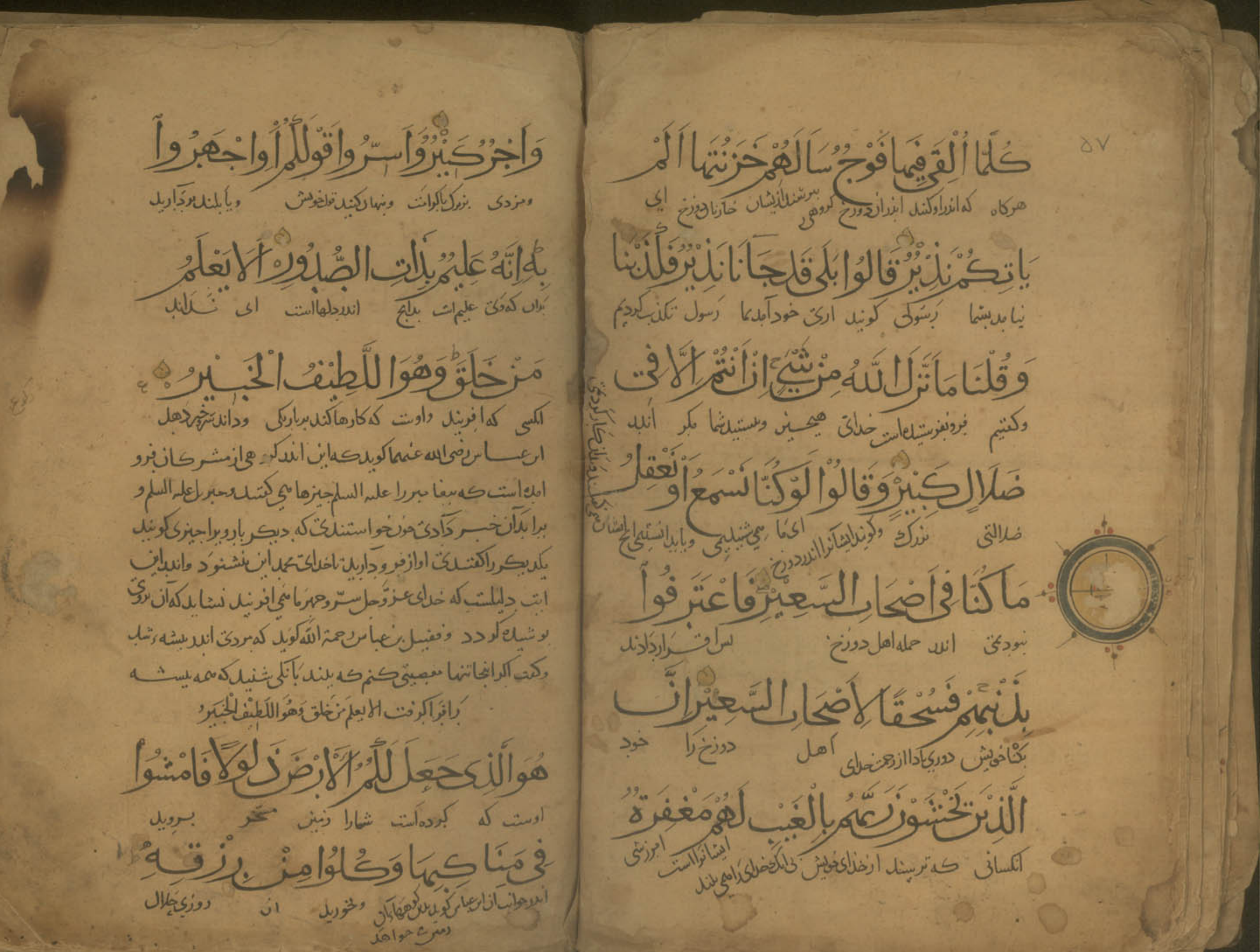
اندر گلو افتد

و آن همی جوشد آب بسیار

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ

کینه خواستن

خواهد که از یکدیگر بشکافد از خشم از دشمنان خدای عز و جل



كلما ألقي فيها فوج سألهم خزنتها ألم

هرگاه که اندر افکنند اندر دوزخ گروهی پرسند ازیشان خازنان دوزخ ای

يأتكم نذير قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذبنا

نیامد بشما ترسانی گویند آری خود آمد بما رسول تکذیب کردیم

وقلنا ما نزل الله من شيء إن أنتم إلا في

وگفتیم فرو نفرستاده است خدای هیچ چیز نیستید شما مگر اندر

ضلال كبير وقالوا لو كنا نسمع أو نعقل

ضلالتی بزرگ وگویند ایشان اگر ما بودیمی شنیدیمی و یا بدانستیمی

ما كنا في أصحاب السعير فاعترفوا

نبودیمی اندر جمله اهل دوزخ سر اقرار دادند

بذنبهم فسحقا لأصحاب السعير إن

بگناه خویش دوری باد از رحمت خدای اهل دوزخ را خود

الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة

آنکسانی که ترسند از خدای خویش [illegible] ایشانراست آمرزش

وأجر كبير وأسروا قولكم أو اجهروا

ومزدی بزرگ بالوانست و پنهان کنید گفتار خویش و یا بلند بر دارید

به إنه عليم بذات الصدور ألا يعلم

بدان که وی علیم است بدانچه اندر دلهاست ای نداند

من خلق وهو اللطيف الخبير

آنکس که آفرید داوست که کارها کند بر باریکی و داند بر خبر دهد

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که این آیت در حق مشرکان فرو آمده است که [illegible] علیه السلام چیزها می گفتند جبرئیل علیه السلام و برآن خبر دادی [illegible] دیگر باره [illegible] گویند [illegible] تا خدای محمد این نشنود [illegible] دانسته که خدای عز و جل [illegible] تا آن [illegible] و فضیل بن عباس رحمة الله گوید [illegible] و گفت اگر [illegible] معصیتی کنم که بیند [illegible] که همه [illegible] ألا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير

هو الذي جعل لكم الأرض ذلولا فامشوا

اوست که کرده است شمارا زمین مسخر بروید

في مناكبها وكلوا من رزقه

اندر [illegible] وخورید از [illegible] روزی حلال



وَاِلَيْهِ النُّشُورُ ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَآءِ

وباز گشت براَنگیختن ای ایمن شدید از عذاب انکه اندر اسمان است

یعنی مملکت وی و سلطان وی چنانک گفت وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله

اَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ فَاِذَا هِيَ تَمُورُ

که بزمین فرو برد شمارا زمین انرا سر انزا بنی که همی جنبد

اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَآءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ

ای ایمن شدید از عذاب انکه اندر اسمان است که بفرستد بر شما

حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ

بادی سخت سنگ آور برقوم لوط و اصحاب فیل چنانک انرا بفرستیا پس بدانید چون بود بر سانیدن من بعذاب

و بدانک حدّ و جهت و تحیّز بر خدای عزّوجل محالست و خداوند تعالی بود و هیچ مکان نه و مکان بیافرید و وی هم بران صفت که بود هیچ چیزرا ن صفات وی تغیّر نه و دست بر دارند که دعا کنند از بهر انک اسمان قبلهٔ دعا است چنانک کعبه قبلهٔ نماز است و خدای عزّوجل فرموده است که دست سوی اسمان بردارید که دعا کنید تا بیزار کردید از بتانی که ایشان اندر زمین خدایی همی خوانند و نیز از بهر انک وحی از سوی اسمان آید و باران از اسمان اید و معدن فرشتگان است و اعمال بندگان بر اسمان برند و بهشت بر اسمان است و از بهران چیزها است که خدای عزّوجل فرموده است که دستها سوی اسمان بردارند اندر دعا

پس گفت

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

و خود تکذیب کرد آنکسانی که از پیش ایشان بودند

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ

پس چون بود انکار من ای همی ننگرند فرا مرغان

فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ

زور ایشان بازو پرها خویش همی گرد و باز چو هستن همی کنند پرهای خویش

فرو ابدانشان را اندر هوا اندر حال قبض و بسط فرو نیوفتند

از مرازن بسط کرده باشند

اِلَّا الرَّحْمٰنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ

مگر خدای که خود وی بهر چیزی بینا است و باکیست

اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ

باکیست انکسی که او لشکری است شمارا

يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ اِنِ الْكَافِرُونَ

نصرت کند شمارا از دون خدای و دفع کند از شما انچ خواسته است ی نیستند کافران

اِلَّا فِي غُرُورٍ اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ

مگر اندر غروری و باکیست انکس که روزی دهد شمارا

إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ۝
اگر فرو دارد روزی وی بل الحاح همی کنند اندر ستیهیدنی و نفور گرفتنی و دوری از حق

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ
ای آنکسی که همی رود او فتیده بر روی خویش راه یافته تر است

أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝
از آنکسی که همی رود بر صراطی مستقیم

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ
بگوی اوست که آفریده است و آفریده است شمارا

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا
سمع و بصرها و دلها اندکی بود که

تَشْكُرُونَ ۝ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي
شکر کنید شما بگو اوست آنکسی که آفرید است شمارا اندر

الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ
زمین و سا(و)ی وی حشر کنند شمارا و گویند کی بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
ابتدا کردم بنام خدای قادر بر آفریدن خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

ن روایتی آمده است از ابن عباس رضی الله عنهما که نون آن ماهی است
که زمین بر پشت وی است مقاتل گوید نام وی بهموت است و کعب
گوید لوثیا و گفته اند بلهوثا کعب گوید که ابلیس بیامد و ان حوت را وسوسه
کرد و گفت یا لوثیا اگر خواهی که یک جنبش جنبی تا هر چه بر پشت تو است از زمین
و اشجار بجمله همه را از پشت خویش بیفکنی لوثیا خواست که چنان کند
خدای عز و جل جنبنده را بفرستاد تا بسوراخ بینی وی بر شد و اندر دماغ
وی بنشست تا حوت فریاد از وی بخدای عز و جل خواست و برا دستوری
داد تا بیرون آمد کعب گوید بآن خدای که جان من بفرمان ویست
که این دابه برابر وی نشسته است و فرا وی همی نگرد هر گاه ماهی قصد
آن کند که ابلیس ویرا فرموده بود آن جنبنده قصد وی کند تا وی بر جای
بایستد و گروهی گفتند نون آخر حرف رحمن است و آن آن است که عکرمه
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حروف رحمن منقطع است
اندر اول سورتها الر و حم و نون آخر حروف است و جعفر الصادق گوید
که نون نهری است اندر بهشت و عطا گوید اول نام وی است ناصر و نصیر
و محمد بن کعب گوید خدای عز و جل سوگند همی یاد کند بنصرت وی مومنانرا چنانکه
گفت وکان حقا علینا نصر المومنین و گفته اند فاتحه سورت است
و نام سورت نیست و گفته اند قسمی است که خدای عز و جل یاد کرده است و معاویة
بن قرة گوید که نون لوحی است از نور و این روایت باسناد از رسول علیه السلم

وَالْقَلَمِ و قلم است که لوح المحفوظ اندران نوشته اند قلمی از نور بالا بر
آن چنانک میان آسمان و زمین و گفته اند اول چیزی که خدای
و بقلم عز و جل بیافرید قلم بود آنکه نوی نگرست از هیبت وی
بشکافت آنگاه ویرا گفت برو و گفت چه روم گفت بلخ خواهد بود تا قیامت
بوقت بر لوح محفوظ بر لخ ویرا فرموده بود و گفته اند بدین قلم خط و کتابت همی
خواهد که خدای عز و جل منت نهاده است بر خلق بتعلیم انجا که گفت علم
بالقلم الآیه الی اخرها

وَمَا يَسْطُرُونَ ۝ و لر و هی گفته اند فرشتگان را همی
خواهد که اعمال بندگان همی نبشتند
والخ همی نبشتند خدای عز و جل سوگند همی یاد کند بدین هر سه
برانک پیغامبر علیه السلم نه مجنونست چنانک دشمنان وی همی گفتند و ویرا چنانک همی گویند

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۝ یعنی نعمت خدای عز و جل
بر تو است و رحمت
و نیستی تو بنعمت خدای تو دیوانه یعنی بر تو و عصمت
و نیست ترا که تو دیوانه نیستی و گفته اند انت نیستی تو دیوانه اندران حال
که قایمی بنعمت
خدای عز و جل وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ۝
و خود ترا است مزدی ناکاسته و نه بریده

عایشه را رضی الله عنها پرسیدند که
وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝ خوی پیغامبر علیه السلم چه بود گفت
و تو بر خوی عظیم خوی وی قرآن بود یعنی هرچ اندر قرآنست

اندر ایشان نرسد و عکرمه گوید
أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ اولاد زنا بسیار شوند باران کمتر آید
و نیز از آن منصوب بفقط علی بنش یعنی طاعت مدارید وی را که وی مال
دارد و نیز نعیم
وَبَنِينَ ۝ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ
و پوزندگان چون بروی خوانند استارها گوید افسانها
الْأَوَّلِينَ ۝ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ۝ فرا گوید یعنی بر
روی وی
پیشینگانست زود نشانی کنیم ما بر بینی وی و ان آن باشد
روز قیامت ویرا سیاه روی انگیزد ابن عباس رضی الله عنهما گوید
معنیش آنست که بکشیم ویرا
إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بشمشیر تا آن نشانی باشد که وی بدان
معروف گردد و گفته اند داغ کنیم ویرا اندر دوزخ ما اختیار کردیم ایشان را چنانکه

بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا
اختیار کردیم اصحاب بستان را آنگاه که سوگند یاد کردند که خود ببرید ابرا

مُصْبِحِينَ ۝ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ۝ ابن عباس رضی الله عنهما
گوید آن بستانی بیمن
بامداد بگاه و استثنا نکردند بود دو فرسنگی صنعا بر راه
نامش صروان گروهی نشانده بودند درختان انبرا از اهل نماز بودند و مردی
بود که بمرد و سه پسران میراث یافتند از وی و هرگاه که آن ببریدندی

صبهم ۳ لی اماوزو ۳



برآکندی بر درخت بماندی وجون بر زمین افتادی جوندی که آزان بسر آکندکی
آن مساکین را بودی وچنان که گفته آمد وبود که باد چیزی خوش که بشتافتادی
یا بر بای بماندی در وقت ایشان را بودی این بسران گفتند کال ما اندکی است
وعیال بسیار وآن احتمال نکند که ما اکنون همی کرد وکا آن نتوانیم کرد که
بدو ما کردی ما را بامداد بکاه درو بباید کرد وخرما باید بزید بس از آنک
مسکینان بیایند واستثنا نکردند ونکفتند ان شا الله بنیارکی بر خاستند
وبرقصد بستان خویش برادیدند سیاه شد جنانک کوید

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ
بکوردید بدان کرد بکی از عذاب خدای وایشان

نَائِمُونَ ۝ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ۝
خفته بامداد کشت چون شب تاریک

وکفته اند چون بیرون برید ابن عباس رضی الله عنهما کوید همه خاکستر بود بلغت جذیمه

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ۝ أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ
بر خواندند یکدیگر را بامداد که بامداد کنید که بر کشت خویش

إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ ۝ فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ۝
اگر همی خواهید برید برفتند بالجا وایشان بنهان یکدیگر همی گفتند

أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ۝
که در نیاید در بستان امروز بر شما مسکینی

وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ۝ ایشان را از آنجا که اعتقاد ایشان بود وکفته اند
وبامداد کردند بر قوتی وقادر بود جرد قادرین در خشم قادر بودند

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ۝ این نه بستان ما است
جون بدیدند آن را کفتند ما راه کم کردیم کفتند برخی از ایشان

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۝ از جیز این بستان بدانکه
خواستیم که مساکین را از این منع کنیم واستثنا نکردیم
بل ما محروم کشتیم

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ۝
کفت فاضلتر وعادلتر ایشان ای نکفتم شما را جرا تسبیح نکنید
یعنی استثنا نکنید واستثنا ایشان آن بود که کفتندی سبحان الله وکفته
اند از انسبیح جرا نکو یید

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا
سبحان الله و شکر نکنند خدای را عز وجل کفتند باکست خدای ما از ظلم
بدانکه شما را داده است وکفته اند جرا استغفار نکنید از کنهان

إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ
ما بودیم ظالمان کردیم روی برکی در دیکر نهادند

بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ۝ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا
یکدیکر ملامت همی کردند کفتند ای ویل بر ما باد ما بودیم



طاغين ۝ عسى ربنا أن يبدلنا

از حد درگذرندگان گشتیم بکو که خدای ما بدل دهد مارا

خيرا منها إنا إلى ربنا راغبون ۝

خیری بهتر ازین که ما بخدای خویش راغبیم

ابن مسعود رضی الله عنه کوید که بمن رسیده است آن قوم که توبه کردند

با خلاص آورد خدای عز وجل ایشانرا بستانی دیکر داد بدل از آن نام وی

حیوان هر خوشه انکور اندری حمل اشتری بود از بزرکی که آن بود که خالد بن

الیمانی کوید که من اندران بستان خوشه انکور دیدم چون مردی سیاه برپای ایستاده

كذلك العذاب ولعذاب الآخرة

چنان بود عذاب وعذاب آخرت

أكبر لو كانوا يعلمون ۝ إن للمتقين

بزرکتر اکر می دانستندی خود متقیان

عند ربهم جنات النعيم ۝ أفنجعل

بنزد خدای خویش بهشتهای نعیم است ای کنیم

المسلمين كالمجرمين ما لكم كيف

مسلمانانرا چون مجرمان چه بوده است شمارا چون

تحكمون ۝ أم لكم كتاب فيه تدرسون ۝

حکم می کنید ویا شمارا کتابیست از خدای فرستاده اندران می خوانید این خبرها

إن لكم فيه لما تخيرون ۝ أم لكم أيمان

خود شماراست بدان آنچ آرزو کنید ویا ایشانرا سوکندها عهدها مر

علينا بالغة إلى يوم القيامة إن لكم

بر ما تمام که برسد بیاید تا قیامت وخود شماراست اندران عهد

لما تحكمون ۝ سلهم أيهم بذلك زعيم ۝

آنچ حکم کنید بپرس از ایشان که کیست ازیشان بدان کفیل

أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم إن

ویا ایشانراست کواهانی بکوی بیارند کواهان خویش تا کواهی دهند ایشانرا اکر راست کویند ایشان

كانوا صادقين ۝ يوم يكشف عن ساق

چنان که ایشان راستی می کویند آن روز باز نموده شود از کار سخت عظیم

ويدعون إلى السجود فلا يستطيعون ۝

وخوانند ایشانرا بسجود نه توانند

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ

خاشع باشد چشمهاء ایشان و بر ایشان در آرند خواری و خود

كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ

همی خوانده شدندی بسجود و ایشان

سَالِمُونَ ۝ یعنی بانگ نماز و قامت شنیدندی و بنماز نشدندی و حی علی الفلاح بشنیدندی و جواب ندادندی

تن درست بودندی بدان ای بن کعب گوید خدای که این آیت فرو فرستاده است
مگر اندر آن کسانی که از جماعت تخلف کردندی و ابو هریره رضی الله عنه
گوید که پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت روز قیامت حق مظلومان از ظالمان فرا
ستانند و از آن سر دارند منادی ندا کند که هر کسی بر خدایان خویش گروید
وانچه می پرستیدی از دون خدای هیچ کس نماند که چیزی همی پرستیده باشد
که صورت آن چیز ببیند اندر پیش خویش و خدای عز و جل فرشته را بر صورت
عیسی بن مریم کند و یکی را بر صورت عزیر جهودان از پس این اندر ایستند و ترسا
یان از پس آن انگاه آن معبودان ایشان بگردانند ایشان را بر بلد بدوزخ
است که خدای عز و جل همی گوید لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها وكل فيها
خالدون و پس بماند مؤمنان و منافقان اندر میان ایشان خدای
عز و جل ایشان را گوید شما نیز بر اله خویش گروید ایشان گویند ما هیچ کس را
نپرستیدیم مگر خدای را فيكشف لهم عن ساق ويتجلى لهم من عظمته ما يعرفون
انه ربهم کشف کند ایشان را آن چیزی و پدید آید ایشان را از عظمت آن آنچه بدان

بدانند که آن خدای است در حقیقت و معنی کشف آنست که ایشان را
دیداری افزایند که بدان وی را بشناسند بی حد و نهایت و بی تغییر و جهت
و بسجود اندر افتند و منافقان آن ساعت که ایشان سجود کنند خواهند
با ایشان سجود کنند بر قفا افتند و پشت ایشان سخت گردد چون
سره تا سجود نتوانند کرد و رویهاء ایشان سیاه گردد و مؤمنان سر
از سجود بر دارند رویهاء ایشان سپید تر از برف است
که خدای عز و جل همی گوید ويدعون الى السجود فلا يستطيعون الآية
انگاه خدای عز و جل گفت بر سبیل تهدید ایشان را ۝

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ

بگذار مرا با آن کسی که تکذیب کند بدین قرآن

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ ۝ یعنی فرا گیریم ایشان را بعذاب از آنجا که ندانند و گفته اند معنی استدراج آن بود که بر ایشان

استدراج کنیم ایشان را نعمت کند و شکر ایشان را فراموش کرداند

مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي

از آنجا ندانند و مهلت دهیم ایشان را کید من

و گفته اند آن بود که عمر دراز دهد و توفیق باز گیرد و خذلان بر ایشان

مَتِينٌ ۝ گمارد تا عصیان و طغیان ایشان شود و مستحق عقوبتهاء بسیار گردند

قوی باشد

أَمْ تَسْأَلُهُمْ

ای همی خواهی از ایشان

اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ۝ اَمْ عِنْدَهُمُ

مزدی وایشان اندر غرامت آن گران بارند ویا نزدیک است ایشان را

الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ۝ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ

علم غیب وایشان همی بنویسند اینرا صبر کن حکم

رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ اِذْ نَادَى

خدای خویش را ومباش چون خداوند ماهی آنگاه بانگ کرد وخواند خدای خویش را

وَهُوَ مَكْظُومٌ ۝ لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ

ووی پر اندوه اگر نه اینرا بودی که اندر وی نعمتی

مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ۝ فَاجْتَبَاهُ

از خدای وی بیوکندندی ویرا بار صحرا ووی نکوهیده پس اختیار کرد ویرا

رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝

خدای وی وکرد ویرا از جمله صالحان — وکفتار خواستند چون عاجز آمدند از مقابله مناظره

وی که مکر ویرا بخشم تواند آورد وگروهی از قریش چشم بروی افکندند همی

گفتند هرگز ندیدیم مانند وی وچون چشمهاء وی ... وکلبی گوید بودی

بود اندر عرب که دو روز تا سه روز هیچ چیز نخوردی آنگه گوسفند ...

داشتی تا که اشتر وگوسپند بروی گذشتی گفتی هرگز ندیدیم امروز

این اشتر وگوسپند بدین نیکوی تا بسیاری ازان چهارپای بیفتیدی کافران

... ویرا باید که پیغامبر را نیز چشم کنی وباوی نیز همچنین کنی که بدین

چهارپایان همی کنی وی ایشانرا اجابت کرد وگفت بده کان قوم که

... سپید واقبال آنکه سپید معبون حق عز وجل پیغامبر را ازان سلامت

نگاه داشت وگفت

وَاِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ

واگر همی خواهند آنکسانی که کافر شدند که از جای بگردانند

بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ

بچشمهاء خویش چون بشنیدند قرآن

وَيَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ۝

یعنی والله اعلم خود بود که گویند وی دیوانه

وهمی گویند که وی دیوانه است و گویند

چون نیکوست چشمها روی وی واین سخن مناقض گفتاری است آنک خدای عز وجل

بر ایشان پدید کرد وی دیوانه نیست وی این چشمهاء وی از خویشتن نمی گوید

وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۝

وچشم زدن پیدا ... است اند

ونیست محمد وقرآن مگر یادکردی خلقانرا از خدای عز وجل نبی اسرائیل ...

... که اشتری فربه دیدی یا گاوی فربه یکی ازیشان بیکدشتی چشم بروی افکندی

[illegible]



وخادمه را گفتی زنبیل وسیم برگیر و مرا از گوشت این بیار از اعتماد که بران حشم داشتی
خادمه مرا او سبلی وبرا گشته بودندی تا وی از گوشت ان نخوردی و مصطفی
علیه السلم گویند العین حق یعنی موجودست چنانک گفت السحر حق نه بران معنی که
کردن آن روا است ولکن بران معنی که موجود است و نیز پیغامبر علیه السلم
گفت ان العین لیدخل الرجل القبر والجمل القدر و همچنان چشم کردن عادت بودی
اندر میان ایشان کی نیز بودی که انرا مقابله کردی انرا علتی دیگر چنانک یکی از ایشان
قصد کرد با شتری از آن اعرابی وانرا الچشم کرد اشتر بیفتاد وآن اعرابی
بدانست که آن وی کرده است خطی بکشید برآن آن اشتر چیزی بعادت خویش
برخواند انگاه از دور بایستاد و شری برد برمیان آن خط چون شتر بوی رسید
چشم کس که آن اشتر را چشم کرده بود بیوفتاد از جای بمشیه خدای عز و جل
وبدانک این سوره مکی است وابتهار این سوره بنجاه ودو است اندر عدد
کوفی و مدنی و پنجاه و یک اندر عدد بصری وکلماتش دویست و پنجاه و پنج است
وحروفش چهار صد و هشتاد است وابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلم
گفت هرکه سوره الحاقه برخواند خدای عز و جل با وی شمار آسان کند او کش

سورة الحاقة مكية [illegible] وخمسون [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای قادر برابر مس خواهای دوزی دادن خواهای امرزیدن

الْحَاقَّةُ ﴿١﴾ نامی است از نامهای قیامت واندر حقیقت این صفتی است
از صفات آن ومعنیش انست که قیامت حق و واجب است چنانست
قیامت
که همی گوید قیامت

مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٣﴾ و سبیل این سخن
وحست قیامت وحه یا کاهاینده را که چیست صفت قیامت سبیل
وتعظیم حال قیامت است انگاه یاد کرد گروهانی را که تکذیب کردند خدای را عز و جل
ایشان را هلاک کردانید چنانک گفت

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ﴿٤﴾ با آن عذاب که ناسان مروا مد انگاه که فرا
تکذیب کرد ثمود وعاد بقیامت ایشان [illegible]

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾ قتاده گوید صیحه که ان از
اما ثمود را هلاک کردیم بطغیان ایشان چه در گذشته بود

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾
واما عاد را هلاک کردند بادی سرد عاصی شده بر خازنان
ابن عباس رضی الله عنهما گوید که مصطفی علیه السلم گفت هرگز نیامد انچه نیامد
باد را که حسیب [illegible] [illegible] روز نوح کاب روز نوح طاغی
شد بر خازنان آب تا ایشان را تووی هیچ سبیل نبود انگاه برخواند انا لما
طغی الماء حملناکم فی الجاریة و باد روز عاد عاصی شد بر خازنان باد وایشان را بران هیچ سبیل نبود
انگاه برخواند [illegible]

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ ﴿٧﴾
مسلط کردانید انرا بر ایشان هفت شب وهشت روز متتابع از پس یکدیگر چنانک
انرا هیچ فترت نبود

و تفسیر آن بود که چیزی را نگاه داری و تو بران بعدد

حُسُومًا

باشی چنانک چیزی چیزی را مرد خود کانی متوالی

هیچ فترتی نبود بی فترت و تفسیر تمیم گوید انرا حسوم از بهر آن

خواند که اصل ایشانرا حسم کرد یعنی ببرید و عطیه گوید حسوم یعنی شوم

بود که خیر از ایشان ببریدند و آن هشت روز آن بود که ازرا ایام عجوز خوانند

که آن اندر آخر زمستان بود و گروهی گفتند سبب زین بود از قوم عاد

اندر سبی شد و از آن باد بگریخت روز هشتم باد از سردی اندر شد و برا کشت

و آن روز عذاب منقطع کرد و عرب آن هر یکی را از روزها عجوز نامی دارد

مخصوص چنانک شاعر گفته است

كسع الشتاء بسبعة غبر	ايام شهلتنا من الشهر
فاذا مضت ايام شهلتنا	بالصن والصنبر والوبر
وبآمر وأخيه مؤتمر	ومعلل وبمطفئ الجمر
ذهب الشتاء مولياً هرباً	واتتك واقدة من النجر

و اندرین سبعا یعنی هفت روز نام یاد کرده است و روز هشتم را مکفی الظعن خوانند

فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى

پس بینی قوم را اندران روزها افکنده

كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ

چنانکه گویی ایشان بنهای خرمااند افتیده و خوف ایشان خالی شده ای بینی ایشانرا

مِنْ بَاقِيَةٍ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ

هیچ بقای و آورد فرعون و انک از سوی او از اتباع وی و قوم لوط



بِالْخَاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ

خطیه و معصیت و کفر عاصی شدند بر رسول خدای خویش را فرا گرفت ایشان را

أَخْذَةً رَابِيَةً إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ

گرفتنی و یعنی از حد عادت خویش بیرون آمدی و درو کند

فرا گرفتنی غالب که ما چون طاوی کرد آب قتاده

گوید بنا و آن بود که پانزده رش زبر همه چیزها بر ایستید

حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ

برداشتیم شما را اندر کشتی یعنی روان تا سازیم شما را

تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ فَإِذَا نُفِخَ

عبرتی و نگاه دارد آنرا گوشی که بدان از خدای امر بشنود و چون بدمند

فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ

اندر صور یک دمیدن یعنی نفخه اولی و بردارند زمین را

وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ

و کوهها را از ابسکتند و بر یکدیگر کوبند آن روز

وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ

که برخیزد قیامت و بشکافد آسمان و آن

يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا

آن روز سست بود و فرشتگان بر کنارهای آن

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ

و بر گیرند عرش خدای تو زور ایشان آن روز هشت فرشته

پیغامبر گوید علیه السلام که حملة العرش چهار اند آن روز خدای عز و جل ایشان را تقویت کند بچهار

دیگر تا هشت گردند و اندر حدیث آمده است که هر فرشته را از آن چهار روی است

روی چون روی مردم و روی چون روی شیر و روی چون روی براده و روی چون روی نسر

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ

آن روز عرضه کنند سه بار روز ایشان را پنهان نگردد از شما هیچ چیز

و اندر حدیث آمده است که خلق را عرضه کنند سه بار روز قیامت دو عرضه

آن بود که خصومت و جدال بود و عذر خواستن بود و اندر عرضه سوم نامها

فرا پرید آید برخی بدست راست همی گیرد و برخی بدست چپ همی گیرند

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ

اما آنکسی که وی را دهند نامه وی بدست راست وی گوید

هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي

بیایید برخوانید نامه من من دانستم بیقین که من

مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ

زید بن ثابت رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه و علی آله و سلم گفت اول کسی

که مرا خواهم رسید بشمار خویش که وی را نامه بدست راست دهند از امت

عمر بن الخطاب بود رضی الله عنه و وی را شعاعی بود چون شعاع آفتاب

گفتند ابو بکر کجا بود گفت هیهات هیهات فریشتگان وی را ببهشت

برده باشند و عایشه رضی الله عنها گوید که پیغامبر صلی الله علیه

و علی آله و سلم گفت با همه خلق روز قیامت شمار کنند مگر با ابو بکر رضی الله عنه

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

واو اندر عیشی بود با رضا نهم اندر بهشتی برداشته

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا

میوهاء آن نزدیک قایم و قاعد و مضطجع هم را دست فرا رسد خورید گوارنده شما را ایشان را بیاشامید

بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

و اندر خبر آمده است که روز قیامت خدای تعالی گوید

بانچ تقدیم کردید اندر ایام گذشته یا اولیا من شما که من بشما

نگرستم اندر دنیا و لبهاء شما خشک از شراب ناخوردن و شکمهاء شما فرو ایستاده

آمده از طعام ناخوردن و چشمهاء شما در دو فتیله از ناخفتن امروز اندر نعمت بزیید

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ

و اما آنکه بدهند ویرا نامه وی بدست چپ وی و فرا وی دهند وی گفتند نامه از پشت

٦٨

وگفته اند دست وی بسینه وی بیرون کشند تا پشت وی بیرون آید و نامه بروی فرا وی دهند

فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ وَلَمْ

پس گوید ای کاشک مرا بودی که مرا ندادندی کتاب من ونه

أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ

ندانستمی که حساب وشمار من کاشکی که مرگ ابد مارا بسندا بدنیا قاضی بودی

مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ

کفایت نکرد از من هیچ چیز از مال من هلاک شد از من حجت من و ملکت من

اندر خبر آمده است که مرگ را اهل دوزخ هر روز بایسته فرا سیم اید و وی انداز ساتیشان باره باره کرده و ریزه ریزه شود تا بود که

فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ

غل برنهید ویرا آنگاه اندر دوزخ فرو آرید ویرا آنگاه اندر سلسلی

ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ

که بالای آن هفتاد ارش باشد در آنید ویرا

ابن عباس رضی الله عنهما گوید هفتاد ارش باشد بذراع الملک از زبر تو وی برآرند و بزیر تن وی بیرون کنند و گفته اند سلسله هفتاد ارش بود

هر ارشی هفتاد باع هر باعی چندان که کوفه و مکه و سفیان گوید هر ارشی از آن هفتاد ارش بود. حسن بصری گوید ندانم خدای داند که بکدام ارش باشد. کعب الاحبار گوید اگر حلقه را از دنیا کردی خدا لنک حلقه وا از آن سلسله بر وی نباشد و گفته اند اگر یک حلقه از آن بر کوهی نهی بگدازد از آن و گفته اند جمله اهل دوزخ از آن یک سلسله باشند. وعمرو بن العاص رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلام اشارت کرد فرا سنگی چون جمجمه و گفت این را اگر از آسمان فرو فکنی شب را بزمین برسد و میان آسمان و زمین پانصد ساله راه و اگر این را از سر سلسله فرو گذاری چهل خریف روز و شب رود تا آخر سلسله نخواهد رسید

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا

که وی بود که ایمان نمی آورد بخدای بزرگ و هم نه

يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَلَيْسَ

فرو آید بر طعام دادن مسکین و نیست

لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا

ویرا امروز اینجا هیچ دوستی و گفته اند هیچ خویشی و هیچ طعام مگر از صدید

مِنْ غِسْلِينٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ

از صدید اهل دوزخ نخورد آن را مگر گناه کاران

و هو الفسل کالغسالة فرو حشم گوید که غسلین درختی است که اهل دوزخ آن خورند

ركوع

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ۝

سوگند یاد کنم بانچ شما همی بینید وانچ نبینید یعنی جمله ملکوت وگفته اند جمله موجودات وگفته

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝

اند انچ شما بینید از اثار قدرت وانچ نه بینید از اسرار قدرت آن قرآن خواندن رسولی است گرامی است

وتبلیغ وی است یعنی محمد وگفته اند قول مرسل است ولکن مرسل از لفظ وی فکند است

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ۝

ونیست آن بقول شاعری اندکی بود ایمان شما بدان

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ۝

ونه قول کاهنی اندکی بود آن شما که یاد کنید و پند پذیرید

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا

وان فرو فرستیدی است از خدای خلقان واگر فرا گفتی بر ما

بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۝ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۝

برخی از گفتارها دست راست وی گرفتی وگفته اند از آن رگ

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۝

پشت وگفته اند انگاه ببریدمی ازوی آن رگ دل آن رگ گردن

فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ۝

ونبود از شما هیچ کس که ازوی بازداشتی عقوبت ما

وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ۝ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ

و آن یعنی قرآن پندی است متقیان را و ما دانیم

أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى

که از شما مکذبانی است و آن یعنی قرآن حسرتی بود

الْكَافِرِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ۝

کافران روز قیامت انگه که ثواب مومنان بینند و آن راست حق یقین یعنی حقیقت است

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝

تسبیح کن بنام خدای بزرگ

ای بزرگی که همه چیزها اندر جنب عظمت وی خرد ست

بدانک این سورت مکی است وایها این سورة چهل وچهار است بی خلاف

و کلماتش دویست وبیست وچهار است وحروفش هزار صد و پنجاه و هفت

است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند

سال سایل خدای عز و جل وی را بدهد ثواب انکسانی که ایشان

با امانات خویش را مراعات کنند وانکسان که بر نماز خویش محافظ باشند او لیش



سورة المعارج مكية اربع و اربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای بخشاینده بر آفرینش خواهان روزی دادن خواهان آمرزیدن

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ

سوال کند سایلی بسبب عذابی که خواهد بود که از کی خواهد بود جواب داده گفت کافرانرا

لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

نیست کسی که آنرا دفع کند

حسن بصری گوید چون پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بفرستادند برسولی همی ترسانید کافران را از عذابش و نکالی که خواهد بود مشرکان یکدیگر را گفتند بپرسید تا کرا خواهد بود آن عذاب تا بپرسیدند خدای عز و جل فرو فرستاد سال سایل بعذاب واقع آنگاه گفت کافرانرا بود زید ثابت گوید سال وادیی است اندر دوزخ و سال خبر است از رفتن آن وادی

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

از خدای که خداوند معارج است

ابن عباس رضی الله عنهما گوید یعنی معارج آسمانها که فرشتگان بر آن همی بر شوند و گفته اند بدین معارج فضایل صفتها همی خواهد و گفته فضایل نعمتها همی خواهد

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي

برشود فرشتگان و جبرئیل آنجا که فرمان و دست اندر

يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال بود بسالهای دنیا و اگر به فرشته بر شود و آن آن بود که از منتهای فرمان وی زیر زمین هفتم تا منتهای فرمان وی فرا آسمان هفتم بشود و یوم کان مقداره الف سنة چنانک اندر جای دیگر همی گوید آن است که فرمانرا از آسمان بزمین آید و از زمین باسمان شود اندر یک روز و مقدار آنک میان آسمان و زمین است پانصد ساله راه است و گفته اند بدین روز قیامت همی خواهد و معنیش آنست که اگر شمار بندگان آن روز جز از خدای کردی باز سر داختی از آن اندر پنجاه هزار سال و گفته اند از بس هول و صعبی که بر کافران باشد ایشانرا آن روز چنان آید چون پنجاه هزار سال و این روایت از آن است از ابن عباس رضی الله عنهما ما مر مومنان چنان باشد که پیغامبر علیه السلم گوید آن بر مومنان چنان سبک کرداند که مقدار آن بود که او نماز بسر دارند اندر دنیا

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ

صبر کن صبری نیکوی یعنی جزع ایشانرا همی بینند یعنی عذاب را

بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا يَوْمَ

دور و ما همی بینیم آنرا نزدیک بود از بهر آنک هرچ خواهد بود نزدیک باشد آن روز

تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ

آسمان چون دُردی زیت باشد و گفته اند چون مس گداخته از تفیران و باشد



الجبال كالعهن

ولا يسئل حميم حميما يبصرونهم

و نپرسند خویشان خویش را

يود المجرم لو يفتدى من عذاب

تمنی کند مجرم که باز کند از عذاب آن

يومئذ ببنيه وصاحبته واخيه ٢٠

روز پسران خویش و زن خویش و برادر خویش

وفصيلته التى تؤويه ومن فى الارض

جميعا ثم ينجيه كلا

انها لظى نزاعة للشوى

تدعوا من ادبر وتولى

وجمع فاوعى

ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه

الشر جزوعا واذا مسه الخير منوعا

الا المصلين الذين

هم على صلاتهم دائمون

كه ایشان بر نماز خویش دایم باشند

یعنی اندر نماز باشند و بچیزی دیگر التفات نکنند و نماز بشرط خویش بجای آرند

والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل

والکسانی که اندر اموال ایشان حقی بود معلوم سایل را

والمحروم والذین یصدقون بیوم الدین

و آنکه محروم بود والکسانی که تصدیق کنند روز قیامت

والذین هم من عذاب ربهم مشفقون

والکسانی که ایشان از عذاب خدای خویش ترسیان باشند

ان عذاب ربهم غیر مامون والذین هم

وخود عذاب خدای ایشان نیست از او ایمنی والکسانی که ایشان

لفروجهم حافظون الا على ازواجهم

فرجهای خویش نگاه دارند مگر بر زنان خویش

او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین

و یا بر کنیزکان خویش که ایشان نه ملوم باشند

فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون

هر که جوید جز از آن ایشان آنند که از حد شرع همی بگذرند

والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون

والکسانی که ایشان امانت خویش را و عهد خویش را مراعات کنند

والذین هم بشهاداتهم قائمون والذین هم

والکسانی که ایشان بگواهی خویش قایم اند والکسانی که ایشان

على صلاتهم یحافظون اولئك فی جنات

بر نماز ایشان حافظ اند ایشان باشند اندر بهشتهای

مکرمون فمال الذین کفروا قبلك

گرامی کرده چه بوده است آنکسانی را که کافر شدند و دایم از سوی تو

مهطعین عن الیمین وعن الشمال عزین

همی نگرند گردن کشیده چپ همی شوند از دست راست و از دست چپ گروه گروه

ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم

اطمع می دارد هر مردی از ایشان که فرود آرند او را اندر بهشت

ركوع



نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ

نعیم بشوند اندر بهشت کلا افریدیم ایشانرا از انچ می دانند انگاه ابتدا کرد و گفت

یعنی از آدم همه برابر اند از اصل انکسی که مستوجب بهشت کردد تقوی کردد

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا

سوکند یاد کنم بخدای مشرقها و مغربها که ما

لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ

قادریم بر آنکه بدل کنیم بهتری از ایشان و ما نه ایم

بِمَسْبُوقِينَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ

مسبوق بگذار ایشانرا تا خوض کنند و بازی کنند اندر دنیا تا

يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

انگاه فرا هم رسند تا آن روز که ایشانرا وعده می کنند و این منسوخست بایة قتال

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ

آن روز که بیرون آیند ایشانرا از گورها شتابان باشند چنانک گوی ایشان

إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ

که اندر پیش چشم ایشانست چون نشانی یا چیزی که بدیشان همی شتاوند

شتاوند این بود کی تیزتر و بازپسین باشد

و کردهی کنند نصب پای دام صیاد باشد که چون صید اندر افتد وی بدلم شتاود و آنرا از آن بگیرد

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ

ذلیل بود بصرهای ایشان بعذاب بپوشانیده دارند خواری آن بود

الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

آن روز که ایشانرا وعده کردندی یعنی قیامت

بدانک این سورت مکیست و ابیاتش بیست و هشت است اندر عدد کوفی و بیست و نه اندر عدد بصری و سی اندر عدد مدنی و کلماتش دویست و بیست و چهار است و حروفش نهصد و پنجاه و نه است و ابی بن کعب روایت کند از پیغامبر صلی الله علیه و علی آله و سلم که وی گفت هرک برخواند سوره نوح از آن مومنان باشد که دعاء نوح اندر وی رسد اولش

سورة نوح مكية وهي عشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

آغاز کردم بنام خدای یاد دار بر آفرینش خواهای روزی داد خواهای آمرزیدن

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ

ما فرستادیم نوح را بقوم وی که بترسان قوم خویش را

مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي

از پیش آنک که بایشان آید عذابی دردنماک گفت یا قوم من

لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ

شما را بیمِ ظاهر که بپرستید خدای را و بترسید از وی

وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ

و طاعت دارید مرا تا بیامرزد شما را از گناهان شما و تاخیر کند شما را

إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ

تا اجلی معلوم که اجل خدای انگاه که بیاید از او تاخیر نکند

لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي

اگر شما دانید گفت یا رب من خواندم قوم خویش را

لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا

شب و روز بیفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا

و من هرگاه که خواندم ایشان را تا بیامرزی ایشان کنند

أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ

انگشتها در گوشهای خویش و بپوشیدند [illegible] جامها خویش

وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي

تا نشنوند دعوت من و مصر گردند بر کفر و استکبار کنند استکبار کردنی انگاه من

دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ

خواندم ایشان را باوازی بلند انگاه من اشکارا کردم ایشان را و

أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ

بستر گفتم ایشان را سر گفتنی و گفتم امرزش خواهید از خدای خویش

یعنی [illegible] ایشان را دعوت کردم

إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ

که وی بود امرزگار تا فرو فرستد بر شما از آسمان بر شما

مِدْرَارًا

[illegible] عمر خطاب رضی الله عنه [illegible] استغفار [illegible] باران خواستم از خدای عز و جل

بارانی همچنین [illegible] باران فرو [illegible] از آسمان [illegible] استغفروا ربکم الآیه

وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ

و بیفزاید شما را بمال و پسران و بیافریند شما را

جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا

از بستانها و بیافریند شما را جویهای [illegible]

[illegible]

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا ۝ وَقَدْ

چه بوده است شما را که همی نترسید از عظمت خدای و همی نبینید عظمت وی و خود

خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ۝ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ

آفریده است شما را از سر حالی ای همی نبینید که چون آفریده است

یعنی نطفه آنگاه علقه

اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا ۝ وَجَعَلَ

خدای هفت آسمان طبق از زیر دیگر و آفریده است

الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ

ماه را اندر آسمانها نور وی و آفریده است آفتاب را

کرد می کشند یعنی اندر آسمان دنیا

سِرَاجًا ۝

و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید که آفتاب و ماهتاب روی ایشان از آن سوی آسمان بود رو

چراغی شان ایشان اندر آسمانها تاوان بود و قفاء ایشان سوی زمین بود

وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ۝ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ

و خدای برویانید از زمین رستنی آنگاه اعاده کند شما را

فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ۝ وَاللّٰهُ جَعَلَ

اندر زمین و بیرون آورد شما را بیرون آوردنی و خدای آفرید

لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا ۝ لِتَسْلُكُوا مِنْهَا

شما را زمین بساطی تا بروید از آن

سُبُلًا فِجَاجًا ۝ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي

راهها مختلف گفت نوح ای خدای ایشان عاصی گشتند مرا

وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا ۝

و متابعت کردند آنکس را که نفزود مال و فرزندان وی را مگر زیانکاری یعنی بهتر آزار

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ۝ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ

و مکر ساختند مکری سخت بزرگ و گفتند بمگذارید

آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا

خدایان خویش را و مگذارید ود را و نه سواع را و نه

يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۝ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا

یغوث و یعوق را و نسر را و خود گمراه کردند بسیاری را

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ۝

و مفزا ظالمان را مگر ضلالتی

و این نام شان است کبان عباس رضی الله عنهما گوید که نوح علیه السلام

تن آدم علیه السلم نگاه می داشت بر کوهی از جمله زمین هند و کافرانرا منع
کردی از آنک طواف کردندی گرد وی اندر شیطان ایشانرا گفت که ایشان
فخر می کنند بر شما و می گویند که ما ایم پسران آدم و شما فرزندان وی نیستید
هیچیز ندارید که بر چسبید و من نیز شمارا صورتی بسازم تا شما نیز
گردان می گردید و ایشانرا بر عبادت آن داشت بزین نامها که یاد
کردیم چون غرق طوفان افتاد آن بتانرا دفن کرد و همچنان بماند تا انکاه
شیطان انرا باز بیرون کرد از زیر آن مشرکان عرب را قضاعه
وَدّ را فرا گرفت و می پرستیدند واقدی گوید که وَدّ بر صورت مردی
بود و سواع بر صورت زنی و یغوث بر صورت شیری و یعوق بر صورت
اسپی و نسر بر صورت کرکسی و محمد کعب گوید وُد و سواع و یغوث
و یعوق و نسر پنج پسر بودند از عباد فرزندان آدم یکی از ایشان بمرد و
ایشان سخت اندوهگن شدند بسبب وی شیطان بیامد و گفت
من صورت کنم شمارا اندر قبله شما مثال وی چون فراوی نگرید یاد کرده
باشد از شما و برا گفتند نخواهیم که اندر محراب ما چیزی بود که ما فرا
آن نگریم دل مشغول شود گفت با خر مسجد صورت کنم گفتند آری ایشانرا
صورتی بکرد از وی و در جایی انگاه یکی دیگر بمرد صورت وی نیز
بکرد تا هر پنج بمردند و هر یکی را صورتی می کرد چون روزگار برآمد و
حال ایشان اندر دین شریعت متراجع گردید عبادت خدای عز و جل
بگذاشتند شیطان آمد و ایشانرا گفت چرا است که چیزی می پرستید
گفتند کرا پرستیم گفت اینک این خدایان شما اند و خدایان پدران شما نبینید
که اندر نماز گاه ایشان صورت کرده است فرا گرفتند و انرا می پرستیدند

و براهنبا از نیست بلد آسیه و برا گفت نه تو بهترین زنان عالمی و شوهر تو
خدای عالمیان است گفت نه اعوذ بالله من ذلک اگر انچ شما می گویی حقست
و برا گوی تا بوا باغی کند که آفتاب بر پیش آن بود و ماه از پس آن بود و ستارگان
گرد اگردان تا شنید فرعون بلد و مادر و برا گفت تا بیرون شوید و ویرا
بکشید میان آن بیخها تا و برا عذاب کند خدای عز و جل دری از بهشت
بگشاد تا آن فرعون همی کرد بر وی آسان شد چنانک یاد کردیم و کشند
اوتاد عباری است از ثبات ملک وی و عظیمی هیبت وی

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا
آنکسانی که طاغی گشته اند اندر شهرها و بسیار کردند اندر آن شهرها
الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ
فساد بریخت بر ایشان خدای تو تازیانه
عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ
عذاب یعنی هر روزی خود خدای تو همی بیند و همی شنود
و گفته اند بعضی آنست که مرجع خلق و بازگشت ایشان حکم و فرمان
وی است و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که بر جسر دوزخ هفت
جای بدارند بنده را اول مقام و برا از شهادة ان لا اله الا الله بپرسند اگر درست
جواب دهد و برا بگذارند تا مقام دیگر شود و برا از نماز بپرسند اگر جواب
تمام دهد و برا بگذارند تا مقام سوم شود و برا از زکوة بپرسند اگر جواب

تمام دهد ویرا بگذارند تا بمقام چهارم شود وویرا از روزه بپرسند
اگر خوانی تمام دهد ویرا بگذارند تا بمقام پنجم شود وویرا بپرسند از حج
اگر خوانی تمام دهد ویرا بگذارند تا بمقام ششم شود ویرا بپرسند از
عمره اگر خوانی تمام دهد ویرا بگذارند تا بمقام هفتم رسد ویرا بپرسند
از مظالم واگر خوانی تمام دهد واز مظالم بیرون آید والا گویند بنگرید
اگر ویرا تطوعی باشد اعمال وی بان تطوع تمام بکنید چون ازین همه
بردازند ببهشت رود و مقاتل گوید فرشتگان خدای عز وجل
برصراط باشند تا ایشان سهها آهنین بگدازند که کافر برصراط
گذر کند اینست که همی گوید ان ربک لبالمرصاد

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيهُ رَبُّهُ

اما مردم که ازموده گرداند خدای ویرا

فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي

بفراخی ونعمت ویرا گرامی کرداند گوید خدای من
وبدارد ویرا اندر نعمت

أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيهُ فَقَدَرَ

گرامی کرده است وشادی کند واما اگر ویرا ازموده گرداند خدای وتنگ کرداند
شکر نکند
ویرا بدرویشی

عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا

بروی روزی وی گوید خدای من مرا خوار کرد بدرویشی حقا که من و

وشکر نکند با انک ویرا داده باشند وتن درستی یعنی که ویرا مبتلا
بکرده ام نعمت از کرامت وی که کرامت واهانت من دنیا باشد بل
انرا که گرامی کنم بطاعت خویش گرامی کنم وانرا خوار کنم بمعصیت
خوار کنم انگاه گفت

بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ

بل انرا که خوار کنم بدان که اکرام نکنند یتیم را ونه فروانند

عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ

بر طعام مسکین وهمی خورند

التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا

یعنی برخ خویش وبرخ دیگران نیز همی خورند وگفته
میراث خوردن خوردن سخت اکل لم آن بود که هر چیزی
الما کنند هرچ بیشرا رند بخورند ونپرسند که حلالست یا حرام وآنان باشند
که ایشان زنان وکودکانرا میراث ندادندی ع

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

آنکه خبر داد که ایشان پشیمانی خورند بانج کرده باشند انگاه
ودوست همی دارند مال را دوستی از بسیاری سودشان ندارد پشیمانی

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا

حقا انگاه که بکوبند زمین را کوفتنی از پس کوفتنی
یعنی بکوبرانند زمین را بلرزانند از پس یکدیگر تا هرچ بر پشت وی است شکسته شود

وَجَاءَ رَبُّكَ حسن بصری گوید آمد فرمان و قضای خدای تو
وگفته اند بدید آمد قدرت خدای تو اما آمدن
امر و فرمان خدای تو ببین معنی انتقال خدای سبحانه وتعالی محال بود

وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

و فریشتگان صف صف باشند و بیارند آن روز دوزخ
بو سعید خدری گوید رضی الله عنه که چون فرو آمد وجیء یومئذ بجهنم لون
پیغامبر علیه السلم بگردید و متغیر گشت چنانک اندر روی وی بدانستند
و سخت اندک دیدند بر اصحاب وی گروهی آمدند نزدیک علی
رضی الله عنه وگفتند امروز چیزی دیدیم از پیغامبر علیه السلم که هرگز
آن ندیده ایم علی رضی الله عنه از پس پیغامبر علیه اندر آمد و ویرا اندر بر
گرفت و بوسه بر روی او می داد و می گفت ای بابای چیزی نو اد فتیبل این
امروز که تو از آن متغیر گشتی گفت جبرئیل آمد و این آیت بر من خواند کلا
اذا دکت الارض دکا دکا وجاء ربک والملک صفا صفا وجیء یومئذ
بجهنم علی رضی الله عنه گفت چون آرند دوزخ را گفت هفتاد هزار فرشته
ازامی کشند با هفتاد هزار مهار از آسمان سفر آید که ویرا بران بکذارند
همه اهل جمع را بسوزد آنگاه ویرا عرض کنم برا گوید تو ابا من چکار اجمل خدای
گوشت تو بر من حرام کرد است هیچ کس نماند که بانگ همی کند نفسی نفسی
و محمد همی گوید بار خدایا امتی امتی خدای عزوجل فرشتگان را گوید نه بسید
سر دمانرا که همی گویند نفسی نفسی
و محمد همی گوید امتی امتی

سوی جمشید و ابلیس برو اندر راه یافت مهمان برو زن همی فرو آمد وگفت کار من
نیکو کن که ترا آسمان می باید بردن و دل جمشید بدین حدیث غره شد بود
و خلق از بلاء او بستوه آمدند از بلاء رنج بت و همه خواستها و جهان بنام وی
گردانیدند و سپاه خلق جهان اندر بسوخت تا جهان سر تا سر بت
پرست گشتند و این رنج بت را سجده می کردند و جمشید بدان زندگانی
خویش غره شد بود تا هزار سال پادشاهی وی تمام شد پس پادشاهی
از گوشه مغرب پیدا آمد او را بیوراسب گفتندی و سپاه بسیار با خویشتن
بیاورد و بولایت جمشید اندر آمد و خلیفت جمشید را که بمغرب بود بشکست
و بیامد و همه ولایت جمشید بگرفت جمشید از و بگریخت و پنهان شد یک سال
پس بیوراسب الملک او را بگرفت اره بر سر نهاد و ویرا بدو نیم ببرید و همه
جهان از مشرق تا مغرب ویرا سجده کردند که خلیفتان جمشید ایشانرا
بجهان اندر افکنده بودند چون ولایت جمشید بگذشت خلیفتانرا آنجا که بودند
بکشتند و بیوراسب چون دانستند که کار جمشید سپری شد بگریختند و بر
خویشتن کم فتند و خلق ایشانرا باز نیافت و بت پرستیدن بدان خلق پیدا
شده بود و آن رنج بت که خلیفتان جمشید برده بودند بدست خلق بماند و
مردمان نام خلیفتان بر بتان نهادند پس خدای عزوجل نوح پیغامبر را علیه السلم
بسوی قوم بیوراسب فرستاد که از پس جمشید همه جهان او داشت چون نوح
پیغامبر علیه السلم بمیان ایشان بیرون آمد ایشانرا پند داد ایشان گفتند نوح
دیوانه است یکدیگر را گفتند لا تذرن آلهتکم تا آخر و قد اضلوا کثیرا و بروی
نیز راهی ننهادند و بت پرستیدن رها نکردند و چون مردی کودک داشتی
او را بیاوردی و از دور نوح را بدو نمودی و گفتی آن مرد دیوانه است و جادو

وخلق را بفریبد و از راه ببرد و اگر من بمیرم بنگر که فرمان وی نکنی و خویشتن را
از وی نگاه داری که ترا از راه نبرد و نوح علیه السلام هزار کم پنجاه
سال اندر میان ایشان بود هیچ خلق بدو بنگروید مگر چند تن و آن دو که
خدای عز و جل ویرا فرموده بود تا کشتی کرد و همه مرد و زن که بدو گرویده بودند آن بود
که با وی اندر کشتی بودند چنانک یاد کردیم

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ
و از خطاهای ایشان غرقه کردند ایشانرا پس اندر دوزخ کردند ایشانرا و نه

يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ۝ وضحاک گوید که خدای عز و جل چنان قضا
یافتند ایشانرا از دون خدای هیچ یاور کرده بود بر ایشان
اندر دنیا که غرقه همی شدندی از یک سوی و از دیگر سوی همی بسوختندی

قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ
و گفت نوح یا رب مگذار بر زمین از

الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ۝ إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا
کافران کسی تو اگر بگذاری ایشانرا بی راه کردانند

عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ۝
بندگان ترا و نه زایند مگر فاجر کافری

یعنی کفر آرد و فجور بسیار کند مقاتل گوید نوح علیه السلام از پس گفت هیچ
اندر اصلاب و ارحام بود از مومنان همه بیرون آمدند و زنان ایشان عقیم
گشته بود از پیش عذاب چهل سال و گویی گفتند هفتاد سال و خدای عز و جل
خبر داده بود نوح را علیه السلام که ایشان ایمان نیارند و نزایند مومنی انگاه
انگاه نوح بر ایشان دعا کرد و خدای عز و جل اجابت کرد و ایشانرا هلاک
کرد و اندر میان ایشان هیچ کودک و طفل نبود انگاه که عذاب اندر ایشان
رسید و تصدیق کند این را که آنچه خدای عز و جل همی گوید وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا
الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ الایه و از اطفال تکذیب نباشد و نام پدرش لمک بن متوشلخ بود
و نام مادرش سمحا

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
یا رب بیامرز مرا و پدر و مادر مرا

وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا (یعنی اندر مسجد من گفته اند) وَلِلْمُؤْمِنِينَ
و آنکسی را که اندر آید اندر خانه من مومن اندر سفینه من و مومنان

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ۝
و مومنات را همه کلی کوید و مفزای ظالمان را مگر هلاکی

و بدانک این سورة مکی است و آیاتش (یعنی از آن عدد) بیست و هشت است بی خلاف و کلماتش
دویست و هشتاد و حروفش نهصد و پنجاه و نه است و ابی بن کعب گوید رضی الله عنه
که مصطفی علیه السلام گفت هر که برخواند سوره الجن و برا بدهند بعدد هر جنی و شیطانی



که باور داشته باشد محمد را و یا تکذیب کرده باشد و بر او ثواب ازاد کردن بنده اولش

سورة الجن مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر او بس خواهای روزی دادن خواهای ابر زندن

قل أوحي إلي أنه استمع نفر من الجن

بگوی که وحی کردند من که بشنیدند جمال خبان بود گروهی از جن

فقالوا إنا سمعنا قرآنا عجبا

وگفتند ما شنیدیم قرآنی عجب — یعنی بدیع با سحر عادت مانند

يهدي إلى الرشد فآمنا به ولن نشرك

که راه نماید برشد ایمان آوردیم بدان و شرک نیاریم

بربنا أحدا وأنه تعالى جد ربنا ما اتخذ

بخدای خویش هیچ کسرا و خود بزرگ است عظمت خدای ما نگرفته است

صاحبة ولا ولدا وأنه كان يقول

هیچ زن و نه فرزند و خود همی گفتی کسی

سفيهنا على الله شططا وإنا ظننا أن

که از ما سفیه بودی بر خدای گفتاری از حد بیرون گذشته و ما پنداشتیم که

لن تقول الإنس والجن على الله كذبا

نگوید انس و جن بر خدای دروغی

یعنی پنداشتیم که ایشان راست همی گویند اما آنکه همی گویند که وی را زن و فرزند است

وأنه كان رجال من الإنس يعوذون

و خود مردانی از انس همی پناه کردند

برجال من الجن

بمردانی از جن

و آن آن بود که ایشان هرگاه که بشبی اندر وادی بودندی گفتندی نعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه

فزادوهم رهقا وأنهم ظنوا كما ظننتم

بیفزودند ایشانرا ... و خود ایشان پنداشتند چنانکه شما کافران پنداشتید

أن لن يبعث الله أحدا وأنا لمسنا السماء

که هرگز نینگیزد خدای هیچ کس را از پس مرگ و ما بسودیم آسمان

فوجدناها ملئت حرسا شديدا وشهبا

یافتیم آنرا پر کرده از پاسبانان سخت یعنی از ملائکه و ستاره‌گان

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن

وخود بودیم که همی نشستیم از آسمان نشستگاهها شنیدن هرکه

يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا وَأَنَّا

نیوشد اکنون بیابد خویشتن را ستاره رصدی بود که راه وی نگاه دارد وخود ما

لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ

ندانیم ای بدی خواسته باز کسانی که اندر زمین اند بدین احتراس ستارگان ویا

أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ

خواسته است باشان خدای راستی وخود از ما مصلحان اند

وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا

واز ما دون آنستند وما انواع مختلف

یعنی اندر دیانت برخی مسلمانان و برخی جهود و برخی ترسا و نوعها بودیم چون قددی

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ

وما دانستیم بیقین ما که خدای عاجز بنکنیم اندر زمین

وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ

وعاجز نکردانیم ویرا بگریختن از وی چون مارا جوید وچون ما شنیدیم دین مسلمانی و قرآن

آمَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا

ایمان آوردیم بوی وهرکه ایمان دارد بخدای خویش نترسد که نقصان کنند احسانات وی

وَلَا رَهَقًا وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ

ونه آنکه رسانند بوی وخود از ما مسلمانان اند واز ما جایران اند در داین بظلم

فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا

هرکه اسلام آرد ایشان قصد کرده باشند هدایتی واما

الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَن

جایران بودند دوزخ را هیمه واگر

لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم

استقامت کردندی بر طریقت زنان دادیمی ایشانرا

مَّاءً غَدَقًا

یعنی برایشان فراخ کردیمی چنانکه بر مسلمانان کرد آبی بسیار که فتوح بسیار برایشان بگشاد

لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ

تا ایشانرا فتنه بکردیم اندران تا امام خویش را بکشتند یعنی عثمن رضی الله عنه را

فتنه بکردیم ایشانرا اندران وکشته اند تا اختیار کنیم ایشانرا اندران وهرکه اعراض کند

عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ۱۸

از یاد کرد خدای فرو آورد ویرا اندر عذابی دشخوار

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ۱۸

وخود مسجدها خدایراست مخوانید با خدای کسی دیگر را

یعنی عابد مباشید سعید بن جبیر گوید که جنیان گفتند چه گونه اگر ما مسجدها ایم و با تو نماز کنیم دور با یستیم این ایت فرو امد که اندر مسجدها شرک مه آرید چنانک جهودان و نصاری اورد ند و حسن بصری گوید که بدین مساجد جمله روی زمین همی خواهد که همه زمین مسجد است مسلمانان را و گروهی گفته اند بدین اعضا همی خواهد که بدان سجود کنند جمع مسجد بفتح جیم و گروهی گفتند بدین نفس نماز همی خواهد و گروهی گفتند معنی ان که همی گوید فلا تدعوا مع الله احدا انست که اندر مسجد حدیث مکنید و انرا براه مگیرید و شغلهای خویش با مسجد میرید و جز از عبادت خدای عز و جل و ذکر وی اندر مسجد هیچ چیز مکنید

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا

وخود چون برخاست بنده خدای همی خواند ویرا خواستند یعنی بریان

يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ۱۹

که بر یکدیگر او فتند



یعنی محمد صلی الله علیه و علی اله و سلم و همی گفت لا اله الا الله سعید بن جبیر گوید که این از قول گروهی جنیان است که با قوم خویش شدند و خبر دادند ایشانرا از جرص مسلمانان بر قران و پیغامبر علیه صلی الله علیه و علی اله و سلم گفته اند این خبر است از صفت جن و انس که خواستند که حال وی باطل بکنند و یابی الله الا ان یتم نوره

قَالَ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا

گفت پیغمبر من همی خوانم خدای خویشرا و شریک نخواهم بوی هیچکس را

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ

بگوی که شمارا هیچ زیان نتوانم کردن و هیچ هدایت افزونم بگوی

إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ

خودمرا هرگز فریاد نرسد از خدای هیچکس و نیابیم از دون وی

وان آن بود که کفار مکه گفتند کاری عظیم اوردی با همه خلق دشمنی همی کنی

مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ

از بزنهار کرد تا ما توانگاه داریم واز همه بلاها زنهار دهیم تنوانیم از خدای خدای عز و جل این ایت فرو فرستاد

وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ

و از رسالتهای وی برسانم و هر که عاصی گردد خدایرا و رسول ویرا که



له نار جهنم خالدين فيها ابدا حتى اذا

وی را بود آتش دوزخ جاودان باشند اندر آن همیشه تا چون

راوا ما يوعدون فسيعلمون من اضعف

ببینند آنچ ایشان را وعده همی کنند زود بدانند که کیست ضعیف‌تر

ناصرا واقل عددا قل ان ادري اقريب

ناصر وی و عدد وی کمتر بگوی ندانم ای نزدیک است

ما توعدون ام يجعل له ربي امدا عالم

آنچ وعده همی کنند شما را یا بکند خدای من وی را مدتی داننده

الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا

غیب پس آگاه نکند بر غیب خود هیچکس را مگر

من ارتضى من رسول فانه يسلك من بين

که پسندیده است از رسولان وی که وی راه کند از پیش

يديه ومن خلفه رصدا

وی و از پس وی آن فرشتگانی که وی را نگاه دارند

مقاتل گوید هرگاه که خدای عز و جل رسولی فرستادی ابلیس بصورت جبرئیل بیامدی وی را ... خدای عز و جل چون رسول فرستادی فرشتگان بسیار را بفرستادی تا ورا نگاه داشتندی شیاطین را از وی ... چون شیطان اندر صورت فرشته بیامدی گفتندی این شیطانست از وی بپرهیز و چون فرشته بیامدی گفتندی رسول خدایست

ليعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم واحاط

تا بداند رسول که تبلیغ کردند فرشتگان پیغامهای خدای ایشان را

بما لديهم واحصى كل شيء عددا

آنچ نزدیک ایشانست و بدانسته است هر چیزی را عدد

بدانک این سورت مکی است ... تا آخر سورت ... اندر عدد کوفی ...

سورة المزمل مكية عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ

عایشه را رضی الله عنها پرسیدند که آن جامه چه بوده است گفت چادری بود بالا آن چادر ده رش ای آنکه تو جامه اندر خود پیچیدی نیمه آن بر من بود و نیمه آن بر پیغامبر علیه السلم و وی نماز می کرد نه خز بود و نه قز و نه ابریشم ولکن از پشم و موی بود اندر یک دیگر بافته سدی گوید معنیش آنست که می گوید ای خفته برخیز و نماز کن و عکرمه گوید این مزمل است بفتح میم و معنیش آنست که ای آنکسی که بر تو نهاده اند و اندر تو پوشیده اند این کارها را دفرمانها از بر خیر و حکما گفتند که وی را مزمل و مدثر آن وقت خواند که هنوز هیچ از رسالت تبلیغ نکرده بود و وی را فرمود تا نماز شب کند آنگاه اندر ایشان کرد و گفت

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ

بر خیز بشب مگر اندکی نیمه آن و یا بکاهان

مِنْهُ قَلِيلًا ۝ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ

و یا مختر کرد میان این منزلتها که یاد کردیم

از آن اندکی یا مقدار سیکی بفزای مقدار دو برخ و چون این آیت فرو آمد پیغامبر علیه السلم نماز می کرد و اصحاب وی همچنان نماز می کردند و بودی که یکی از ایشان ندانستی که سیکی یا دو برخ یا نیمه از شب کی بود و همه شب نماز کردی از بیم آنکه فرمان خدای عز و جل اندر وی اندک کرد تا آنگاه که پایها ایشان بیاماسید و لونهار ایشان متغیر گردید خدای عز و جل رحمت کرد و از ایشان تخفیف کرد و آنرا منسوخ گردانید بآنکه علم ان سیکون منکم مرضی

و بیان آنکه اول سورت فرو آمد تا آخر سورت سالی برآمد چنین گوید ابن عباس رضی الله عنهما و سعید بن جبیر گوید ده سال و مقاتل گوید که این بمکه بود پیش از آنکه پنج نماز واجب شد چون پنج نماز واجب شد آن منسوخ کردند و عایشه رضی الله عنها گوید که پیغامبر علیه السلم حصیری فرو کردی تا وی بر آن نماز شب کردی چون مردمان بدانستند فراهم آمدند چون پیغامبر علیه السلم آن دید بترسید که آن بر ایشان واجب بکنند و ایشان تنحنح می کردندی تا باز بیرون شود پیغامبر علیه السلم بیرون شد و گفت اف چنین تکلف کنید که طاقت آن دارید که خدای عز و جل از ثواب دادن ملالت نگیرد و لکن شما از کار کردن ملال گیرید و بهترین کارها دایم تر است اگرچه اندک بود خدای عز و جل فرو فرستید یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا و آن بر ایشان واجب بکرد تا بودی که یکی از ایشان رسنی فرو آویختی و دست اندر آن زدی تا آن نماز بپای می داشتی چون خدای تعالی آن رنج ایشان دید و آن مجاهدت ایشان دید اندر جستن وی آن از ایشان برداشت و فرو فرستید ان ربک یعلم انک تقوم و تطوع کردند پس از آنکه فریضه بود و وی را فرمود تا اندر آن نماز قرآن خواند

وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا

ابن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغامبر علیه السلم گفت ... و تفضل کن قرآن را اندر حال خواندن از یکدیگر گشاده خوانی یکایک حرف خداوند قرآن را گویند روز قیامت برخوان و بر رو و بر تیل خوان چنانک اندر دنیا همی خواندی که منزل تو نزدیک آخر

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

و گفتند که گرانست بپای داشتن احکام و حدود

ما وحی کنیم بتو قرآن که گران است آن قرآن و هر چند

سبك است بر زفان و گفته اند گرانست بر منافقان و سبك است بر مومنان
و گفته اند بران معنی است كه هر گاه كه بر پیغامبر علیه السلم وحی آمدی خوی
ازوی بگشادی و گوحه شبر دروزی بودی و اینست معنی ثقل الاثبات وحی

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا

و خدای بداند از ساعتهای شب آن سخت باشد یعنی قوی تر باشد اندر كفتار یعنی اندر عبادت كردن و صواب تر باشد اندر دل و سمع و بصر و زفان
و اكر وطا خوانی معنیش آنست كه سخت تر بود بر مصلی از
برخاستن عایشه را رضی الله عنها پرسیدند كه آنكس كه از اول شب قیام كند
آن ناشئة اللیل باشد گفت نه كه ناشئة اللیل آن بود كه از پس خواب برخیزد
و علی بن الحسین رضی الله عنهما نماز كردی میان مغرب و عشا و گفتی این است
ناشئة اللیل ابن عباس رضی الله عنهما گوید نماز ایشان اول شب بودی
و از بهر آن گفت انرا اشد وطا یعنی آن اولیتر كه طاقت آن دارند از بهر آنك
آنكس كه بخفت نداند كه كی از خواب اندر آید

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَاذْكُرِ

و خود ترا است اندر روز فراغتی دراز شغل و یاد كن

اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ

خدای خویش را بتعظیم و توحید و خالص و برا خالص شدنی و منقطع گردانی از عبادت وی اوست خدای

الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ

مشرق و مغرب نیست هیچ خدای مگر وی و یرا تو گیل كیر

وَكِيلًا وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا

وكیلی یعنی كارها خویش با وی گذار تا وی آن ترا كفایة كند و صبر كن بر انچ

يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

می گویند و ببر از ایشان بریدنی نیكو و این منسوخست بایة قتال

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ

و بگذار مرا با از كسانی كه تكذیب می كنند خداوندان تنعم

وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا

و مهلت ده ایشانرا اندكی و این اندر مهتران قریش فرو آمد و خود نزدیك ما است بندها بزرگ تا بندهاء بزرگ
زیادتی باشد بر عقوبت ایشان هر چند كی آن هم تواند كردنش

وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا

و آتشی بزرگ و طعامی كه اندر گلو گیرد نه فرو شود و نه بر آید یعنی زقوم و غسلین و ضریع و عذابی

أَلِيمًا يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ

سخت دردگین آن روز كه بجنبد زمین و كوهها و گردید

الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا إِنَّا أَرْسَلْنَا

كوهها ریگی ریزان بوشما چنانك

إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا

بشما رسولی گواه بر شما چنانك

أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ

ما فرستادیم بفرعون رسولی عاصی شد فرعون

الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا فَكَيْفَ

رسول را فراگرفتیم ویرا فراگرفتنی سخت وچون

تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ

پرهیزند اگر کافر شوید از عذاب روزی که کودکانرا پیر کند

شِيبًا

وآن آنگاه بود که آدم را گویند بفرست دوزخ از فرزندان خویشتن وستدی کنند که ایشان که باشند پیر کردنی گفت اولاد الزنا وگفته اولاد مشرکانرا همی گوید

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا

واسمان بشکافد آن بود وعده وی قضا بود رانك

إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ

واین آنچه که یاد کردیم پندنامست هرکه خواهد فراگیرد بخدای خویش

ع

سَبِيلًا إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ

راهی بنماز وطاعت وخود خدای تو داند که تو برخیزی نزدیکتر

مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ

از دو برخ شب ونیمه آن وسیکی آن وگروهی

مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ

از آنك با تواند وخدای تقدیر کند شب

وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

وروز را دانست که طاقت ندارند شما بر توبه داد بر شما

فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ

هیچکو بید صد آیت

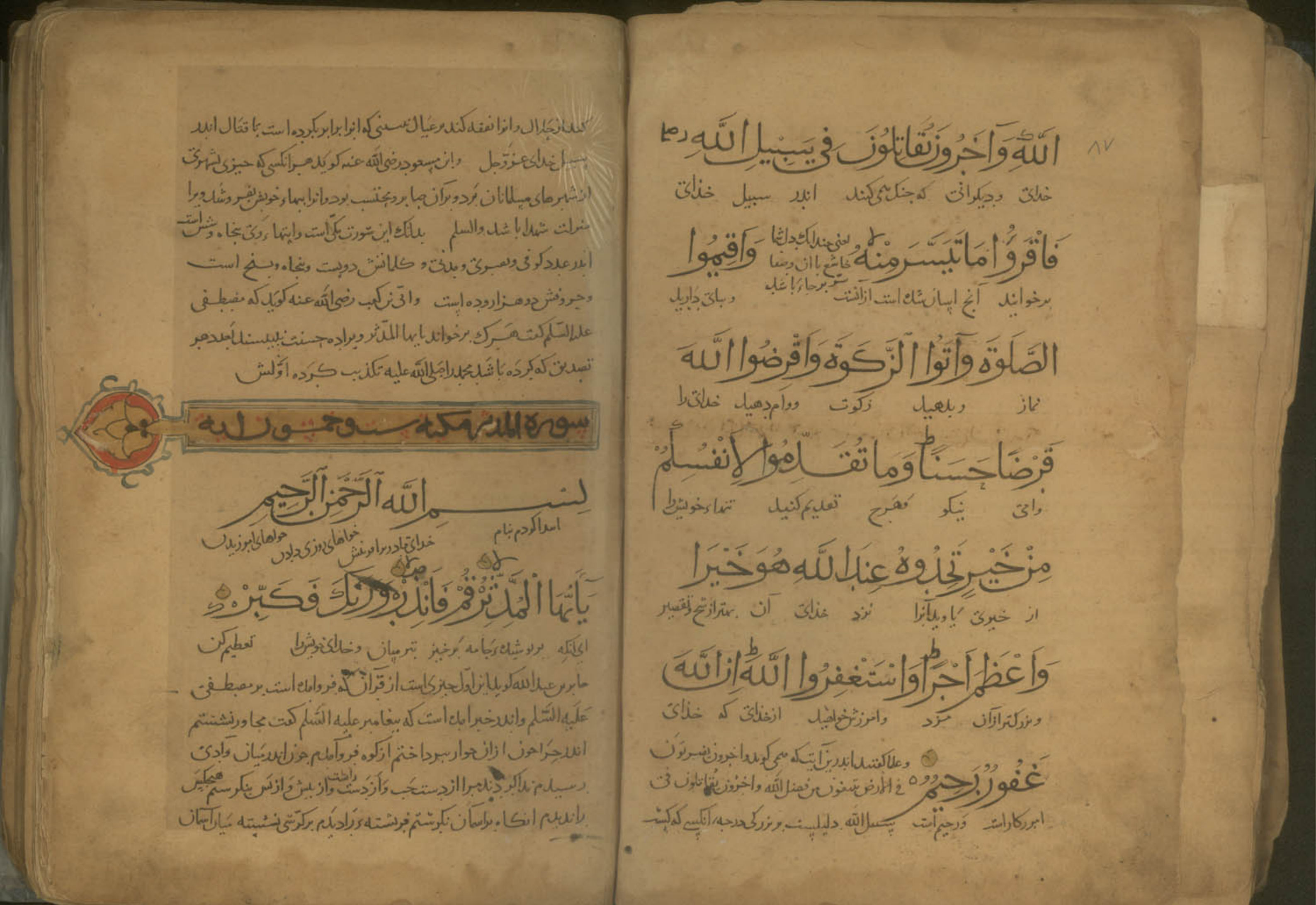
برخوانید آنچه آسان تر بود از قرآن وبعید گوید پنجاه آیت

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ

دانست که باشند از شما بیماران وگروهانی

يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ

که میروند اندر زمین می جویند از فضل



اللّٰهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

خدای و دیگرانی که جنگ می‌کنند اندر سبیل خدای

فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا

برخوانید آنچ آسان شد است از آن [illegible] و بپای دارید

الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا اللّٰهَ

نماز و بدهید زکوت و وام دهید خدای را

قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ

وامی نیکو [illegible] و آنچ [illegible] تن‌های خویش را

مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرًا

از خیری بیابید آن را نزد خدای آن [illegible]

وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ

و بزرگ‌تر [illegible] مزد و آمرزش خواهید از خدای که خدای

غَفُورٌ رَحِيمٌ

آمرزگار است و رحیم است

سورة المدثر مكية ست وخمسون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ

ای آنکه بر خویشتن جامه برپیچید برخیز بترسان و خدای خویش را تعظیم کن

وزمین همی از آن جه دل من شد اعلم تا بسنر دیک خدیجه و گفتم مرا بپوشید

جامه و بپوشیدند آب سرد خدای عز و جل فرو فرستید یا ایها المدثر

وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

ابن عباس رضی الله عنهما گوید یعنی از اپوش و توبا آن عذر و معصیت کنی و گروهی گفتند ثیاب انجا یعنی

وجامه خویش پاک کن تن است و گروهی گفتند معنی دل است یعنی دل خویش

پاک کن از هوح جز از خدای است و گروهی گفتند ثیاب معنی اهل است یعنی ایشانرا

صیانت کن از هوح نشاید و طاوس گوید معنی اثر آنست که جامه خویش کوتاه بکن

تا از گرد راه دور تر باشی و گروهی گفتند خوی نیکو کن و دوستی دنیا از دل پاک کن

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ

یعنی از چیزی که عذاب واجب کند و گروهی گفتند بتانرا

و عذاب را هجرت کن هجرت کن و گفتند خویش سوکن که دوستی دنیا سر همه خطاها است

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ

و گروهی گفتند چیزی بکسی ما در آن که

ترا بیشتر از آن باز دهد و این خطاب

رسول صلی الله علیه و علی آله و سلم خاص

منت بر منه از بهر استکبار

بود و گروهی گفتند منت بر منه بطاعت که همی کنی که انگاه آن بسیار

گرد بنزدیک و فرح کنی

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ فَإِذَا

اندر حسب نعمتهاء ما تو اندکشت

و خدایرا صبر کن بر آنچ ترا فرموده است و از ابر و نواهی

و خنک کردن با جهد و جهد

نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ

اندر دمند اندر صور خود آن روز روزی بود دشخوار

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ذَرْنِي وَمَنْ

بر کافران نه آسان بگذار مرا با آنکسی

خَلَقْتُ وَحِيدًا

و این اندر ولید بن المغیره المخزومی فرود آمد است که وی اندر قوم وحید خوانندی

که افرید وی را

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا

مَمْدُودًا

و دادم وی را مالی

مجاهد گوید مالا ممدودا هزار دینار بود و قتاده گوید چهار هزار دینار

بود و سفین ثوری گوید هزار هزار دینار بود و گفته

بسیار

اند مال وی زمین بود ابن عباس رضی الله عنهما گوید هزار

مثقال سیم داشت مقابل گوید

وَبَنِينَ شُهُودًا

سعید بن جبیر گوید سیزده بودند

و بوستانی بود بطایف

و گفته اند ده و گفته اند هفت

میوه آن بریده نگردیدی

و فرزندان که غایب نشود حاضر باشی اندر

اندر تابستان و زمستان

ولید بن الولید و خالد بن الولید

و عماره بن الولید و هشام بن الولید والعاص بن الولید و قیس بن الولید و عبد الشمس بن الولید

ازیشان سه مسلمان گشتند خالد و هشام و عماره و گفتند جز این نیز و اهل مال و نعمت وی اندر نقصان افتاد

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ

و بسط کردم وی را عیشی نیکو انگاه ایدهمی دارد که

أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا

بیفزایم وی را اندر آن نی که خود وی را بود آیات ما معاند بود

سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

جادوی که آنرا حکایت کنند نیست این مگر قول بشر

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ

فرو آرم وی را اندر توش آتش دوزخ و چه آگاه کند که چیست سقر

موسی علیه السلام خدایرا جل جلاله گفت ای عبادک افقر تعالی صاحب سقر

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ

و هرگز هیچ دوزخ تمام الا فقرتیب قتل

نگذارد دوزخیان هیچ از ایشان انرا هلاک کند

و نه گذارد هیچ از ایشان انگاه که ایشانرا اعادت کند

بگرداند سیاه کند پوست مردمان یعنی اشان را

و گفته اند ایشانرا الایح و ظاهر است آن یعنی عیان چنانکه گفت و برزت الجحیم للغاوین

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

و را بود که نوزده صنف همی

و بر دوزخ بود نوزده موکل از خازنان همی خواهند با نوزده نقیب

همی خواهند یا نوزده فرشته همی خواهند و بیشتر مفسران بر آنند که نوزده

فرشته همی خواهند و چون روا بود که یک فرشته بر سو بنهاد همه خلق

بکند چون ملک الموت که همه خلق را جان بر دارد چرا روا نباشد که نوزده فرشته

موکل باشند بر عذاب همه خلق و اند خبر آمده است که پیغامبر علیه السلام

گفت اند صفت خازنان دوزخ که چشم ایشان همچنان باشد چون برق و دندانها

و سلسبیل آن بود که منقاد بود هر جا که خواهند آنرا همی برند و مجاهد

گوید سلسبیل آن بود که تیز رو بود مقاتل بن حیان گوید که آنرا سلسبیل

از بهر آن گویند که اندر منزلها ایشان همی رود و از زیر عرش برگشت

و شراب اهل بهشت بسر دبود چون کافور و لونش به بوی مشک و طعم زنجبیل

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ

و همی گردد بر ایشان خادمانی مخلد

إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا وَإِذَا

چون بینی ایشانرا پنداری ایشانرا که مروارید اند پراکنده و چون

رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا

بینی انجا بینی نعمتی و ملکی بزرگ

چنانکه یاد کردیم که کمترین منزلتی آن باشد که اندکی هزار ساله راه بتواند

دیدن اندر مملکت خویش و دل و اخوان همی بینند و گفته اند معنی ملکا کبیرا آنست

که انرا زوال نبود و گفته اند فرشتگان بر ایشان سلام همی کنند و زیارت ایشان همی کنند

عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ

از بالا ایشان بود جامهای سندس سبز

وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ

و استبرق و حلیه کنند ایشانرا سوارها از سیم و دهند ایشانرا

سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا و از پیغامبر علیه السلام خبر آمده است که صعود کوهی است اندر دوزخ
و تکلیف کنم ویرا بسختی از عذاب که یکی از اهل دوزخ هفتاد خریف
دغ می کشند تا بر سر آن رسد هر گاه که دست بر وی نهد دست بگدازد
و هر گاه که دست از آنجا برگیرد دستش باجای شود و همچنان
پایش و چون بر سر آن رسد بیوفتد و باز بر آید

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ و این آن بود که چون خدای عزّ و جل فرو فرستید بر پیغامبر علیه السلام حم
که وی اندیشید کرد و اندر دین خود تقدیر کرد تنزیل الکتاب من الله العزیز
العلیم تا آنجا که گفت الیه المصیر پیغامبر علیه السلام برخاست اندر مسجد شد و آن
همی خواند و ولید بن المغیره بوی نزدیک بود و آن همی شنود چون پیغامبر علیه السلام بدانست
که وی همی شنود دیگر باره این اعادت کرد ولید بن المغیره رفت بمجلس مخزوم و گفت
خدای که من شنیدم از محمد اکنون سخنی که آن نه سخن جن است و نه سخن انس
و آنرا حلاوتی و طراوتی است و آن هر روز بلندتر باشد و هیچیز از وی
بلندتر نشود انگاه رفت تا بسرای خویش قریشیان گفتند ولید بن المغیره
صابی گشت و اگر وی صابی گردد همه قریش صابی گردند و ویرا بخانه ر
قریش خواندندی بوجهل گفت من شما را کفایت کنم و آمد بنزدیک ولید بنشست
اندوهگن ولید ویرا گفت چه بوده است ترا که اندوهگن همی باشی گفت چرا اندوهگن
نباشم که مردمان قریش همی گویند که تو سخن محمد را تزیین کرده و تو بنزدیک
ابن ابی کبشه و ابن ابی قحافه همی شوی تا از فضل طعام ایشان یاری ولید خشم گرفت
و گفت مردمان قریش ندانند که مال من از آن ایشان همگنان بیشتر و فرزندان من از فرزندان

ایشان بیشتر و محمد و اصحاب وی طعام سیر کی خورند تا ایشانرا فضلی
بود که بدیگر کس رسد انگاه برخاست با ابوجهل و آمد بمجلس قوم خویش
و گفت چه گویید محمد دیوانه است هرگز دیدی که وی دیوانه گشت گفتند نه گفت
چه گویید وی کاهن است هرگز دیدی که وی کاهنت کرد گفتند نه
گفت شاعر است و هرگز دیدی که وی شعر گفت گفتند نه گفت چه گویید
وی کذابست و هرگز دروغی بر وی بیاموزید گفتند نه و ویرا امین
خواندندی پیش پیغامبری از راستی که سخن وی بود مردمان قریش گفتند ولید
راس حیلت وی اندیشه کرد انگاه بنگرست و روی فراهم کشید و گفت
نیست وی مگر جادوی و نه بینید که وی جدایی همی افکند میان زن و شوهر
و پدر و فرزند و وی جادوی است و آنکه همی گوید جادوی است خدای
عزّ و جل اندر صفت وی فرو فرستید انه فکر و قدر او بیندیشید اندر
حال محمد و تقدیر کرد اندر تن خویش تا چه تواند گفت

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ و این دا بو طریق انکار و توبیخ
لعنت باد بر وی چون تقدیر کرد همی گوید

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ
انگاه لعنت باد بر وی چون تقدیر کرد انگاه بنگرست انگاه روی فراهم کشید
و روی ترش کرد

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا
انگاه برگردید و استکبار کرد و گفت نیست این که محمد همی خواند

الا

رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ۝ یعنی پاک خلاف خمر وگفته معنیز آن باشد که شراب
خدای ایشان شرابی طهور بهشت بوی نجس نگردد
بل بعرقی بیرون آید از تن ایشان و بوی آن بوی مشک و گفته اند بردی از اهل
بهشت خندان خورد که صبر بر داز اهل دنیا و شتران و چون بسیار خورده باشد
و پراشرابی طهور یعنی مطهر تا پاک کند شکم وی را از هرچ خورده باشد و آنرا
عرقی کرداند که بوی وی بوی مشک بود و گفته اند شرابی بود طهور ایشانرا
تطهیر کنند از گناهان و از دوستی هرچ جز خدای است

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ
این بود شمارا جزا و بود

سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ۝ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
سعی شما مشکور کما فرو فرستادیم بر تو

الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ۝ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا
قرآن فرو فرستیدنی صبر کن حکم خدای خویش را و

تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ۝ یعنی ابوجهل آنگاه که خدای عزوجل وی را فرمود
طاعت مدار از ایشان بزه مندی را و ناسپاسی را که نماز کند ابوجهل گفت
اگر من وی را بینم که نماز کند پای بر گردن وی نهم و عتبه بن ربیعه گفت اگر تو این از بهر زن میکنی

هیچ کس را نیست دختری نیکوتر از دختران من من دختر خویش ترا دهم و کاوین نخواهم
تو از این کار باز کرد و ولید بن المغیره گفت اگر این از بهر مال میکنی از این باز کرد
تا من ترا چندانی مال بدهم که خشنود کردی خدای عزوجل گفت ولا تطع منهم
آثما او کفورا آثما یعنی عتبه بن ربیعه ولا کفورا یعنی ولید بن المغیره و او انجا بمعنی واو است

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ وَمِنَ
و یاد کن نام خدای تو بامداد و شبانگاه و از

اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ۝
شب وی را سجود کن یعنی نماز کن و تسبیح کن شبی دراز بتطوع

إِنَّ هَٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ
و چون ایشان دوست میدارند دنیا و میگذارند باز پس ایشان

يَوْمًا ثَقِيلًا ۝ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ
یعنی از پیش ایشان چنانک گفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی قدامهم
روزی دشوار یعنی روز قیامت ما آفریدیم ایشانرا

وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا
و سخت آفریدیم خلقت ایشانرا و چون خواهیم بدل کنیم

أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ۝ إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ
امثال ایشان را همچو ایشان بدل کردنی این یادکردنی است هرکه خواهد



اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۝ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ
فرا گیرد فرا طاعت خدای راهی و نخواهند مگر آنکه

يَشَاءَ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ والوصل اوجه
خدای خواهد که خدای علیم است و حکیم

و این دلیلست بر آنک خواست ما بخواست خدای باشد و خواست ما مثبت
وی باشد بر آن صفت که باشد بخلاف آنک معتزلیان و رافضیان گویند

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ ۚ
که ما بسیار چیز خواهیم که خدای نخواهد فرو آرد آنرا که خواهد اندر رحمت خویش

وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝
و ظالمان را باز نهاده است ایشانرا عذابی دردناکی

سورة المرسلات مكية خمسون آية

بدانک این سورت مکی است و انتها این سورت پنجاه آیت بی خلاف و کلماتش صد و هشتاد
و یک و حروفش هشتصد و شانزده است و ابی کعب رضی الله عنه روایت کند
از مصطفی علیه السلام که وی گفت که هرکه سورة المرسلات برخواند نبیسند که وی از
مشرکان نیست ابن مسعود رضی الله عنه گوید که سورة المرسلات فرو آمد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
ابتدا کردم بنام خدای قادر بر افزونی خداوندی روزی دهنده خداوندی آمرزنده

تا آنگاه که خدای عزوجل نوح را علیه السلام بفرستاد است تا ایشانرا بعبادت
خدای عزوجل خواند گفتند لا تذرن آلهتکم و گروهی از علما گفتند که اصل بت پرستیدن
از جمشید خاست جمشید پادشاهی بود نیکو و در زمانه او هیچ خلق نبود نیکو
روی تر از وی و او سیران و پرا جمشید خواندند که جم بزبان اعرابی روشنا بود
و شید آفتاب بود و پادشاهی همه جهان از مشرق تا مغرب او داشت و هشتصد
سال از پادشاهی وی بگذشت که هرگز او را درد سر نبود و کس او را هنگ حرب
وی نکرد سر عجب او در خویشتن و گفت چون من کیست که بدین نیکوی ام و هشتصد سال
ملک این جهان برانم و هیچ کس بر من غلبه نکرد و همانا که من نه آدمی ام سر خویش
اندیشه کرد ابلیس بوی اندر راه یافت و خدای عزوجل هیچ نعمتی بر بنده نگرداند تا
وی بر خویشتن بنگرداند آن نعمت چنانک گفت خدای عزوجل لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم پس ابلیس یک روز وقت قیلوله بیامد و وی تنها بخانه
اندر خفته بود پردها فرو هشته و حاجبان و خلیفتان بر در بودند ابلیس بروزن
خانه فرو آمد بر شبه آدمی و بیش او بیستاد جمشید چون چشم باز کرد و را دید گفت
کیستی و بفرمان که اندر اینجا آمدی ابلیس گفت من آدمی نیستم و من فرشته ام و
مرا فرشتگان فرستادند از آسمان سوی تو تا ترا آگاه کنم که تو کیستی
جمشید گفت من کیستم ابلیس گفت تو خویشتن را همی نشناسی و تو خدای آسمان
و آن زمین و این همه خلق را تو آفریدی و تو خود با اول باسمان بودی و اکنون
هشتصد سالست تا بزمین آمدی و اکنون فرشتگان آسمان مرا فرستادند
تا ترا آگاه کنم تا کار خویش بسازی تا من ترا باسمان برم جمشید گفت
چه دلیل بر آنک من خدای ام ابلیس گفت اول دلیل اینست که تو مرا بتوانستی دیدن
و هیچ آدمی فرشته را نتواند دید و دیگر آنک هشتصد سال از پادشاهی تو بگذشت

هرگز هیچ خلق بر تو ظفر نیافت و دیگر آنک خلق جهان اندر نیکو تر از
تو نیست و بدین جهان هیچ خلق پادشاه تر از تو نیست جمشید گفت پس اکنون
چه باید کرد ابلیس گفت ترا فرودا بامداد خلق را گرد باید کرد و باید گفت که من
خداوند شما ام مرا سجده کنید و مرا پرستید هر که سجده کند و الا وی را با آتش
اندر افکن تا بسوزد جمشید دیگر روز آتشی بکرد بزرگ همه خلق را گرد کرد
و گفت من خدای شما ام هر که او را سجود کرد خاموش بود و اگر نه او را بسوخت
و همه خلق او را الخدای مقر آمدند و وی را همی پرستیدند پس پنج خلیفت را نام
زد کرد و هر خلیفتی را بر ناحیتی پادشاه کرد و این همه جهان از مشرق تا مغرب
میان پنج خلیفت بسپرد و پنج بت بتراشید راست بر مثال جمشید از سیم و از زر
و از مس و روی و آرزیز و هر یکی خلیفتی را داد ازین پنج خلیفت و ایشان را اشالها
بگفت که این پنج بت بر مثال جمشید است و جمشید خدای آسمان است هر که
این را سجده کند و الا وی را بسوزید و نام این خلیفتان یکی وَدّ و یکی سُواع و دیگر
یغوث و چهارم یعوق و پنجم نَسر پس این خلیفتان رفتند باطراف جهان
و همچنان بکردند که جمشید ایشان را فرموده بود و خلقان جهان بیشتران بتان را
سجده کردند و می پرستیدند و همچنان دویست سال این جهان بر جمشید بماند و آن
خلیفتان بمردند و گروهی از ایشان باز آمدند و نام این پنج خلیفت بر پنج
بت نهادند چنانک یاد کنیم با خبر قصه و نفرمودند تا آن جایگاه خلق بسوی
جمشید همی آمدندی و وی را الخدای همی داشتند و خواستی که بجهان بیرون
بیرون بودی وی را نصیب بیرون کردندی و بدین خلیفتان سپردندی
تا بسوی وی آوردندی و همه بندگان بنام او آزاد کردندی و همه قربان بر نام او
کشتندی و هر که طاقت داشتند از هر ناحیتی هر دو سالی جماعتی آمدندی

اکنون تا آنگاه باشند اندر دنیا یعنی آخر روز یا اوّل روز ای چنان
پدید آرید که اندکی بودید و اینها این سورت چهل و دو آیت اندر عدد
کوفی و مدنی و چهل و یک اندر عدد بصری و کلمات صد و بیست و سی و سه
و حروفش پانصد و سی و سه است و ابیّ بن کعب رضی الله عنه گوید که پیغامبر
علیه السلام گفت هر که بر خواند سورت عبس و تولّی روز قیامت همی آید روی وی ضاحک مستبشر

سورة عبس مكية ايتها ... بعون الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای بار در و افر بس خواهای روزی دادن خواهای ابر زیان

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ

ترش همی گشت باعسه بن روی فراهم کشید و اعراض کرد که آمد بنزدیک وی نابینا و سعه و با ابو جهل بن
هشام و با عباس بن عبد المطلب و با ابیه و امیه ابن خلف الجمحی و ایشان را باسلام همی خواند
عبد الله بن سریح بن مالک که وی را ام مکتوم خوانندی آمد و ندا همی کرد با پیغامبر
علیه السلام علّمنی مما علّمک الله مرا بیاموز از آنچ خدای ترا بیاموخته است و این سخن
تکرار همی کرد و ندانست که پیغامبر علیه السلام مشغول است بشغل آن گروه
سخن اعادت همی کرد تا آنگاه که کراهیت پدید آمد اندر روی مبارک پیغامبر
علیه السلام از آنک سخن وی بریده همی شد و اندیشید با خویشتن که این مهتران
قریش گویند که اتباع وی همه کوران و بندگان و فرومایه گانند آن
پیغامبر علیه السلام ازین بیندیشید و از وی اعراض کرد و بر آن قوم که با ایشان

سخن همی گفت اقبال کردی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی الله فیه و وی را گفتی هیچ
حاجت داری و وی را خلیفت کرد بر مدینه دو بار که بغزا شدی و انس بن
مالک رضی الله عنه گوید بدیدم وی را روز قادسیه جوشنی پوشیده و رایتی
سیاه بدست گرفته ابن زید گوید اگر رسول خدای عزّ و جلّ چیزی از وحی پنهان
کردی این پنهان کردی که عتاب بست با او

خدای تعالی ... فرستاد و از آن پس ... پیغامبر علیه السلام
... کردی

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ

و چه دانا کرد ترا که این است ترا مگر وی پاک گردی و یا پند پذیرد

فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ

و سود دارد وی را پند اما آنکسی که توانگر باشد

فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ

که تو تعرض وی کنی و گوش سخن وی داری و چه بود بر تو اگر ایمان نیارد بر تو آن بود که تبلیغ کنی

وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنتَ

و اما آنکسی که آید بتو شتابان و وی همی ترسد تو

عَنْهُ تَلَهَّىٰ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

از وی مشغول گردی بدیگری ازین ازین آن موعظتی است یعنی این سورت و گفته اند اسماء قرآن

فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ

هر که خواهد یاد کند آن را اندر صحیفهای گرامی
یعنی لوح محفوظ و گفته اند کتابهای پیغامبران چنانک گفت لفی الصحف الاولی

مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ

رفیع قدر نزد خدای عزّ و جلّ پاک کرده آن را از هر چ خلاف حق بود بدستهای رسولان یعنی فریشتگان

كِرَامٍ بَرَرَةٍ قُتِلَ الْإِنسَانُ

کسانی که با کرامت باشند نزد خدای فرو آید لعنت باد بر آن مردم مقاتل گوید که این آیت عتبه بن ابی لهب

مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِن نُّطْفَةٍ

چون کافر است بخدای جلّ جلاله و نعمتهای وی با آن همه نیکوی که با وی کرده لعنت
از چه آفریده است از آبی اندک

خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ

آفریده است و مقدار بکرده است وی را آنگاه سبیل وی آسان کرد از شکم مادر بیرون آمد آنگاه

أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ كَلَّا

بمیرانید وی را و وی را از بهر او گور کرد آنگاه چون خواهد زنده کند وی را از پس مرگ ... و برابا شباع را فرا وی را همی نبود
... اندیشند

لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ فَلْيَنظُرِ

و بر وی فریضه کرده است نگزارده است آنچ وی را فرموده اند بروی و انکار همی کند قیامت را فرا ...



الانسان الى طعامه

انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض

ما بریختیم آب را ریختنی یعنی باران انگاه بشکافتیم زمین را

شقا فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا

شکافتنی و برویانیدیم اندر زمین دانه و انگور

وزيتونا ونخلا وحدائق غلبا

و زیتون و خرما و بوستانهای

وفاكهة وابا متاعا لكم ولانعامكم

و میوه و چیزی که ستوران ... منفعت بود شمارا و چهارپایان شمارا

فاذا جاءت الصاخة يوم يفر المرء

و چون بیاید ... آن روز که بگریزد مردمان

من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه

از برادر خویش و مادر خویش و پدر خویش و زن خویش و پسران خویش

لكل امرئ منهم يومئذ شان يغنيه

هر مردی را از ایشان آن روز کاری باشد

وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة

رویهای آن روز درخشان بود خندان بود

مستبشرة ووجوه يومئذ عليها

شادان یعنی وجه مومنان و رویهای آن روز بر آن

غبرة ترهقها قترة

گرد ... تاریکی

اولئك هم الكفرة الفجرة

ایشان که چنین کنند ایشان کافران باشند و فاجران باشند



سورة كورت مكية تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا الشمس كورت

واذا النجوم انكدرت

واذا الجبال سيرت

واذا العشار عطلت

واذا الوحوش حشرت

واذا البحار سجرت

واذا النفوس زوجت

واذا الموءدة سئلت باي ذنب

قتلت واذا الصحف نشرت واذا

السماء كشطت واذا الجحيم

سعرت واذا الجنة ازلفت علمت

نفس ما احضرت فلا

اقسم بالخنس الجوار الكنس



وبشب بديد ايند وبروز نهان شوند وكفته اند [illegible]

[illegible]

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ

إِذَا تَنَفَّسَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ

خداوند قوتي نزد خداوند عرش مكين است

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

[illegible]

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ

[illegible]

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ

[illegible]

شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا

[illegible]

ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ

[illegible]

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ

[illegible]

يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

[illegible]

سورة الانفطار [illegible] تسع عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر آفرینش خواهای [illegible] خواهای ایزدیان

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ

انگاه که اسمان بشکافد وانگاه که ستارگان

انْتَثَرَتْ ۝ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝

فرو ریزد وانگاه که دریاها را که اندر یکدیگر گشایند

تا یکی دریا گردد و شود و خوش [illegible] یکدیگر بیامیزد

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ۝

وزیر و زبر کنند تا مردگان از گورها بیرون آیند و گنجها که اندر زمین است بر دهی زمین افکند وان از اشراط قیامت بود

تا مردگان از گورها بیرون آیند

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ۝ يَا أَيُّهَا

بداند تنی انچ تقدیم کرده باشد از طاعات و تاخیر کرده از ترک آن ای

الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ۝

پیغامبر علیه السلام این ایت بر خواندی گفتی

انسان چه غره کرد ترا خدای کریم جهل و نادانی وی ویرا

غره کرد و فضیل بن عیاض گوید این پردهای که خدای عز و جل بوی فرو گذاشته بود ویرا غره کرد و سری گوید [illegible] خدای ویرا غره کرد و گفته اند حلم خدای عز و جل ویرا غره کرد و گفته اند کرم خدای عز و جل ویرا غره کرد ابن مسعود رضی الله عنه گوید

هیچ کس نبود که نه خدای عز و جل با وی سخن گوید اندر قیامت گوید یا ابن آدم چه غره کرد ترا یا ابن آدم چه کردی اندر انچ دانستی یا ابن آدم چه جواب دادی رسولان مرا

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ۝ فِي أَيِّ

آنک بیافرید ترا و راست کرد خلقت ترا و معتدل کرد قامت ترا اندر آن

صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ۝

اندر شبه عمان یا اندر شبه خالان بزیادت و یا اندر صورتی که

صورتی که خواست ترکیب کرد ترا خواستی از آن صورتها که میان

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ

و آدم است و یا خواستی که اندر صورت ستوران و یا چیزی از وحوش چون خوک و سگ و خرس و انچ بدین ماند

بل تکذیب می کنید یعنی چنانست که شما همی انکار کنید

بِالدِّينِ ۝ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۝ كِرَامًا

قیامت و خود بر شما نگاهبانان اند با کرامت اند

كَاتِبِينَ ۝ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۝ إِنَّ الْأَبْرَارَ

کاتبان نزدیک خدای همی دانند انچ شما همی کنید و خود ابرار

لَفِي نَعِيمٍ ۝ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۝ يَصْلَوْنَهَا

اندر نعیم باشند و خود فاجران اندر جحیم باشند فرو آرند ایشان را



يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ وَمَا

اندر ان روز قیامت تا بیاوند تو شران وبناشد انرا از انجا غایب وجه

أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ

بیاگاهانید ترا که چیست روز قیامت بس چه بیاگاهانید است ترا که چیست روز

الدِّينِ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ

قیامت ان روز که نتواند تنی مر تنی را هیچ سود دارد و

الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یعنی فرمان انجا همه متعیان باطل شده باشد

ان روز

فرمان آن روز خدایرا باشد

بدانک این سورت مکی است وانتهاش سی و شش ایت بی خلاف و کلماتش

صد و نه ات و حروفش چهار صد و سی است و ابی بن کعب گفت که پیغمبر

علیه السلم گفت هر که سورة المطففین برخواند خدای عز و جل ویرا از رحیق مختوم دهد روز قیامت

سورة المطففين مكية ست و ثلثون ايه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر افزودن خواهان وی دوری دادن خواهان امر زیدان

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا

ویل بران کسانی که نقصان کنند اید انکسانی که چون فرا ستانند

کیل و وزن

عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ

از مردمان بکنند تمام فرا ستانند و علی انجا یعنی من است و چون کیل کنند ایشانرا

أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که پیغامبر علیه السلم اندر مدینه

آمد و عادت ایشان آن بود که اندر

یا وزن کنند چنانستان نقصان کنند

کیل و وزن تخلیط کردندی خدای تعالی فرو فرستاد این سورت از آن توبه کردند

و قرظی گوید که مصطفی علیه السلم ببازار شد و این سورت بر ایشان خواند و پیدا

گوید که انجا مردی بود نام وی ابو جهینه دو صاع داشتی یکی فرا ستدی و یکی

بدادی خدای عز و جل این ایت اندر شان وی فرو فرستاد ابن عباس رضی الله عنهما

گوید که پیغامبر علیه السلم گفت پنج چیز بپنج چیز بود هیچ گروه نقض عهد نکنند که نه

دشمن ایشانرا بر ایشان مسلط نکند و هیچ گروه حکم نکنند بخلاف کتاب خدای

عز و جل که نه درویشی ایشان ظاهر گردد و هیچ گروه فاحشه ظاهر نکردانند

که نه بیماری ایشان باز دارند و قحط بر ایشان مسلط کنند و هیچ گروه زکوة منع

نکنند که نه باران از ایشان باز دارند و اصمعی گوید که اعرابی گفت حاجت مجوی

بنزدیک کسی مروت وی اندر مکیال بود و یا اندر فانه ترازو

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ

ای نداند ایشان که ایشانرا برخواهند انگیخت

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ

روزی بزرگ را آن روز که خیزند مردم خدای

الْعَالَمِينَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ

خلقان را حقا که کتاب فاجران اندر سجین باشند

گفت مصطفی علیه السلم سجین زیر زمین هفتم باشد کعب الاحبار گوید که روح فاجر با سمان
برند و اسمان انرا قبول نکند و بزمین برند زمین آن را قبول نکند و بسجین برند و آن درختی است
سیاه اندر زیر هفتم زمین بر آن نبشته نام هر شیطانی و وهب گوید سلطان ابلیس
آنجا بود و کلبی گوید سنگی است سبز در زیر هفتم زمین و بو هریره گوید که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت الفلق جب فی جهنم الفلق چاهی است اندر دوزخ
سر پوشیده و سجین چاهی است اندر دوزخ سر گشاده

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ

یعنی چیست آن کتاب اندر سجین است آنگاه بیان کرد و گفت

و چه آگاه کرد ترا که چیست سجین

كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

کتابی است نبشته که محو کرده نشود ویل باد آن روز مکذبان را

آنگاه که ایشانرا خبر دهند بر آن و گفته اند مرقوم مختوم بود بلغت حمیر

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ

آنکسانی را که تکذیب کنند بروز قیامت و تکذیب نکند بدان

إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا

الا هر که ظالم باشد و فاجر چون برخوانند بروی آیتهای ما

قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ

گویند افسانهای پیشینگانست نه چنانست بل غلبه گرفته است

عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

بر دلهاء ایشان آنچ کسب همی کردند

بو هریره گوید چون بنده گناهی کند نقطه سیاه بر دل وی افتد چون توبه کند
از دل وی سترده شود و چون باز عاصی شود باز بیفزاید تا آنکه که دل وی جمله سیاه شود

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

حقا که ایشان از خدای خویش آن روز محجوب باشند

یعنی از رویت و نعمت و رحمت وی حسین بن الفضل گوید اندر دنیا محجوب
گشتند از توحید و معرفت وی و اندر آخرت محجوب گشتند از رویت و رحمت
وی و شافعی را رضی الله عنه پرسیدند از این آیت گفت بر کلوهی خشم کرد ایشانرا
محجوب کرد آید دانستیم که آن گروه که ز ایشان خشنود باشد ایشان وی را
ببینند و گفت خدای که اگر محمد بن ادریس بدانستی که وی خدای خویش را نبیند اندر معاد

اندر دنیا وی را نپرستیدی

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ

آنگاه ایشان آنکسانی باشند که تونش دوزخ باشند آنگاه گویند ایشانرا

إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ

با اهل خویش باز گردند شادی کنان و چون بینند ایشانرا

قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ

گویند ایشان بی راه اند و نه گماشته اند ایشانرا بر ایشان

حَافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ

نگاه داشتن امروز آنانک بگرویدند از کفار

يَضْحَكُونَ

همی خندیدند

چنانک کفار از ایشان همی خندیدند اندر دنیا و آن آن بود که در بهشت
را بگشایند و کافرانرا گویند اندر بهشت شوید چون نزدیکی آن برسند در ببندند
و مومنان از ایشان همی خندند

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ

بر تختها از در و یاقوت

بر تختها در دیبا و فوت تکیه زده همی نگرند نشسته همی

نگرند فرا ایشان تا ایشانرا چون عذاب کنند

هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

ای جزا داده اند کافرانرا بدانچ همی کردند

بدانکه این سورت مکی است و آیتهاش بیست و پنج است بی خلاف و کلماتش صد
و هشتاد است و حروفش چهارصد و سی است و ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کرد
از مصطفی صلی الله علیه وسلم که گفت هر که برخواند سورة انشقت خدای عز و جل
وی را از آن نگاه دارد که کتاب از پس پشت وی دهند

سورة انشقت مكية خمس و عشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای قادر و بخشاینده خواهان روزی دادن خواهان آمرزیدن

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا

آنگاه که آسمان بشکافد و بشنود فرمان خدای خویش طاعت

وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ

دارد و سزاوار باشد که و چون زمین کشاده کنند و بیفکند آنچ در وی است از کنجها مردگان بیرون کنند و برا الطاعت دارد و اندر معنا وی ابدا انداخت

مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

آنچ اندر آن و خالی گردد و بشنود فرمان خدای را و طاعت دارد

و او را چنین سزاوار باشد که گردد

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ

یا تو که مردی تو رنج بر کرده ای تا فرمان خدای



هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ

اینست آنکه شما بدان تکذیب می کردید

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ

حقا که کتاب مطیعان اندر علیین بود

و براء بن عازب رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت علیین اندر آسمان هفتم بود زیر عرش ابن عباس رضی الله عنهما گوید لوحی از زبرجد سبز آویخته است زیر عرش و اعمال مطیعان اندران نبشته کعب گوید این پایه عرش است از سوی راست مقاتل گوید ساق عرش است ضحاک گوید سدرة المنتهی و اهل معانی گفته اند آنرا علیین از بهر آن گفتند که علوی باشد از پس علوی و رفعتی از پس رفعتی

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ

یعنی از کتابها که آنجا باشد و علیین محل برنشستگان است چنانکه

و چه دانا کرد ترا که چیست علیون

سجین محل ابلیس و جنود ویست

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ

کتابی است مرقوم حاضر اند آنجا مقربان و مطیعان

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ

آنجا نیکان اندر نعمت باشند بر تختها می نگرند

بر آن کرامتها که خدای تعالی ایشانرا داده است و گفته اند بنظر و زایکی قهم

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ

بشناسی اندر رویهای ایشان روشنایی نعمت می دهند ایشانرا

مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ

از خمر صافی و مهر بر نهاده باشند بران مهر آن مسک

تا دست هیچ کس بدان نرسد مگر دست ابرار و گفته اند آخر طعم وی بوی مشک

وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ

و اندران بهشت تنافسی بود میان متنازعان

وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ

و آن شریف ترین شرابهاء اهل بهشت باشد از بالا رسانند اهل بهشت همی ابن مسعود

و مزاج آن از تسنیم بود گوید رضی الله عنه و آن خاص باشد مقربانرا

مزاج و مزاج جمله حمله اهل بهشت باشد

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الَّذِينَ

چشمه است که می خورند از آنجا مقربان و خود آنکسانی

أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ

که مشرک بودند آن کسانی که ایمان آورده بودند چون عمار و صهیب و بلال سمی خندیدند

چون ابو جهل و ولید بن مغیره استهزا همی کردند

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انقَلَبُوا

و چون بگذشتندی بایشان اشارت همی کردندی چشم و ابروی یکدیگر و چون بازگردندی

كدحا فملاقيه فاما من اوتي كتابه

قصد كرده ... بلى تو كوشنده ... اما آنكسى كه دهند ويرا كتاب وى
وسى جزا

بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا

بدست راست زود بود كه باوى شمار كنند شمارى آسان

وينقلب الى اهله مسرورا

عايشه رضى الله عنها كويد سنيدم از مصطفى
وباز كردد با اهل خويش شادمان عليه السلم كه وى كفت
هر كه باوى شمار كنند وبرا عذاب كنند كفتند يا رسول الله نه خداى همى كويد
فاما من اوتى كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا كفت آن عرض بود هر كه
باوى شمار باستقصا كنند وبرا عذاب كنند

واما من اوتي كتابه وراء ظهره فسوف

واما آنكسانى را كه كتاب وى دهند از پس پشت زود بود

يدعوا ثبورا ويصلى سعيرا انه كان

كه بانك همى خوانند ... [illegible] وبيايد ... [illegible] وى بود از اهل خويش

في اهله مسرورا انه ظن ان لن يحور بلى

اندر اهل خويش شادمان ... [illegible] وى بپنداشت كه باز نيايد ... خود

ان ربه كان به بصيرا فلا اقسم

خداى ... حال وى بصير است وسوكند ياد كنم

بالشفق والليل

... سرخى افق ... پس از فرو شدن آفتاب
بشفق عبد الله بن عباس رضى الله عنهما وبشب

وما وسق والقمر اذا اتسق لتركبن

وانچه ... [illegible] كرد آيد وبماه آنكاه كه راست خود برنشيند شما

طبقا عن طبق

يعنى اندر مواقف قيامت ... [illegible] يك بار
جهل ويك بار معرفت ويك بار حيوة ويك بار
حالى از پس حالى مرك ويك بار درويشى ويك بار توانكرى

فما لهم لا يؤمنون واذا قرئ عليهم القرآن

چه بوده است ايشانرا كه ايمان همى نيارند وچون برايشان خوانند قرآن

لا يسجدون

يعنى خضوع نكنند ... [illegible]
سجود نكنند سجود كرده است اندر اين سورت

سجده

بل الذين كفروا يكذبون والله اعلم

بل آنكسانى كه كافر شدند تكذيب كنند وخداى داناست



فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

بِمَا يُوعُونَ

و گفته اند بانچ جمع مي کنند از کارهاء نيکو و بد

بشارت ده ايشانرا بعذابي

الِيم

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

درد نماي مگر انکسانی که ايمان آوردند و کرده اند کارهاء شايسته را

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

ايشانراست مزدي ناکاسته و نا بريده

بدانك اين سورت مکي است و ابتداء اين سورت بيست و دو ايست بي خلاف و کلماتش صد و نه است و حروفش چهار صد و پنجاه است و ابي بن کعب رضي الله عنه گويد که پيغامبر عليه السلم گفت هر که برخواند والسماء ذات البروج خداي عز و جل بداده حسنات بنويسد بعدد هر جمعي و عرفه که بودست و باشد

سورة البروج مكية اثنان وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خداي نادر بر افروختن روزي دادن خواهان بخشاينده بر آمرزيدن خواهان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۝ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

سوگند همي ياد کند بآسمان که اندر وي برجها است چنانکه ياد کردم و بدان روز که موعود است يعني روز قيامت

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ

مصطفی عليه السلم گفت شاهد روز جمعه بود و مشهود روز عرفه که اندران

و شاهد و مشهود

ساعتي است که دعا هيچ بنده با آن ساعت موافق نيفتد که نه مستجاب باشد و ابن عباس رضي الله عنهما گويد که شاهد محمد است و مشهود روز قيامت يعني که محمد را عليه السلم گفت و جئنا بك علي هؤلاء شهيدا و چنانکه همي گويد انا ارسلناك شاهدا و قيامت گفت و ذلك يوم مشهود حاضر کردند فرشتگان آن روز هيچ کس بر من صلوات نه دهند که نه عرضه همي کنند صلوات وي بر من تا آنگاه که سر دارند گفتم يا رسول الله پس مرگ نيز گفت خداي عز و جل حرام بکرده است بر زمين اجساد انبيا نبي خداي عز و جل زنده باشند و بر او روزي همي دهند و گفته اند روز نحر باشد مجاهد گويد شاهد آدم است و مشهود قيامت و اُبي گويد از ابن عباس رضي الله عنهما که وي گفت شاهد خدايست عز و جل و مشهود روز قيامت و گفته اند شاهد فرشته راست که بر مردم گواهي دهد چنانک گفت کل نفس معها سائق و شهيد و مشهود قيامت و گفته شاهد عليست عليه السلم و مشهود است وي چنانک گفت و گفت عليهم شهيدا ما دمت فيهم و گفته اند شاهد محمد است عليه السلم و مشهود امت وي حسين فضل گويد شاهد اين امتست و مشهود امتان ديگر چنانک گفت قل اي شيء اکبر شهادة قل الله شهيد و گفته اند شاهد اعضا و بني آدم است و مشهود بني آدم چنانک گفت يوم تشهد عليهم السنتهم و گفته شاهد حجر الاسود است و مشهود حاج و گفته اند شاهد روز دوشنبه است و مشهود روز آدينه

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ

و آن آن بود صهيب رضي الله عنه روايت کند از مصطفی عليه السلم

لعنت کرده اند بر اصحاب اخدود را

کهونی کفت ملکی بود اندر روزکار پیشین و یرا جادویی بود چون پیر شد ملک را کفت
من پیر شدم غلامی نزدیک من فرست تا ویرا جادویی بیاموزم ملک غلامی
نزدیک وی فرستاد تا ویرا جادویی بیاموزد بر راه آن غلام راهبی بود آن
غلام نزدیک او بنشستی و سخن وی بشنیدی که سخن وی دوست داشتی
تا نزدیک ساحر شدی ویرا بزدی و چون نزدیک راهب آمدی سخن وی
بشنیدی چون با خانه خویش شدی ویرا بزدندی آن غلام گله کرد مر آن
راهب را راهب کفت چون از ساحر بترسی که ترا بزند بگوی که مرا اندر سرای
باز داشتند و چون از مردمان سرای بترسی بگوی که مرا ساحر باز داشت
پس روزی این غلام همی آمد ماری بزرگ بدر راه ایستاده بود و مردمان را همی نگذاشت
که بگذرند این غلام کفت امروز بیازمایم تا کار این راهب نزد خدای عز و جل
پسندیده است یا نه و این راهب فاضلتر است یا این جادو و سنگی برداشت
و کفت یا رب اگر کار این راهب دوستر است نزد تو از کار این جادو این مار را بکش
تا مردمان بگذرند و آن سنگ بینداخت و مار را بکشت و مردمان بگذشتند
آمد نزدیک راهب و ویرا خبر داد آن راهب کفت ای پسر تو امروز فاضلتری
از من که کار تو بدین جای رسید که همی بینم و لکن ترا مبتلا کنند اگر جیزی مبتلا شوی
نگر مرا دلالت نکنی و غلام چنان شد که اکمه و ابرص را درست همی کردی
و همه بیماریها را بجهان و ملک را ندیمی بود نابینا شده بود هدیها بسیار نزدیک
او آورد و کفت این ترا است اگر مرا شفا دهی کفت من هیچ کس را شفا ندهم شفا
خدای دهد اگر ایمان آری دعا کنم تا خدای تعالی ترا شفا دهد وی ایمان آورد
خدای تعالی ویرا شفا داد نزدیک ملک آمد و بنشست چنانک همی نشستی
از پیش ملک کفت چشم تو که باز کرد کفت خدای من کفت و ترا خدای است جز از من

کفت خدای تو و خدای من یکی است ملک ویرا فرا کرفت و عذاب همی کرد تا آنگاه که
ویرا دلالت کرد بر آن غلام آن غلام را بیاوردند ملک کفت ای پسر سحر تو اینجا
رسید که درست همی کنی اکمه را و ابرص را و چنین و چنین همی کنی کفت من هیچ کس را
شفا ندهم خدای شفا دهد ویرا فرا کرفت و عذاب همی کرد تا آن وقت که دلالت
کرد مر آن راهب را راهب را بیاوردند و کفتند از دین خویش باز کرد کفت باز نکردم
ملک کفت اره بیارید اره بیاوردند و بر میان سر وی نهادند و ویرا بدو نیم بشکافت
تا هر دو نیمه از وی سوا افتید و یک نیمه از آن سو و آنگاه غلام را بیاوردند و کفت
باز کرد از دین خویش و امتناع کرد ویرا فرا کروهی داد از اصحاب خویش و کفت
ویرا فلان کوه برید چون بسر کوه رسید و اگر از دین خویش باز کردد و الا ویرا
از آنجا بیفکنید ویرا بردند بدان کوه و کفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزید ایشان
همه از آنجا بیو فتیدند وی آمد تا نزدیک ملک کفت چه کردی با ایشان کفت
خدای مرا از شغل ایشان کفایت کرد ویرا فرا کروهی دیکر داد و کفت ویرا اندر کشتی
نشانید و اندر میان دریا برید اگر از دین خویش باز کردد و الا ویرا غرق کنید
کفت اللهم اکفنیهم بما شئت کشتی بر کردید و ایشان را غرق کرد و وی آمد
بسلامت تا نزدیک ملک آمد ملک کفت چه کردی با ایشان کفت خدای شغل ایشان
مرا کفایت کرد آنگاه کفت ملک را تو مرا نتوانی کشت تا آنکه که آنچه
که من ترا فرمایم کفت آن چیست کفت مردمان را جمع کنی و مرا بر درختی کنی و تیری
از کنانه من بر کشی و کوی بسم الله رب الغلام آنگاه آن تیر مرا اندازی
امیر چنان تیر برد بر صدغ وی که اهل نشاد و غلام دست بر آن نهاد و بمرد مردمان
کفتند آمنا برب الغلام ملک را کفتند آنچه تو از آن همی ترسیدی که مردمان ایمان
آوردند ملک فرمود تا کوی بکندند و آتش بسیار اندر آن کوزه زدند و کفت هر که از دین



دین باز نکردید ویرا اندرین کو انکشتند مخنان می کردند تا زنی آمد و کودکی داشت ترسید که خویشتن اندران آتش اوکند کودکش ویرا گفت یا مادر صبر کن تو بر حقی وی خویشتن اندر آتش اوکند ضحاک گوید شش تن اندر مهد سخن گفته اند شاهد یوسف و ماشطه و دختر فرعون و عیسی و یحیی و صاحب جریح و صاحب الاخدود سعید بن المسیب گوید بنزدیک عمر خطاب رضی الله عنه بودیم که بنزدیک وی آمد کسی گفتا غلام را باز یافتیم دست بر صدغ نهاده هر چند که دستش از صدغ وی باز می کشیم باز جای می شود عمر گفت الحاکه و برا یافته اند دفن کنید و علی بن ابی طالب رضی الله عنه مخابر را الخدود حبشی بود ... منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک و گفته اند اصحاب الاخدود علی الیمن بودند و گفته اند از نصاری نجران بودند و گفته اند از نبط بودند ضحاک گوید که این اصحاب الاخدود خود نصرانی خواهد که کروهی از مسلمانان بسوخت اندر آتش و اخدود کوی باشد کند اندر زمین

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا

آن آتش سوزان آنگه که ایشان

قُعُودٌ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ

نشسته بودند و ایشان بر آنچه می کنند

بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ

با مومنان گواه اند و هیچ عیب ندانستند بر ایشان مگر

يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ

ایمان آوردند بخدای عزیز حمید آن خدای که وی راست

مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى

ملک آسمانها و زمین و خدای بر

كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ

هر چیزی گواه است آنکسانی که عذاب کردند مومنان

وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ

و مومنات را آنگه توبه نکردند ایشان راست عذاب

جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ

دوزخ و ایشان راست عذاب آتش سوزان و گفته اند یعنی از آتش رستگار کردانید

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ

بدرستی آنکسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشان را بود

جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ

بهشتهای که می رود زیر آن جویها آنست رستگاری



الكبير إن بطش ربك لشديد

سخت است گرفتن خدای تو

إنه هو يبدئ ويعيد

يعني ابدين جهان كافرانرا عذاب كند واندران جهان عذاب براشان اعادت كند

وهو الغفور الودود ذو العرش المجيد

فعال لما يريد هل أتىك حديث الجنود

فرعون وثمود بل الذين كفروا في

تكذيب والله من ورائهم محيط

بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ

بل اين قرآني است شريف وكريم اندر لوح محفوظ

وعبد العزيز بن يحيى گويد مجيد يعني غير مخلوق و بدانك مجيد اندر لغت
آن بود كه شرف آن تمام بود واين دليل است بر آنك نشايد كه آفريده باشد
كه آفريده از نقص خالي نبود وشرف وي تمام نبود في لوح محفوظ
اندر لوحي نگاه داشته از تغيير وتبديل ابن عباس رضي الله عنهما
گويد اندر صدر لوح محفوظ نبشته است لا اله الا الله وحده ودينه الاسلام
ومحمد عبده ورسوله فمن آمن بالله وصدق بوعده واتبع رسله ادخله الجنه
مقاتل گويد لوح محفوظ از دست راست عرش است وگفته اند بر پيشاني اسرافيل
است وبدانك اين سورت مكي است وانتها شر هفتاد اند در عدد
كوفي وشامي وبدانك اندر عدد مدني وكلمات شصت ويك است
وحروفش ... است وابي بن كعب رضي الله عنه گويد كه
مصطفى عليه السلم گفت هر كه برخواند سورة الطارق خداي عز وجل
وبراده ... بعدد هر ستاره كه اندر آسمانست

سورة الطارق مكية سبع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

والسماء والطارق وما أدريك ما الطارق

النجم الثاقب

وگفته‌اند بدین ثریا می‌خواهد وگفته‌اند زحل می‌خواهد وگفته‌اند
آن ستاره می‌خواهد که از پس شیطان بیندازند وابن عباس رضی الله
عنهما گوید طارق ستاره‌ایست بر آسمان هفتم وابن آیت اندر بوطالب
فرو آمده است وآن آن بود که آمد بنزدیک مصطفی علیه السلم وی را نان
و شیر پیش آورد وی نشسته بود پیغامبر علیه السلم آن می‌خورد که ستاره‌ای فرو
آمد پر از آب گشت آنگاه پر از آتش گشت بوطالب بترسید وبپرسید که
این چیست پیغامبر علیه السلم گفت این ستاره‌ایست که از آسمان بیندازند
وان آیتی است از آیتهای خدای عزوجل بوطالب عجب ماند خدای تعالی فرو
فرستاد این آیت والسماء والطارق الایه

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ

نیست هیچ تن که بران حافظی است

وجواب سوگند است که می‌گوید ولمّا مشدّد الّا بود اندر لغت هذیل
یعنی فرشتگان که عمل وی ورزق وی بروی نگاه می‌دارند پیغامبر علیه السلم
گوید موکّل کرده‌اند بر مومن صد و شصت فرشته که از مومن دفع می‌کنند
وویرا نگاه دارد از بلاها

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۝ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ

بنگر که مردم را از چه افریده‌اند وبرا افریدند از آب
ویرا آنگاه بیرون آورد که

دَافِقٍ ۝ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ

الجسته بیرون آید از میان صلب پدران ومیان سینهاها

که کافر شود بخدای دختر فرعون گفت ای خدای دیگر است جز از پدرم گفت
آری خدای من وتو وخدای پدر تو یکی است وی را اهنباز نه آن دختر برخاست
ومی گریست بنزدیک پدر شد گفت چرا می‌گریی گفت زن خازن تو می‌گوید
که خدای تو وخدای وی وخدای آسمان وزمین یکی است که وی را انباز نه
وی را کس فرستید واز وی بپرسید گفت راست می‌گوید گفت و چنگ کافر
شو بخدای خویش واقرار ده که من خدای توم گفت من نکنم فرمود تا دو ویرا
بکشیدند بیاوردند چهار میخ ومارها وکژدمان فرا وی گماشت وگفت
کافر شو بخدای ورا الا ترا اندرین عذاب می‌کنم ومی دارم تا دو ماه ور گفت
بخدای که مرا اندرین عذاب می‌داری منعتاد ماه کافر نشوم و ویرا دو دختر
بود دختر مهین ویرا بیاوردند وگلوی بر دهن وی نهاد و ویرا بکشت
وگفت کافر شو بخدای والا دختر کهترین را بکشم همچنین وآن دختر طفل
بود و وی ابله هکن شد از سر وی گفت هر که بر روی زمین است بر دهن من بکشی
کافر نشوم بخدای دختر که ویرا بیاوردند و بر سینه وی نهادند
وی را تا بکشند جزع کرد اندر وی فرا دید آمد خدای عزوجل بزبان آن دختر که
بگشاد تا با وی سخن گفت که صبر کن وجزع مکن که خدای عزوجل ترا خانه‌ای
بیافرید اندر بهشت صبر کن که تو از بجا برحمت خدای رسی و بکرامت وی نیز
ویرا بکشت بر سینه وی بسیار بر نیامد که مادر نیز بمرد خدای عزوجل ویرا
اندر بهشت فرو آورد پس فرعون کس فرستید بطلب شوهر حرسل را نیافت
پس نشان دادند که وی اندر فلان کوه است بدو بر در طلب وی فرستید و براجیدند
اندر کوه نماز می‌کرد و سه صف از دد ودام از پس وی نماز می‌کردند چون آنجا برسیدند



باز گردید تا جبرئیل گفت ای بار خدایا تو دانی که ایمان پنهان داشتی چند
سال که هیچ کس بران مطلع نبود هر کدام ازین دو که ایمان برین پنهان خواهند
کرد و سترین نگاه خواهند داشت ویرا بدین خویش راه نمای و اجر خواهد
اندر دنیا ویرا بدید و هر که حال برین اظهار خواهان کرد زود عقوبتی اندر وی
رسان و عاقبت وی دوزخ کن و آن مردمان بشنیدند تا نزدیک
فرعون یکی ازیشان عبرت گرفت و ایمان آورد و دیگر قصه وی بگفت
چنانک دیده بود فرعون را اندر میان مردمان فرعون گفت با تو هیچکس
دیگر بود گفت آری گفت با تو که بود گفت فلان و ویرا بخواندند گفت
این چه است که وی می گوید حقست گفت نه من ازین هیچ ندیدم فرعون
ویرا عطای جزیل بداد و دیگر را بردرخت کرد و بکشت و فرعون زنی
خواسته بود از نیکوترین زنان نام وی آسیه بنت مزاحم چون آن دید
که فرعون با آن مشاطه کرد اندیشید که مرا نشاید که من صبر کنم بدین چه
فرعون می کند و من مسلمانم و وی کافر و این می اندیشید که فرعون
اندر آمد و نزدیک وی بنشست و گفت ای فرعون تو بدترین خلقی و پلید
ترین مردمانی آن ماشطه را بکشتی گفت بدانی که ترا نیز جنون
همی رنجه دارد همچنانک ویرا گفت هیچ جنون همی رنجه ندارد ولکن خدای
من و خدای تو و خدای وی یکی است ویرا نیز بدست فرعون جامه وی بدرید
و ویرا بزد و کس فرستادند و مادر ویرا بخواندند و گفت ببینید که دیوانگی
که ماشطه را بود بروی بدید آمده است آسیه گفت اعوذ بالله من ذلک
من گواهی دهم که خدای تو و خدای من و خدای آسمانها و زمین یکی است

سینه مادران از میان دو پستان آنجا که موضع ولادت باشد و گفته
اند کان آب که از سینه مادر بیرون آید عصاره دل وی بود

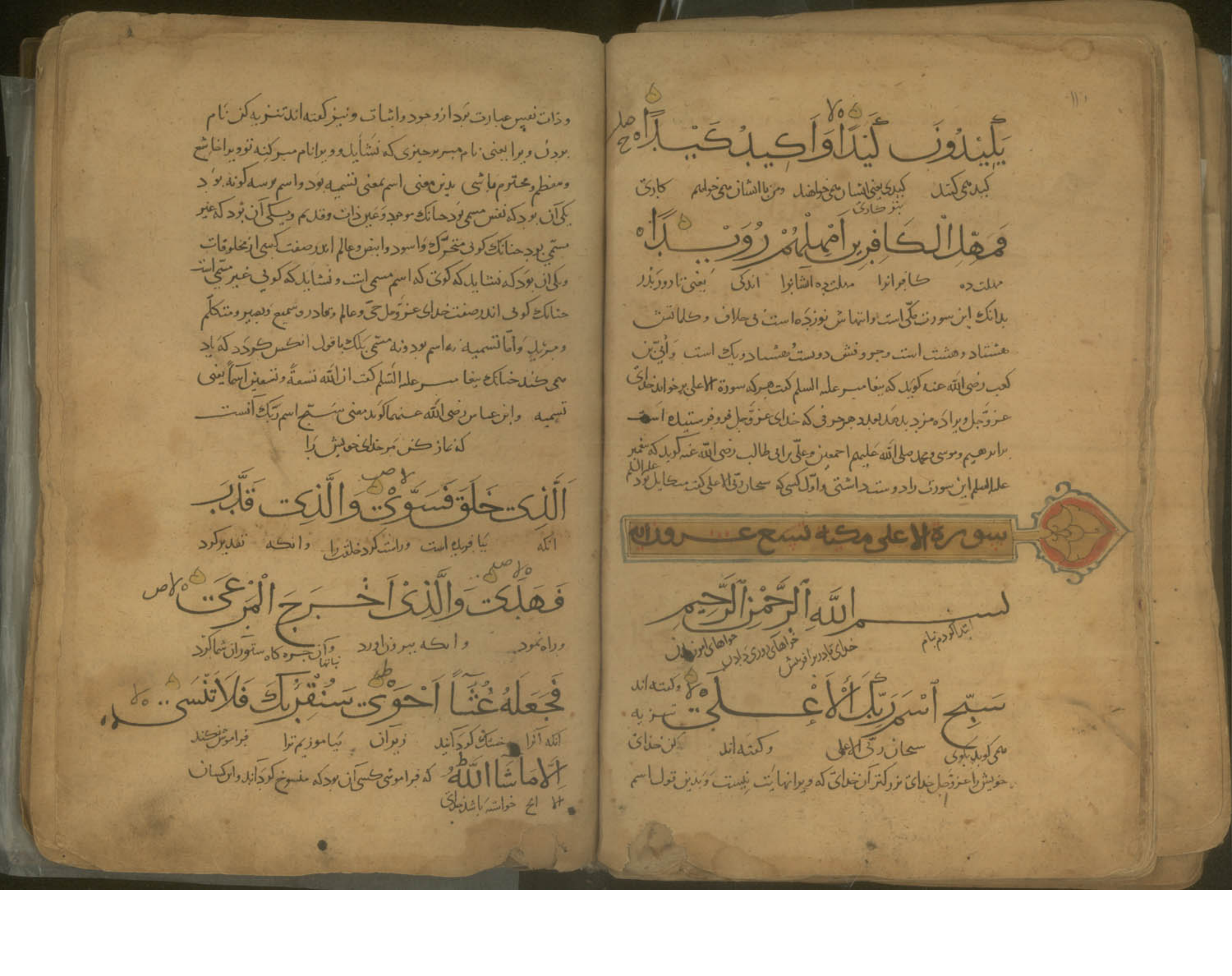
إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ
و گفته اند قادر است بر آنک ویرا آنی گرداند باز سر آنجا
و خدای مر اعادت وی قادر است بر آنکه پیش بوده است

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ
عطا بن رباح گوید بدین فرو می خواهد
که گوید که کردم و بود که نکرده باشد
اندر روز که بیرون آرند نهانیهان آن سرّی است میان وی و میان خدای
چون دت و وی شستن و غسل جنابت و نماز و روزه و اخ بدین مانند چنانک
پیغامبر علیه السلام گفت سه چیز هست که هر که آن محافظت کند وی
ولی خدای عز وجل باشد بحقیقت و هر که اندر آن خیانت کند دشمن خدای باشد
بحقیقت نماز و روزه و غسل جنابت

فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ
و نیست کافر را هیچ قوت و هیچ ناصر که ویرا از عذاب نگاه دارد و آسمان که همی باز آرد

الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ
باران و زمین که بشکافد نباتها گوناگون

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ إِنَّهُمْ
که این قرآن قولی است حق و فاصل و نیست از باطل و بازی و خود مشرکان



يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا

كيد مى كنند كيدى يعنى ايشان مى خواهند ومن با ايشان مى خواهم كارى بنو كارى

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا

مهلت ده كافرانرا مهلت ده ايشانرا اندكى يعنى تا روز بدر

بدانك اين سورت مكى است وآياتش نوزده است بى خلاف وكلماتش هشتاد وهشت است وحروفش دويست وهشتاد ويك است وأبى بن كعب رضى الله عنه كويد كه پيغامبر عليه السلم كفت هر كه سورة الاعلى برخواند خداى عز وجل ويرا ده مزد بدهد بعدد هر حرفى كه خداى عز وجل فرو فرستاده است برابرهيم وموسى ومحمد صلى الله عليهم اجمعين وعلى بن ابى طالب رضى الله عنه كويد كه پيغمبر عليه السلم اين سورت را دوست داشتى واول كسى كه سبحان ربى الاعلى كفت ميكايل بود عليه السلم

سورة الاعلى مكية تسع عشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا كردم بنام خداى بخشاينده بر آفرينش خواهاى دورى داشتن خواهاى آمرزيدن

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

وكفته اند تنزيه كن خداى مى كويد بكوى سبحان ربى الاعلى وكفته اند

خويش را عز وجل خداى بزركتر آن خداى كه ويرا نهايت نيست وبدين قول اسم

وذات نفس عبارت بود از وجود واثبات ونيز كفته اند تنزيه كن نام بودن ويرا يعنى نام هيبر هر چيزى كه نشايد وويرا نام مبر كنه تو ويرا خاشع ومعظم ومحترم باشى بدين معنى اسم بمعنى تسميه بود واسم بر سه كونه بود يكى آن بود كه نفس مسمى بود چنانك موجود وعين ذات وقديم وديكى آن بود كه غير مسمى بود چنانك كوئى متحرك واسود وابيض وعالم ابن صفت كسبى از مخلوقات ويكى آن بود كه نشايد كه كوئى كه اسم مسمى است ونشايد كه كوئى غير مسمى است چنانك كوئى اندر صفت خداى عز وجل حى وعالم وقادر وسميع وبصير ومتكلم ومريد واما تسميه نه اسم بود ونه مسمى بلك با قول آنكس كردد كه ياد مى كند چنانك پيغامبر عليه السلم كفت ان لله تسعةً وتسعين اسمًا يعنى تسميه وابن عباس رضى الله عنهما كويد معنى سبح اسم ربك آنست كه نماز كن مر خداى خويش را

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ

آنكه بيافريد است وراست كرد خلق را وآنكه تقدير كرد

فَهَدَىٰ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ

وراه نمود وآنكه بيرون آورد وآن چرا كاه ستوران شما كرد نباتها

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ

آنكه آنرا خشك كرد آنيد زيران بياموزيم ترا فراموش نكند

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

كه فراموشى كسى آن بود كه منسوخ كرد آنيد وآن كسان ... اى خواسته باشد خداى



مردی بود خود بزرگوار اندر مجلس جنید بنشسته بود و ویرا بو سعید
از این آیت وی جواب داد فلا تنسی العمل به فراموش نکنی کار کردن بدان
وگفته اند آن بود که جبریل علیه السلم قرآن فرو آوردی نشنیدن آن که
از آیت بسر داختی مصطفی علیه السلم آن با خویشتن می خواندی از بیم آنک
فراموش کند خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد پس از آن فراموش نکردی
و این که همی گوید الا ما شاء الله معنی اش آنست که اگر خواهیم فراموش کنی
و خود نخواست و فراموش نکرد و گفته اند سنقرئک معنیش آنست که
نقرأه علیک و گفته اند آنست که جبریل را فرا کنیم تا ترا قرآن بر گیرد
و گفته اند تو همی خوانی و ما همی شنویم و بر تو نگاه همی داریم

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ط
یعنی آنچ تو با خویشتن همی خوانی پیش از آنکه
گوی داند آنچ ظاهر بود از قول و فعل و آنچ پنهان بود جبریل علیه السلم بر دارد

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى ج
و گفته اند توفیق دهیم ترا دین حنیفی را که آن دین اسمعیل
و ما آسان بکنیم بر تو تا آن بدانی و بدان کار کنی

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ
بند ده اگر سود دارد

الذِّكْرَى ط سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى وَيَتَجَنَّبُهَا
بند گیرد زود بند پذیرد آنکه او بترسد از خدای و دور شود از آن

الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ج
بدتر شقی خدای دانسته باشد که وی بخواهد یافت تو آتش مهتر مهین

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ط قَدْ أَفْلَحَ مَنْ
انگاه بنمیرد اندر آن دوزخ و نه زیند زندگانی که خوب فلاح کرد از آنکسی که ویرا سود دارد

تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ط
باز گشت از کفر و عمل نیکو کرد و یاد کرد نام خدای خویش انگاه نماز کرد
و گفته زکوة داد

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ
بلکه اختیار کنید زندگانی دنیا که از حاضر است و آخرت بهتر

وَأَبْقَى ط إِنَّ هٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى
و باقی تر خود این سوره اندر کتابها پیشینگان است
که یاد کرد ابد
و کلی گوید از آنجا همی گوید قد افلح من تزکی تا آخر سوره و گفته اند این که همی گوید والآخرة خیر و ابقی

صُحُفِ إِبْرٰهِيمَ وَمُوسَى
و ضحاک گوید این همه قرآن اندر کتابهای پیشینگان است
کتابهای ابرهیم و موسی و از آن خبرها که از صحف
ابرهیم نقل کرده اند که گفته اند اندر کتاب وی است ینبغی للعاقل ان یکون
حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا علی شانه و بوذر رضی الله عنه گوید گفتم مصطفی را

[illegible]

صلی الله علیه و علی آله وسلم که پیغامبران چند اند گفت صد هزار
و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله مرسلان از ایشان چند بودند گفت سیصد
و سیزده و باقی انبیا بودند گفتم آدم نبی بود گفت آری و گفت خدای عز و جل
با وی سخن گفت و ویرا بدست خویش بیافرید یا با ذر چهار پیغامبر عربی بودند هود و صالح
و شعیب و پیغامبر تو گفتم یا رسول الله چند کتاب فرو فرستاده است
خدای عز و جل گفت صد و چهار از آن ده صحیفه بر آدم و بر شیث پنجاه صحیفه
و بر اخنوخ یعنی ادریس سی صحیفه و اول کسی که بقلم چیزی نبشت و بر ابرهیم ده صحیفه
و توریت و انجیل و زبور و قران بدانک این سورت مکی است و آیتها این سورت بیست
و شش است بی خلاف و کلمات نود و دو است و حروف سیصد و هشتاد و
یک و ابی بن کعب روایت کند از مصطفی علیه السلم که وی گفت هر که سورة الغاشیه
بر خواند خدای عز و جل شمار بر وی آسان کند

سورة الغاشیة مکیة ست و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا کردم بنام خدای کامکار و بخشنده خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

هَلْ اَتٰیکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ ۝ و گفته اند الغاشیه دوزخ بود که مر اهل دوزخ را اندر گیرد
ای بتو آمده است بتو خبر قیامت چنانک گفت و تغشی وجوههم النار

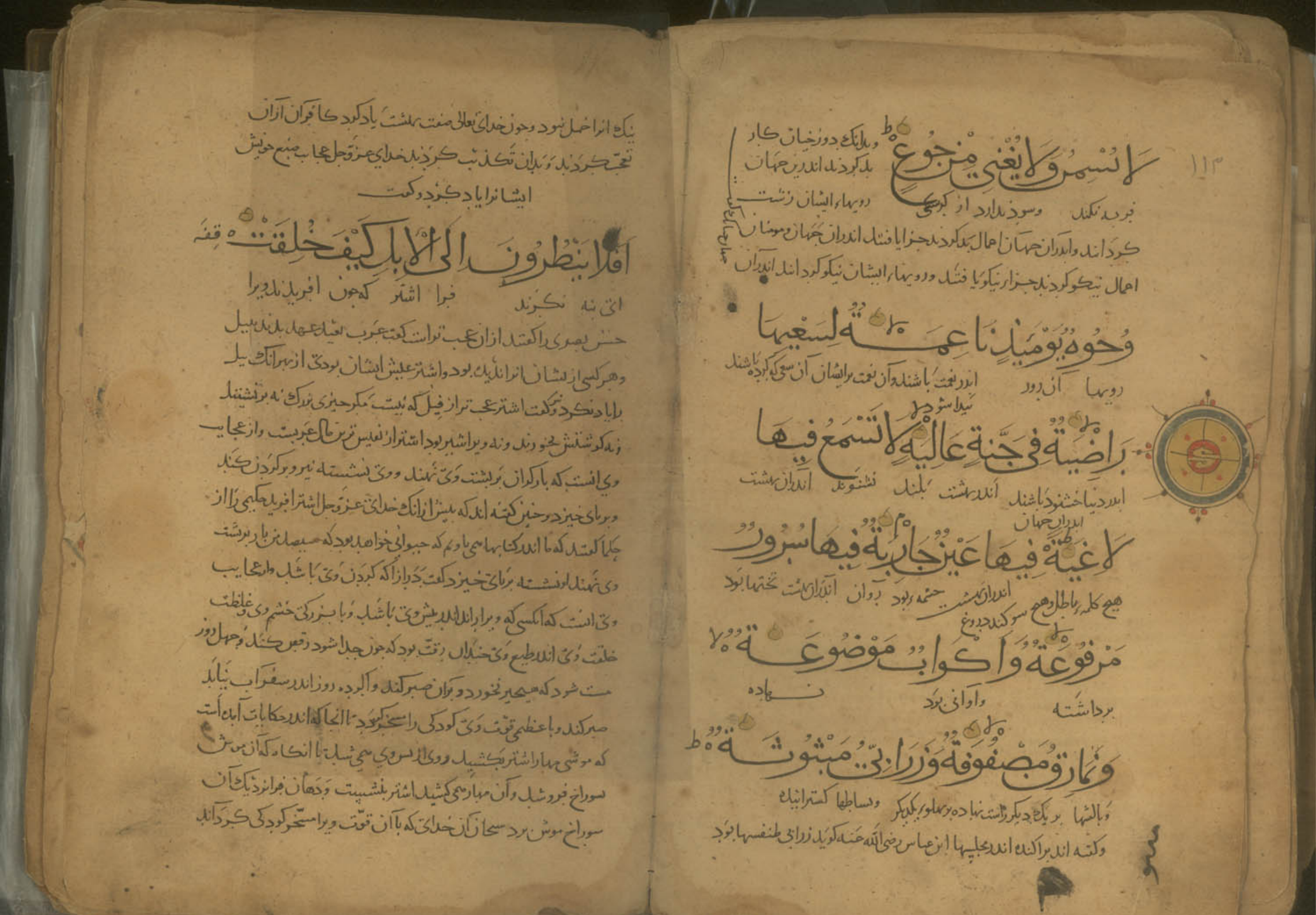
وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۝ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۝
روبهای باشد آن روز ذلیل کار می کند اندر دوزخ و رنج می کشند

و از آن بود که ایشان اندر دنیا کار کرده باشند بفرمان خدای عز و جل
ایشانرا اندر آن تکلیف کنند تا معالجت سلاسل و اغلال می کنند و بر آن کوه
آتشین که صفت کرده ایم می شوند و می آیند عکرمه گوید عامله باشد
اندر دنیا بمعاصی ناصبه باشد اندر دوزخ زید بن اسلم گوید بدین راهبان
را می خواهد که رنج می کشند نه در موافقت فرمان خدای عز و جل ایشان
بر آن ثواب نباشد ۝

تَصْلٰی نَارًا حَامِیَةً ۝ ابن مسعود رضی الله عنه گوید
گرم می شود بآتشی گرم اندر آن افتد چنانک اشتر اندر وحل افتد

تُسْقٰی مِنْ عَیْنٍ اٰنِیَةٍ ۝ که طبع آن بغایت رسیده باشد اندر آن وقت که خدای عز و جل آسمان و زمین
و ایشانرا دهند از چشمهٔ گرم بیافریده است

لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ ۝ و ضریع آن نباتی بود بر روی زمین
نبود ایشانرا آنجا طعامی مگر از ضریع بروید و آنرا شوک
بود نام وی شبرق چون خشک شود شوک وی سخت شود و آنرا ضریع خوانند
هیچ چهار پای گرد آن نتواند گردید و گفته اند ضریع درختی است اندر دوزخ
از آتش و مصطفی صلی الله علیه وسلم گوید ضریع چیزی است اندر دوزخ
چون شوک تلخ تر از صبر و گنده تر از جیفه و گفته اند ویرا ضریع از بهر آن خوانند
که تضرع کنند خدای عز و جل از شر آن چون این آیت فرو آمد مشرکان گفتند
شتر ما فربی شد از ضریع خدای عز و جل فرو فرستاد و گفت



لا يُسْمِنُ وَلا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

فربه نکند و سود ندارد از گرسنگی و بدانکه دوزخیان کار بد کردند اندرین جهان و دو بهاء ایشان زشت کرده‌اند و اندران جهان اعمال بد کردند جزا یافتند اندران جهان و مومنان اعمال نیکو کردند جزا نیکو یافتند و دو بهاء ایشان نیکو کرده‌اند اندران

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا

روبها آن روز اندر نعمت باشند و آن نعمت بر ایشان آن سعی که کرده باشند پیدا شود

رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لا تَسْمَعُ فِيهَا

ابدر دنیا خشنود باشند اندر بهشت بلند نشنوند اندران بهشت

لاغِيَةً فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ

اندران جهان هیچ کلمه باطل و هیچ سوگند دروغ اندران بهشت چشمه بود روان اندران بهشت تختها بود

مَرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ

برداشته و اوانی بود نهاده

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ

و بالشها بر یک دیگر راست نهاده بر پهلو یکدیگر و بساطها گستردنیها و گسترده اند بر آن که اندر مجلسها ابن عباس رضی الله عنه گوید زرابی طنفسها بود

بیکه انرا خمل بود و چون خدای تعالی صفت بهشت یاد کرد کافران آن را تعجب کردند و بدان تکذیب کردند خدای عز و جل عجایب صنع خویش ایشان را یاد کرد و گفت

أَفَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

ای نه نگرند فرا اشتر که چون آفرید ندیرا

حسن بصری را گفتند از آن عجب تر است گفت عرب تعیلعهد بدیدند بپیل و هر کسی از ایشان انرا اندیک بود و اشتر عیش ایشان بودی از بهر آنک پیل را یاد نکرد و گفت اشتر عجب تر از فیل که نیست مگر حیوان بزرگ نه بر نشینند و نه گوشتش بخورند و نه شیرا شیر بود اشتر از نفیس ترین مال عرب است و از عجایب وی است که بار گران بر پشت وی نهند و وی نشسته نیرو بر کردن کند و بر پای خیزد و چنین گفته اند که پیش از آنکه خدای عز و جل اشتر آفرید حکیمی را از حکما گفتند که ما اندر کتابها همی یابیم که حیوانی خواهد بود که صفت او بار بر پشت وی نهند او نشسته بر پای خیزد گفت دراز که گردن وی باشد و از عجایب وی است که اکسی که وی را اندر پیش وی باشد و با بزرگی خشم وی غلظت خلقت وی اندر طبع وی خیلان رقت بود که چون جدا شود رقص کند و جهل روز مست شود که هیچ نخورد و بران صبر کند و اگر ده روز اندر سفر آب نیابد صبر کند و با عظیمی قوت وی کودکی را مسخر بود تا الحال که اندر حکایات آمده است که موشی مهار اشتر بکشید و وی از پس وی همی شد تا آنگاه که آن موش سوراخ فرو شد و آن مهار همی کشید اشتر بنشست و دهان فرا نزدیک آن سوراخ موش برد سبحان آن خدای که با آن قوت وی را مسخر کودکی کرد اند



و بچاره بوی نکند و قتاده گوید خداوند تعالی صفت تختها یاد کرد و گفت برداشته باشد گفتند ما بران تختها چون شویم خدای عز و جل گفت افلا ینظرون الی الابل ای همی بینی که اشتران را با آن بزرگی که چون بر پشت آن نشینند و گفته اند ابل ابر این ابت یعنی سحابست
وابن قول را اصلی نیافته اند اندر لغت و اندر قول ائمه ...

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ

و با فرا آسمان که چون برداشته اند

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى

و با فرا کوهها که چون بر پای کرده اند و با فرا

الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكِّرْ

زمین که چون گسترانیده اند انرا بند ده

إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ

تو خود پند دهنده ای نیستی تو برایشان مسلط

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ

که ایشانرا اکراه کنی بر ایمان آنکه این را منسوخ بکرد بایة القتال

مگر آنکسی که اعراض کند و کافر شود و گفته اند استثنا است از آنک همی گوید لست علیهم بمسیطر و گفته اند الا یعنی لکن باشد و معنیش آنست که تو برایشان مسلط نه ولکن آنکس که کافر شود

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ

عذاب کند ویرا خدای عذابی مهتر

ای عذاب دوزخ که اندر دنیا ایشانرا عذاب کرده بود بقحط و قتل و اسیر

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

خود با ما است رجوع ایشان آنگاه خود بر ما است شمار ایشان

بدانک این سورة مکی است و آیتهاش بیست اند و عدد کوفی و بیست و نه اند عدد بصری و سی و دو اند عدد مدنی و کلماتش صد و بیست و هفتست و حروفش پانصد و نود و نه است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلم گفت هر که برخواند سورة الفجر اندر لیالی العشر بیامرزد ویرا و هر که خاتم برخواند اندر دیگر روزها نوری بود ویرا قیامت

سورة الفجر مکیة ثلثون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای نادر بر آفرینش خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

وَالْفَجْرِ

قتاده گوید روز محرم که همه سال از آن بازگشایند و گفته بأول روز ذی الحجه یعنی که لیالی العشر از پس این خدای عز و جل سوگند یاد کرد و گفته اند فجر سنگهای بود که آب همی بیرون آمد از وی منفجر گردید و بگشاید از وی چشمها همی یاد کند یا علا آزرد

وَلَيَالٍ عَشْرٍ یعنی از اول ذی الحجه وگفته اند از اول ماه
رمضان وگفته اند از اول محرم
وبدان شبهاء دهه

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وگفته اند شفع خلق بود چنانک خدای
عز وجل گفت وخلقناکم ازواجا ووتر
خدای وگفته اند شفع روز نحر
وشفع ووتر
ووتر روز عرفه وگفته اند بدین نماز همی خواهد برخی شفع وبرخی وتر وگفته
اند شفع نفر اول است وآن دوم روز باشد از ایام تشریق دوازدهم ذی الحجه
ووتر نفر ثانی دیگر روز وگفته اند شفع ووتر اعداد همی خواهد که جمله اعداد
از آن مرکبست وحسین بن الفضل گوید شفع درجات بهشتست که از هشتست
ووتر درکات دوزخ که آن هفتست وگفته اند شفع صفات مخلوقان بود چون
عجز وقدرت وعلم وجهل وعز وذل هر دو بر ضد بریشان روا بود
وصفات خدای عز وجل وتر بود قوت بی ضعف علم بی جهل عز بی ذل
وگفته اند شفع افعال بنده بود ووتر نیتش بود یعنی اخلاص وی وگفته
اند شفع عبادتها بود که وجوب آن مکرر گردد چون نماز وروزه ووتر عبادتی
بود که وجوب آن با جمل شریعت مکرر نگردد چون حج وماننده آن

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ۝ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي
وشب که میرود یا اندر آید آن چه یاد کردیم سوگندی هست خداوند

حِجْرٍ ۝ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۝ إِرَمَ
خرد را ای محمد که چون کرد خدای تو بقوم عاد ارم

ذَاتِ الْعِمَادِ ۝ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ۝
که ایشانرا از عمادها بود آنک قبیله بودند چنان اندر شهرها

سعید بن المسیب گوید ارم ذات العماد دمشق است وقرظی گوید اسکندریه قتاده
گوید قبیله ایست از عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح ؏ مقاتل گوید که ملک اندر
ایشان بودی وجای ایشان مهره بودی که اشتر مهاری از آن باز خوانند وضحاک
ارم خواند وگوید معنیش آنست که هلاک کرد ایشانرا ودرست آنست که نام قبیله
است چنانک یاد کردیم وگروهی گفتند ایشانرا ذات العماد از بهر آن گفت
که ایشان دراز بودند وقوی بودند تا بودی که یکی از ایشان سنگی برگرفتی بمقدار
قبیله بر ایشان افگندی وایشانرا هلاک کردی وکلبی گوید که یکی از ایشان
چهارصد رش بودی ومقاتل گوید هر یکی از ایشان دوازده رش بودی وگروهی
گفتند ایشانرا ذات العماد از بهر آن خواندندی که ایشان خیمها داشتندی با
عمودها وبر یک جا مقام نکردندی از پی باران همی شدندی وگفته اند ایشانرا
ذات العماد از بهر آن خواندند که یکی از ایشان بنای کردی عظیم اندر وعمادها
بزرگ بودی وهب بن منبه روایت کند از عبد الله بن قلابه که وی را اشتری
بگریخته بود وبطلب ایشان شد اندر صحراهای عدن همی گردید شهری
افتید اندر آن بیابانها وحصاری عظیم داشت وگرد آن حصار کوشکها بسیار
چون نزدیک آن بر شد پنداشت که آنجا کسی باشد که وی را از حال اشتران
خبر شد بیرون هیچ کس ندید تا قصد کرد اندرون شهر شد نیز هیچ کس
ندید از اشتر فرو آمد ودر اببست وشمشیر برکشید وروی بدان حصار نهاد
چون اندر حصار اندر آمد ودر دید بزرگ مرصع بیاقوت سرخ وسپید چون
آن بدید مدهوش گردید وعجب فروماند یک در از آن بگشاد شهری دید
که هرگز کس چنان ندیده بود وکوشکها بسیار دید اندر هر کوشکی عمادها
بزرگ دید از یاقوت وزبرجد واز زر هر کوشکی غرفها بسیار دید بالا کرده

ازسیم وزر ولولو ویاقوت ودرها ران همچون دو شهر ازیاقوت سرخ
وسبید برابر یک دیگر و فرش ان همه مروارید و مشک و زعفران
بر یک دیگر همچون کرده چون ان دید و هیچکس را ندید بترسید بکوههاء ان
شهر فرونگریست درختهار دید بسیار وانها دید وان که کار برهای آن
ازسیم بود بدانست که مکر ان بهشت است که خدای عز و جل انرا صفت
کرده است اندر کتاب خویش ازان مرواریدها که ان صفت بود ~~داشت~~ توانی کرد واران مشک
و زعفران برداشت و نتوانست که ازان یاقوت و زبرجد برکند برکوفت آنج
خواست و آمد تا یمن چیزی ازان داشت بفروخت حدیث وی مشهور کردید
وبمعویه افتید کس بفرستید بطلب وی تا نزدیک وی آمد وان حال ویرا
یاد کرد اندر خلوت و بفرستید کعب الاحبار را بخواند و گفت یا ابا اسحق اندر دنیا
هیچ شهر هست از زر و سیم گفت هست ارم ذات العماد که خدای عز و جل انرا صفت
کرده است اندر کتاب خویش شداد بن عاد انرا بنا کرده است و آن انست
که خدای تعالی همی کوید التی لم یخلق مثلها فی البلاد معویه ویرا گفت قصه آن
مرا بگوی گفت عاد میشان به عاد قوم هود فرزندان وی اند گفت آن عاد را دو پسر
بود شداد و شدید عاد بمرد و ایشان بماندند و شهرهای جهان بگرفتند لقهر
شدید بمرد و شداد بماند تنها و ملوک زمین همه ویرا گردن نهادند وی مولع بود
بر کتاب خواندن چون صفت بهشت دید اندر کتابها گفت من چنین یکی بنا
کنم از بحتی که اندران طغیان و عصیان خویش بود ارم ذات العماد بنا کرد
و صد قهرمان فراکرد تا بنا ان همی فرمودند با هر قهرمانی هزار یار و جمله
ملوک دنیا بنشست و همگان بطاعت وی بودند تا هرچ اندر شهرهای ایشان زر
بود و از جواهر همه جمع کردند دوست و شصت ملک زیر دست وی بودند

ان قهرمانان همی کردیدند و جایگاهی همی جستند که تا جایی بیافتند که انرا
موافق بود جایی که اندر زمین هامون بود و چشمها و روان بود اندران یا فتند
طول و عرض آن بتقدیر کردند و بنا آن برجزع یمانی فرو نهادند و سیصد
سال اندر بناء آن بماندند تا انکه که ازان سر داختند و عمر شداد نهصد
سال بود چون آمدند که ازان سر داختیم فرمود که کرد اکرد آن حصاری بسازید
و کرد اکرد حصار هزار کوشک سازید و بر هر کوشکی هزار علم سازید و بر هر
علمی از علمها ناطوری بنشیند با استادند وان جنانک وی فرمود کردند و فرمود
هزار وزیر خویش را تا دستاختند و با آن شهر و کوشکها شدند و بفرمود تا بران
اعلام مران بنشینند و بیست سال ملک اندران بود تا آن شارستان ساخت
و رفت با ایشان چون نزدیک آن رسید خدای عز و جل بانکی بفرستید از
آسمان و ایشان همه را هلاک کرد و هیچ کس نماند از ایشان و بردیاز مسلمانان
روز کار تو اجر اشتر کو تاه برابر وی دی و بر کردن وی خالی اشید بطلب
اشتر شود اندران صحراها وان مرد نزدیک معویه نشسته بود دوی فرادی
کرد و گفت بخدائی که این آن مرد است و شعبی روایت کند از دغفل الشیبانی
از علماء حمیر چون شداد بن عاد هلاک شد ویرا پسری بود نام وی مرثد بن
شداد که بدر ویرا خلیفت کرده بود حضرموت بر ملک وی فرمود تا بدر ویرا
اندر میان صبر و کافور کرفتند و برا بحضرموت آوردند و برا کوری بکنند
اندران بیابان و لحتی از زر بنهادند اندران کور هفتاد حله که ار شوشه زر
کرده بودند بران تخت او کنند و لوحی زرین نزدیک سر وی بنهاد و بفرمود
تا بران لوح بنشتند خطی که ابتدا بران بود که آنرا بیستند بخواندند ۞ ۞ ۞ ۞ ۞
اعتبر بی ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید



واخوا القوة والباسا والملك [illegible] ... الارض كلى في وعد ووعيد

وسلكت الشرق والغرب [illegible] ... ونعصل الملك والعلاء فيه والعبيد

فاتى هود وكنا في ضلال قبل هود ... فدعانا الوقبلناه الى الارض الوشيد

فعصيناه ونادينا لاهل من محيد ... ماسنا صيحة تهوى من الافق البعيد

فتوافينا كزرع وسط بيداء حصيد

وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ — صحابك مى كويد وتنحتون من الجبال

وثمود كه ببريدند سنك سنك بوادى القرى واران بيوتا واهل

تفسير كفتند آن كسى كه كوه وسنك ببراشيدند ايشان بودند دو هزار هزار (خانها ساختند)

وهفتصد منزل ساختند از سنك

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ — ابن عباس رضى الله عنهما كويد يعنى لشكرهاى بسيار وخيمهاى بسيار

و فرعون خداوند اوتاد داشتند كه انرا بزدند

بميخها محمد بن كعب كويد بدان اوتاد بناهاى محكم مى خواهد مجاهد كويد اوتاد

ميخها بود كه مردمانرا بدان عذاب كردى چون بر كسى خشم كرفتى فرمودى تا ويرا

بر زمين كشيدندى ودستها وپايهاء وى بدان ميخها بر زمين بدوختى عطا

روايت كند از ابن عباس رضى الله عنهما كه كويد فرعون را ذو الاوتاد از بهر آن خواند

كه ويرا خازنى بود نام وى حزبيل وى مومن بود صد سال ايمان خويش نهان

مى داشت وانكسانى را كه مانده بودند از اصحاب يوسف عليه السلم ديده بود

وزن وى ماشطهء دختر فرعون بود روزى دختر فرعون پيش وى نشسته

بود وى موى وى بشانه مى كرد شانه از دست وى بيفتاد وى ابتدا بانكه

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ

آن روز ياد كند مردم وچون بود ويرا ياد كردن

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي

آن روز كويد كاشك از پيش بفرستادمى حيوة آخرت را از حيوة دنيا

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ

آن روز عذاب نكند چون عذاب خداى هيچكس اندر دنيا

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ — فرا كويد دوتن از پسان مردى مى خواهد لعنه وان اميه بن خلف الجمحى است

وبند نكند چون بند وى هيچكس

مى كويد كه هيچكس را چنان عذاب نكنند كه ويرا كنند وچنان

سلاسل واغلال بر نه نهند چنانك بر وى نهند

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ — حسن كويد همه مومنين ومومنات

اى تو آنك تنى آرام كرفته بر با وعلم خداى را مى كويد وكفته

وقصد تو كرده بدان اند مطمئنه آن بود

كه راضى بود بقضاى خداى عز وجل وكفته اند آنك كتاب وى بدست

راست وى داده باشند وآن كشته باشند وكفته آنك تو كل كرده

باشند بر خداى وساكن كشته چنانك كفت الا بذكر الله تطمئن القلوب

ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

بازگرد با خدای خویش شو وا رخدای خویش خشنود وخدای ازوی خشنود

واین اندران وقت باشد که از دنیا همی بیرون شود وچون روز قیامت بود گوید ویرا

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي

اندر شو اندر جمله بندگان من واندر شو اندر بهشت من

عبد الله بن عمرو بن العاص گوید چون بنده مومن را اجل اندر رسد دو فرشته

بیایند وخدای عز وجل ویرا از بهشت تحفی فرستد ویرا گویند بیرون آی

ایتها النفس المطمئنة بیرون ای سوی روح وریحان ای وخدای تو از تو

خشنود از تن بیرون آید بوی بوی مشک وفرشتگان از کنارهای

اسمان نظاره همی کنند ومی گویند از زمین بوی جانی خوش همی اید وهیچ دری از

درهای اسمان نبود که نه آن را بگشایند وهیچ فرشتگان خدای نبود

که نه بروی صلوات دهند انگاه فرشتگان اسمان سجود کنند

بر خدای را وگویند یا رب این بنده تو است فلان تو اورا همی بر سیند وسوگند بیاورد

گوید ویرا بیفرمایید تا بجود کند خان مومن بجود کی کند میکائیل را الحق اشکند

گوید ویرا انیز با نزدیک جانهای مومنان برید تا روز قیامت که ویرا از تو باز خواهیم

انگاه بفرمایید اگور ویرا فراخ کنند چنانک هفتاد گز پهنا ران بود

وهفتاد گز درازا ران اگر باوی چیزی بود از قران نور آن ویرا کفایت

بود واگر باوی چیزی از قران نبود ویرا نوری دهند اندر گور همچون افتاب

ومثل وی مثل عروسی باشد که بخسپد هیچکس ویرا بیدار نکند الا دوستترین

انتاح

شما آیند که بود نه با یوسف الخ گوئید وبوبکر را فرمود تا نماز کرد پیغامبر

صلی الله علیه وسلم سکی ای یافت اندر تن خویش بیرون آمد میان دو تن

که ویرا همی اورد ند ودر دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنشست

ونماز افتتاح کرد ابو بکر رضی الله عنه اقتدا همی کرد ومردمان

باوی اقتدا همی کردند بدان معنی که افعال مصطفی علیه السلم همی دیدند ومردمان

افعال وی همی دیدند وهمه اقتدا به پیغامبر علیه السلم کرده بودند چون پیغامبر

علیه السلم از نماز بپرداخت آن روی نیکوی بمردمان آورد وگفت یا معشر

المسلمین استودعکم الله انتم في رجاء الله وامانته والله خليفتي عليكم ای شما

که مسلمانانید بر شما باد که از خدای بترسید وطاعت وی از پس من نگاه

دارید که من از دنیا جدا خواهم شد اینک انست اول روز من اندر آخرت

وآخر روز من اندر دنیا چون روز دوشنبه اندر آمد کار بروی سخت تر

شد خدای عز وجل وحی کرد ملک الموت که فرو شو نزدیک حبیب

من وصفی من رو اندر نیکوترین صورتی ورفق کن باوی اندر قبض جان وی

ملک الموت فرو آمد واندر در بیستاد بر صورت اعرابی وگفت السلم علیکم یا

اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة وجایگاه آمد وشد فرشتگان اندر ایم

عایشه گفت فاطمه را رضی الله عنهما جواب ده آن مرد را فاطمه گفت خدای

ترا مزد دهاد اندر آمدن یا عبد الله رسول خدای مشغول است بتن خویش سیم

بار بانگ کرد سلام باد بر شما یا اهل بیت النبوة یا معدن الرسالة ومختلف ملایکه

اندر ایم که چاره نیست از اندر آمدن پیغامبر علیه السلم آواز ملک الموت

بشنید گفت یا فاطمه آن کیست بر در گفت یا رسول الله مردی بر در ایستاده

دستوری همی خواهد که اندر ایم وما یک بار ودو بار جواب دادیم وسیم بار بانگ کرد

با وی که دوست من از آن جمع باشید و هیبت اندام من بلرزید پیغامبر
علیه السلام گفت دانی کیست که بر در است هادم اللذات و مفرق الجماعات
اینست که لذتها ویران کند و جماعتها را از یکدیگر بپراکند و جانها را از تن
ببرد و فرزندان را یتیم کند اینست که خانها ویران کند و گورها آبادان
کند اینست ملک الموت ادخل یرحمک الله اندر آی ای رحمت خدای بر تو باد
ای ملک الموت ملک الموت اندر آمد پیغامبر علیه السلام گفت یا ملک الموت
بچه آمده بزیارت آمده یا بقبض ملک الموت گفت هم بزیارت آمدم و هم بقبض
و خدای عز و جل مرا فرموده است که اندر نزدیک تو نیایم مگر بدستوری تو اگر
دستوری دهی و الا باز گردم و با خدای خویش روم پیغامبر علیه السلام گفت
کجا بگذاشتی دوست مرا جبرئیل علیه السلام گفت اندر آسمان دنیا و فریشتگان
وی را تعزیت می کنند اندر باب تو ایشان اندرین بودند بر و دی جبرئیل
علیه السلام آمد و بنشست نزدیک مصطفی علیه السلام و پیغامبر علیه السلام
وی را گفت یا جبرئیل اینک وقت رحیل آمد از دنیا بشارت ده از آنچ مرا است
نزد خدای تعالی گفت یا حبیب خدای در آسمان را بگذاشتم گشاده و جویهای
آن مطرد شده و درختان سر فرو آورده و حور عین آراسته از بهر آمدن تو
یا محمد پیغامبر علیه السلام گفت سپاس مر خدای را پس گفت یا جبرئیل بشارت ده مرا
جبرئیل علیه السلام گفت درهای دوزخ ببستند چون آمدن جان ترا پیغامبر علیه السلام
گفت سپاس مر خدای را پس گفت بشارت ده مرا یا جبرئیل گفت تو اول کسی ای که شفاعت
کنی روز قیامت و اول کسی که شفاعت وی بدهند پیغامبر علیه السلام گفت سپاس مر
خدای را پس جبرئیل گفت یا حبیبی از چه می پرسی مرا گفت مرا از اندوه و تیمار خویش
همی پرسم که خوانند قرآن از پس من که روزه دارد ماه رمضان از پس من که حج کنند

الحرام را از پس من و بابلان امت را که خدای عز و جل ایشان را اجتبا کرده
است جبرئیل علیه السلام گفت بشارت باد ترا که خدای عز و جل می گوید حرام
کردم بهشت بر همه پیغامبران و امتان تا آنگه که تو و امت تو اندر بهشت
شوید یا محمد پیغامبر علیه السلام گفت اکنون دل من خوش شد نزدیک فرا آی
یا ملک الموت و جای آر آنچ ترا فرموده اند علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت
یا رسول الله چون ترا قبض کند که شوید ترا و اندر چه کفن کنیم ترا و که
نماز بر تو کند و اندر گور نهد ترا مصطفی علیه السلام گفت اما شستن تو مرا
شوی و ابن عباس آب می ریزد و جبرئیل سیم شما باشد و چون شما بر دارید
از شستن من مرا کفن کنید اندرین سه جامه و جبرئیل مرا حنوط
آرد از بهشت چون مرا بر سر نهاده باشید مرا اندر مسجد بنهید و بیرون
شوید که خدای عز و جل بر من صلوات دهد و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
بر من نماز کنند و فریشتگان گروه گروه می آیند و نماز می کنند آنگاه شما
شما اندر آیید و صفها برکشید و هیچ کس در پیش مشوید و فاطمه رضی الله عنها
گفت امروز روز فراق است ترا که می بینیم یا رسول الله گفت با بینی روز
قیامت بینی نزدیک حوض و من امت خویش را از حوض کوثر آب می دهم
گفت و اگر نبینم ترا آنجا یا رسول الله و گفت مرا نزدیک میزان بینی و من
شفاعت می کنم امت خویش را و گفت اگر نبینم یا رسول الله ترا آنجا گفت
نزدیک صراط بینی و من ندا می کنم رب سلم امتی من النار ملک الموت
علیه السلام نزدیک فراز آمد و قبض روح وی را علاج می کرد و چون جان وی
بزانو رسید مصطفی علیه السلام گفت واکرباه فاطمه رضی الله عنها گفت واکرباه
لکربک یا رسول الله یا [illegible] جان [illegible] وی رسید پیغامبر علیه السلام

کفت یا جبریل چون سخت بود این طلخی مرگ جبریل علیه السلم روی بگردانید
از پیغامبر علیه السلم پیغامبر کفت کراهت کردی یا جبریل که فرا من نکری
اندرین ساعت جبریل علیه السلم کفت یا حبیبی که طاقت دارد که فرا تو نکرد
و تو اندر علاج سکرات مرگ انگاه جان وی قبض کردند صلوات الله علیه
و علی اله اجمعین   پس علی بن ابی طالب رضی الله عنه ویرا بشست و ابن عباس
رضی الله عنهما با ایشان ویرا اندر کفن نهادند و اندر مسجد بردند و بنهادند
و مردمان بیرون امدند خدای عز و جل بروی صلوات داد و جبریل و میکاییل
و اسرافیل بروی نماز کردند علی بن ابی طالب رضی الله عنه کفت آوازی شنیدم
اندر مسجد هیچ کس را ندیدم و هاتفی را شنیدم که همی کفت ادخلوا رحمکم الله
و صلوا علی نبیکم پس ما اندر شدیم و بایستیدیم صف صف چنانک ما را
فرموده بود مصطفی علیه السلم و تکبیر کردیم بتکبیر جبریل هیچکس از ما
فرا پیش پیغامبر نشد و ابو بکر و علی و ابن عباس اندر کور شدند و پیغامبر را علیه
السلم دفن کردند مردمان بازگشتند فاطمه رضی الله عنها علی را کفت
یا ابا الحسن دفن کردید رسول خدای را کفت آری فاطمه کفت رضی الله عنها
چون توانستید که خاک بر رسول علیه السلم فرا کردید اندر دل شما هیچ
رحمت نبود بروی ای نه معلم خیر بود که شما را بخیر راه نمود علی رضی الله عنه
کفت بلی یا فاطمه ولکن امر خدای بود که انرا رد نتوان کرد فاطمه رضی الله عنها
بکریست و همی کفت یا ابتاه اکنون از ما بریده شد آن جبریل که ما را همی
امدی بوحی از آسمان یا ابتاه جنة الفردوس ماواه یا ابتاه الی جبریل انعاه
اینست اخر آنچه است اندر صفت مصطفی علیه السلم خدای عز و جل او را شفیع
خواه ما کناد اندر قیامت بفضل خویش   و اندر حکایات اینا است

مقاتل کوید که این اندر حارث بن عامر بن نوفل فرو آمد که کناهی کرده بود
و نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و علی اله و سلم آمد پیغامبر
علیه السلم ویرا فرمود که کفارتی بکن کفت مال من همه بشد اندر کفارات
و نفقات تا اندرین محمد شده ام   و کفته اند که اندر ولید بن المغیره
فرود آمد است که وی کفت مال بسیار هلاک کردم

اَیَحْسَبُ اَنْ لَمْ یَرَهُ اَحَدٌ ۞

ای همی پندارد که ندیدست ویرا هیچکس که چند نفقات کرد و چند مال ویرا تا دروغ کوید
کفته اند پندارد که همی نبیند ویرا که اندر چه نفقات کند یا بپرسند
ویرا چنانک پیغامبر صلی الله علیه و علی اله و سلم کفت تقدم بنده از جای
نرود روز قیامت تا انگاه که ویرا بپرسند اندر عمر وی که اندر چه
افنا کرد آنرا و از جوانی وی که اندر چه بشتافت آنرا و از مال وی که از کجا
آورد و اندر چه بکار برد و از علم وی که چون کار بست آنرا

اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ ۞ وَلِسَانًا وَشَفَتَیْنِ ۞

ای نیافریدیم ویرا دو چشم و زفانی و دو لب
خدای عز و جل نعمت خویش بر بنده برخویش همی شمارد تا او شکر کند و پیغامبر
صلی الله علیه و علی اله و سلم کفت اکر زفان تو بشتابد و ترا اندر ادا چیزی
خواند که بر تو حرام بکرده اند و خود من ترا بروی یاری داده ام بدو طبق انرا بهم
نه بمنی دو لب و اکر بصر تو بچیزی نکرد که من بر تو حرام بکرده ام انرا
ترا یاری داده ام بران بدو طبق برهم نه و اکر فرج تو ترا بچیزی خواند



که من حرام بکرده ام آنرا بر تو من یاری دادهام بر آن بلد و طبق انرا نرمم نه

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ

و بنموده ایم وی را دو راه باز نگذاشته است عقبه را

یعنی طریق خیر و شر و حق و باطل و خطا و صواب را این کردند اندر تدبیر یعنی از ایشان که

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ

و چه دانا کرد تا آنک است ترا که چیست عقبه آنست که باز گشاید گردنی

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ

و یا طعام دهد اندر روزی که اندر آن روز گرسنگی باشد

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ

یتیمی را که با وی خویش دارد و یا مسکینی را که اندر خاک او فتیده باشد از بیچیزی

فک رقبة آن می خواهد که توبه کند و گردن خویش از گناهان

آزاد کند و گروهی گفته اند که بدین عقبه کوهی می خواهد اندر دوزخ

که دوزخی را تکلیف کند تا بر آن کوه می شود و دست و پای

وی می گدازد و اعلاف می کند چنانک یاد کردیم و گروهی گفته اند

که بدین عقبه صراط می خواهد و گروهی گفته اند بدین آن می خواهد

که تن خویش را غلبه کند و مال نفقه کند اندرین وجوه که یاد کردیم و آن

سخت بود بر تن مردم از بهر آن آنرا تشبیه کرده است بکوه که گذشتن

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

آنگاه بود که باشد از آنکسانی که ایمان آورده باشند از نفقه و بنده آزاد کردن و یکدیگر را وصیت کنند بصبر

یاد کردیم

وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ

و یکدیگر را وصیت کنند برحمت کردن بر مردمان ایشان اند اصحاب

الْمَيْمَنَةِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا

یمین و آنکسانی که کافر شده اند بآیتهای ما

هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ

ایشان اصحاب مشأمة اند بر ایشان بود آتشی

مُؤْصَدَةٌ

مطبق یعنی در آن بسته

بدانک این سورت مکی است و آیتهاش پانزده است اندر عدد کوفی و شانزده اندر عدد مدنی و کلماتش پنجاه و چهار است و حروفش دویست و چهل و نه است

و ابی بن کعب رضی الله عنه گوید که مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم گفت هر که سورة والشمس برخواند چنان بود که صدقه کرده باشد هر چه ماه و آفتاب بر آن بتابد اولش

سورة ٩١ الشمس مكية خمس عشرة آية



بسم الله الرحمن الرحيم

والشمس وضحيها

والقمر اذا تليها والنهار اذا جليها

والليل اذا يغشيها والسما وما بنيها

والارض وما طحيها ونفس وما سويها

فالهمها فجورها وتقويها

قد افلح من زكيها وقد خاب من

دسيها كذبت ثمود بطغويها اذ

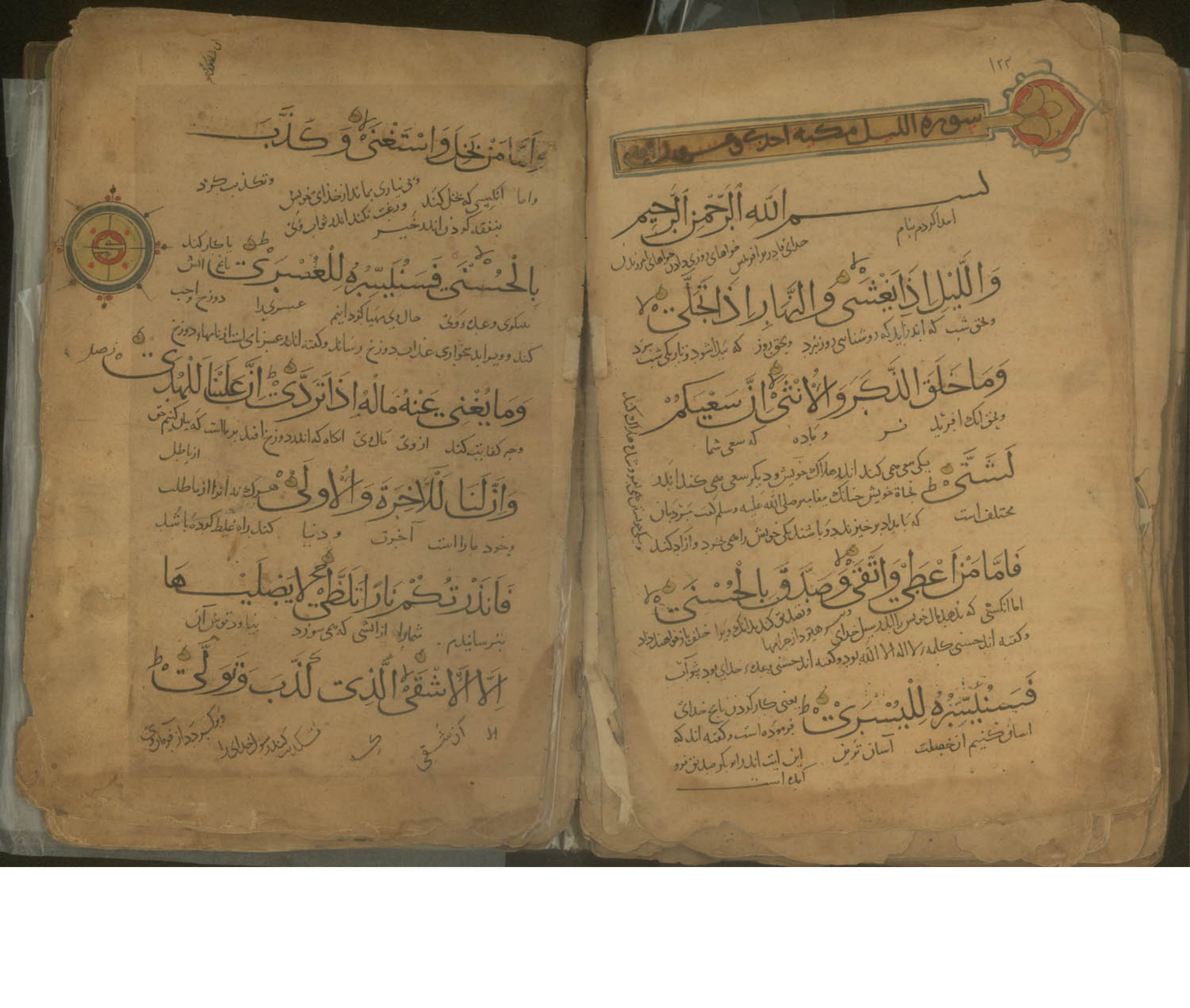
انبعث اشقيها فقال لهم رسول الله

ناقة الله وسقيها فكذبوه فعقروها

فدمدم عليهم ربهم بذنبهم

فسويها ولا يخاف عقبيها

بدانك این سورت مکی است وانیهاش پست ویک است
وکلماتش هفتاد ویک است وحروفش سیصد وده است
وابی بن کعب رضی الله عنه روایت کند از پیغامبر علیه السلم که وی
گفت هرکه برخواند سوره واللیل خدای عز وجل ویرا عطا می دهد
تا انکاه که خشنود گردد و ویرا از عسر نگاه دارد وکارها بروی آسان کرداند والسلم



سورة الليل مكية احدى و عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر همه کس

والليل اذا يغشى ۝ والنهار اذا تجلى ۝

و بحق شب که اندر آید که روشنایی روز ببرد و بحق روز که پیدا شود و تاریکی شب ببرد

وما خلق الذكر والانثى ۝ ان سعيكم

و بحق آنک آفرید نر و ماده که سعی شما

لشتى ۝

یکی سعی همی کند اندر هلاک خویش و دیگر سعی همی کند اندر نجاة خویش چنانک پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت مردمان مختلف است که بامداد برخیزند و باشند یکی خویش را همی خرد و آزاد کند

فاما من اعطى واتقى ۝ وصدق بالحسنى ۝

اما آنکسی که بدهد مال خویش را اندر سبیل خدای و بپرهیزد از حرامها و تصدیق کند بدانک و برا خلف باز خواهند داد و گفته اند حسنی کلمه لا اله الا الله بود و گفته اند حسنی وعده خدای بود بثواب

فسنيسره لليسرى ۝

آسان کنیم او را خصلت آسان ترین یعنی کار کردن بانچ خدای فرموده است و گفته اند که این آیت اندر ابو بکر صدیق فرو آمده است

واما من بخل واستغنى ۝ وكذب

و اما آنکسی که بخل کند و بی نیازی بماند از خدای خویش و تکذیب کرد بنفقه کردن اندر خیر و رغبت نکند اندر ثواب وی

بالحسنى ۝ فسنيسره للعسرى ۝

سختی وعده وی حال وی مهیا کرده ایم عسری را یا کار کند باتش دوزخ واجب کند و وی را بدان بخواری عذاب دوزخ رساند و گفته اند عسری نامی است از نامهای دوزخ

وما يغني عنه ماله اذا تردى ۝ ان علينا للهدى ۝

و چه کفایت کند از وی مال وی آنگاه که اندر دوزخ افتد بر ما است که بیان کنیم حق از باطل

وان لنا للاخرة والاولى ۝

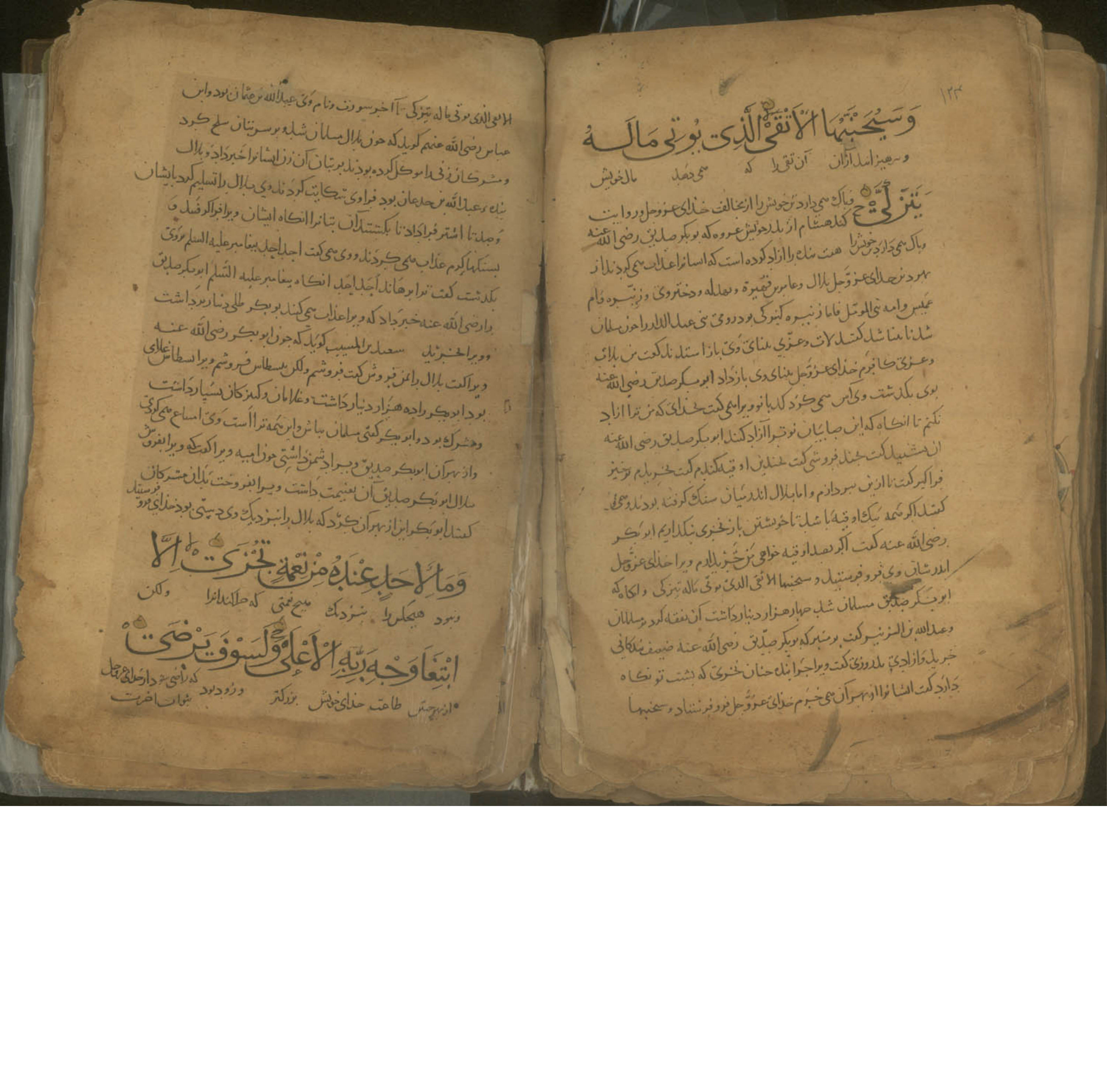
و خود ما راست آخرت و دنیا هر که بدانرا از ما طلب کند راه غلط کرده باشد

فانذرتكم نارا تلظى ۝ لا يصليها

بترسانیدم شما را از آتشی که همی سوزد ببایدش آن

الا الاشقى ۝ الذي كذب وتولى ۝

الا آن شقی که تکذیب کند پیغمبر را و برگردد از فرمان وی



وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ

و پرهیزانند ازآن آن تقی را که می دهد مال خویش

يَتَزَكَّى ۝ و پاک می دارد تن خویش را از مخالفت خدای عزوجل و روایت کنند هشام از پدر خویش عروه که بوبکر صدیق رضی الله عنه

و پاک می دارد تن خویش را هفت تن را آزاد کرده است که ایشانرا عذاب می کردند از بهر دین خدای عزوجل بلال و عامر بن فهیره و نهدیه و دختروی و زنیره و ام عمیس و امه بنی المؤمل فاما زنیره کنیزکی بود رومی بنی عبدالدار چون مسلمان شد نابینا شد گفتند لات و عزی بینای وی بازاستدند گفت من بلات و عزی کافرم خدای عزوجل بینای وی باز داد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوی بگذشت وی این می کرد کدبانو وی را همی گفت بخدای که من ترا آزاد نکنم تا آنگاه که این صابیان تو ترا آزاد کنند ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن بشنید گفت خداوند فروشی گفت خداوندی او قیه کنیزکم گفت خریدم تو خیز فرا گیر گفت تا آرد بپردازم و اما بلال اندر میان سنگ گرفته بودند و همی کشتند اگر صد سنگ او قیه باشد تا خویشتن باز خری نکذاریم ابوبکر رضی الله عنه گفت اگر صد او قیه خواهی من خریدارم وی را خدای عزوجل اندر شان وی فرو فرستید و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و آنگاه که ابوبکر صدیق مسلمان شد چهار هزار دینار داشت آن نفقه کرد بر مسلمانان و عبدالله بن الزبیر گفت بر منبر که بوبکر صدیق رضی الله عنه ضعیف مکانی خرید و آزاد می کرد پدر وی گفت وی را چرا بنده چنان نخری که پشت تو نگاه دارد گفت ایشانرا از بهر آن همی خرم خدای عزوجل فرو فرستاد و سیجنبها

الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی تا آخر سورت و نام وی عبدالله بن عثمان بود و ابن عباس رضی الله عنهم گوید که چون بلال مسلمان شد به بت خانه شد و بت ها سلح کرد و مشرکان زنی را موکل کرده بودند بر بتان آن زن ایشانرا خبر داد و بلال بنده عبدالله بن جدعان بود فراوی شکایت کردند وی بلال را تسلیم کرد بایشان و گفت تا اشتر فرا داد تا بکشتند آن بتانرا آنگاه ایشان وی را فرا گرفتند و سنگها گرم عذاب می کردند و وی همی گفت احد احد پیغامبر علیه السلم بر وی بگذشت گفت ترا برهاند احد احد آنگاه پیغامبر علیه السلم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه خبر داد که وی را عذاب همی کنند بوبکر رطلی دینار برداشت و وی را بخرید سعید بن المسیب گوید که چون ابوبکر رضی الله عنه وی را گفت بلال را بمن فروش گفت فروشم ولکن بسطاس فروشم وی را بسطاس غلامی بود ابوبکر را ده هزار دینار داشت و غلامان و کنیزکان بسیار داشت و مشرک بود و ابوبکر گفتی مسلمان باش و این همه ترا است وی امتناع می کردی و از بهر آن ابوبکر صدیق وی را دشمن داشتی چون امیه وی را گفت که وی را بفروش بلال ابوبکر صدیق آن غنیمت داشت وی را بفروخت بدان مشرکان گفتند ابوبکر این از بهر آن کرد که بلال را بنزدیک وی حقی بود خدای فرو فرستاد

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ۝ إِلَّا

ونبود هیچکس را نزدیک هیچ نعمتی که جزا کند آنرا ولکن

ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۝ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ۝

از بهر جستن طاعت خدای خویش بزرگتر و زود بود که راضی شود از خدای عزوجل بثواب آخرت



بدانک این سورت مکی است و آیهاش یازده است و کلماتش چهل است
وحروفش صد و هشتاد و دو است و ابی بن کعب رضی الله عنه گوید
که پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم گفت هر که برخواند سورة والضحی
از جمله آنکسانی باشد که خدای عز وجل پسندد که باشد محمد را علیه السلم
که ویرا شفاعت کند و براده حسنت بنویسند بعدد هر یتیمی و سایلی اولش

سورة والضحی مکیة احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام خدای نادر برافروش خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

مفسران گفتند جهودان پرسیدند مصطفی را علیه السلم از ذی القرنین
واصحاب الکهف وروح پیغامبر علیه السلم گفت فرا خبر دهم شما را ونگفت
انشاالله وحی فرو استاد وگفته اند از بهر آن فرو گسستاد که سگ بچه ی
اندر خانه ء وی بود چون جبرئیل علیه السلم فرو آمد پیغامبر علیه السلم با وی
عتاب کرد گفت یا محمد ندانستی که ما اندر خانه نشویم که اندر وی سگی باشد یا صورتی
این چون تبع گویند چهل روز وحی فرو استاده است ابن عباس رضی الله عنهما
گوید پانزده روز بود وگفته اند بیست و پنج روز ومقاتل گوید چهل روز کس
مشرکان گفتند که خدای محمد ویرا بگذاشت و دشمن بداشت و اما وحی متتابع
همی آمدی چنانک بر پیغامبران پیشین و مسلمانان گفتند یا رسول الله وحی
همی نیاید مصطفی علیه السلم گفت وحی چون آید بوی و شما را حجم انگشتها
پاک ندارید و ناخنها همی نچینید پس خدای تعالی این سورت فرو فرستاد

تا آنگاه که بیوندم تو انگر بیستن آوردم از آنک دلهاء ایشان بر من بسوخت
پیری را دیدم که عصای بدست داشت گفت چه بوده است ترا ایها السو
گفتم پسر خویش را محمد را گم کردم وگفت من ترا دلالت کنم بکسی که داند که وی
کجا است واگر خواهد ویرا باز بتو دهد گفتم آن کیست گفت آن بت مهین هبل
گفت من همی نگرستم تا آن پیر بنزدیک هبل رسید ویرا بانگ کرد وگفت
یا سید اهل نعمت تو قدیم است بر قریش وحلیمه همی گوید که گم شده است از وی
پسری نام وی محمد واگر خواهی این وحشت از میان قریش بر داری هبل بروی
اندر افتاد وبتان همه بیفتادند وآواز شنیدند که گفتند از نزدیک ما فرا تر
شو که هلاک ما بر دست محمد خواهد بود این پیر برگردید ولرزه بروی افتاده
وعصا بیفکند وگفت یا حلیمه این پسر ترا خدای است که ویرا ضایع نکند
گفت من ترسیدم که خبر بعبد المطلب رسد از پیش من بنزدیک وی شدم
چون چشم بر من افکند سعدی آورده است ترا یا نحوستی گفتم بل نحوست
مهین عبد المطلب بدانست که من چه همی گویم گفت مگر پسر تو از تو گم شده است
گفتم آری وی بداشت که مگر ویرا برخی از قریشیان پنهان کرده باشند
شمشیر برداشت و چون وی شمشیر برداشتی اندر حال خشم هیچکس ویرا
بنه استادی و ندا کرد یا الغاب یا الغاب قریشیان فراهم آمدند وگفتند چه
بوده است ترا گفت پسر من محمد گم شده است قریشیان گفتند برنشین تا ما
با تو برنشینیم اگر بکوهی بر شوی ما نیز با تو برآییم اگر بدریا اندر شوی ما نیز
با تو اندر آن در آییم بسوی برنشست وقریشیان با وی برنشستند
وگرد مکه برآمدند هیچ خبر نیافتند وی دست ابرا افکند وروی سوی بیت الحرام
نهاد وطواف همی کرد منادی شنید از آنجا که صنم بود که ای مردمان تنگ دلی
مکنید

و وی را تربیت کرد و خدای عزّ و جلّ وی را مأوی ساخت   و جعفر صادق
را گفتند آن چرا بود که خدای عزّ و جلّ پیغامبر را علیه السّلم یتیم کرد ایند
از پدر و مادر گفت از بهر آن بود تا هیچ را بر وی حق نباشد   و گفته اند
و وجدک یتیما یعنی واحدا فی شرفک چنانک گویند درّ یتیم مروارید را که اورا نظیر نبود

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ

یعنی ضال بودی اندانکه امروز بر آنی ترا راه نمود
و یافت ترا   گم شده   پس راه نمود   بدانک تو امروز بر آنی

و گفته اند ترا اندر میان قومی بی راه یافت ایشان را راه نمود بتو   و گفته
اند بی بهره بودی از احکام شریعت ترا بدان راه نمود چنانک گفت و ان کنت من قبله
لمن الضالین   و گفته اند پیغامبر علیه السلم کودکی خُرد بود گم شد اندر شعاب
مکه بو جهل وی را بدید آنگاه که از گوسپندان خویش باز گردیده بود وی را آورد
نزد جدّ وی عبد المطلب خدای عزّ و جلّ بر وی منّت نهاد بدانک وی را از دست
دشمن وی باز نزدیک جدّ وی رسانید   کعب الاحبار گوید که چون حلیمه
سعدیه رضاع تمام بکرد پیغامبر را علیه السلم همی آورد که تا بعبد المطلب دهد حلیمه
گفت همی آمدم تا بدر مکه رسیدم منادی شنیدم که آواز داد هنیئا لک یا بطحاء مکه
هنیئ باد ترا ای بطحاء مکه امروز باز دادند نور دین و بها و جمال گفت آنگاه
وی را بنهادم تا جامه بر خویشتن راست کنم که باز نگرستم وی را ندیدم و
هر جایی که انجا بود گفتم این کودک کجا رفت گفتند کدام کودک گفتم محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب که وی را می آوردم و اکنون وی را آوردم تا باز دهم از من گم شد
و اکنون وی را باز نیابم برین کوه شوم و خویشتن را ازین کوه بیفکنم تا پاره پاره
گردم گفتند تا هیچ نبینید هم دست بر سر نهادم و بانگ کردم یا محمداه یا ولداه

که محمد را خدایی است که وی را ضایع نکند عبد المطلب چون این سخن بشنید
گفت ای هاتف وی کجاست گفت بوادی تهامه نزدیک درخت سمر
عبد المطلب سلاح بپوشید و برنشست چون پاره ای از راه برفت ورقة بن نوفل
پیش وی آمد هر دو آن رفتند وی را بدیدند نزدیک درخت ایستاده که
شاخهای آن درخت همی کشید و بدان بازی همی کرد عبد المطلب گفت تو کیستی
گفت منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب گفت فدیتک نفسی من جدّ تو ام عبد المطلب
وی را بر گرفت و بر قربوس زین نهاد و آورد او را بمکه و سعید بن المسیب گوید که
مصطفی علیه السّلم همی رفت با عم خویش ابو طالب اندر قافله میسره غلام
خدیجه نشسته بود ابلیس بیامد و زمام ناقه وی بگرفت و وی را از راه بگردانید
اندر شبی تاریک جبریل علیه السلم بیامد و یک دم بدمید ابلیس را بزمین حبشه
افگند و وی را با قافله آورد خدای عزّ و جلّ بر وی منّت نهاد و گفت و وجدک
ضالا فهدی و نیز گفته اند این آن وقت بود که جبریل علیه السّلم
از وی باز گردید شب معراج و گفته اند و ما منا الا له مقام معلوم پس ترا
راه نمود تا ساق عرش چنانک یاد کردیم و گفته اند که عادت
عربست که چون درختی را یابند تنها اندر بیابانی مفرد آنرا ضاله خوانند
خدای عزّ و جلّ پیغامبر را بدان درخت تشبیه کرد و گفت من ترا مفرد
یافتم اندر نبوت تا هیچ پیغامبر نه و خلق را راه نمودم بسبب تو و گفته
اند ترا ضال یافت بران معنی که تو حال و صفت خود همی ندانستی
پس ترا راه نمود بصفت تو تا حال خویش و نبوت خویش بدانستی و گفته
ضال محبّ بود چنانک برادران یوسف گفتند پدر وی را انک لفی ضلالک
القدیم و پس معنیش آنست که خدای عزّ و جلّ ترا محبّ یافت و ترا راه نمود فرا محبوب



وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ — مقاتل گوید ترا توانگر کرد اید

ترا درویش یافت توانگر کرد اید بمال خدیجه واز پس آن بغنیمتها بدانک ترا خشنود کرد آنید بانچ ترا داده بود از روزی وگفته اند که دل تو توانگر کرد اید وگفته اند ترا توانگر کرد اید بقرآن وعلم وحکمت وگفته با اصحاب ویاران

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ — بوهریره رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلم

اما یتیم را ای پیغمبر مقهور مکن گفت هرکه تکفل کند شغل یتیمی و برهیز کاری کند با من اندر بهشت چنین باشد واشارت کرد بدو انگشت خویش بسبابه و وسطی و عمر خطاب رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم گفت چون یتیم بگرید عرش رحمن بجنبد از گریستن وخدای عز وجل گوید مر فرشتگان را که بگریستن آورده است آن یتیم را که پدر وی را اندر خاک غایب کرده ام فرشتگان گویند تو بهتر دانی ای بارخدای گوید شما را گواه کرده ام که هرک وی را خشنود کرداند وی را خشنود کردانم روز قیامت پس عمر خطاب رضی الله عنه هرگاه که یتیمی دیدی دست بسر وی فرو مالیدی و وی را چیزی دادی وانس بن مالک رضی الله عنه گوید هرکه موونت یتیمی بکشد آن حجابی بود وی را میان وی ومیان آتش روز قیامت وهرک دست بسر یتیمی مالد بهر موی وی را

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ — حسن بصری گوید که بدین

واما سایل را زجر مکن ودرویشی خویش را یاد کن طالب علم را

میخواهد وبوهریره رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلم گفت باز مدارا یکی را از شما چیزی از سایل واگرچه اندر دست سایل دو نعل زر بیند وابرهیم بن ادهم گوید نیکا قوما که سایلان اند که زاد ما بر گیرند وبآخرت برند

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ — یعنی بدان خبر ده وبدان شکر کن

واما بنعمت خدای خویش حدیث کن وبدین نبوت میخواهد وجمله نعمتها که وی را داده بود از آنچ اندرین سورت یاد کرده است وانچ نکرده است ومصطفی علیه السلم گفت بر منبر هرکه اندکی را شکر نکند بسیاری را شکر نکند وهرکه مردمان را شکر نکند خدای را شکر نکند و یاد کردن نعمت خدای شکر بود و یاد ناکردن کفر بود وجماعت رحمتست وفرقت عذاب بدانکه این سورت مکی است واسماش هشت است بی خلاف وکلماتش بیست وشش است وحروفش صد ونجاه است ومصطفی علیه السلم گفت هرکه الم نشرح خواند چنان باشد که گویی مرا یافته است اندوهگن ومرا از آن فرج آورده اولش

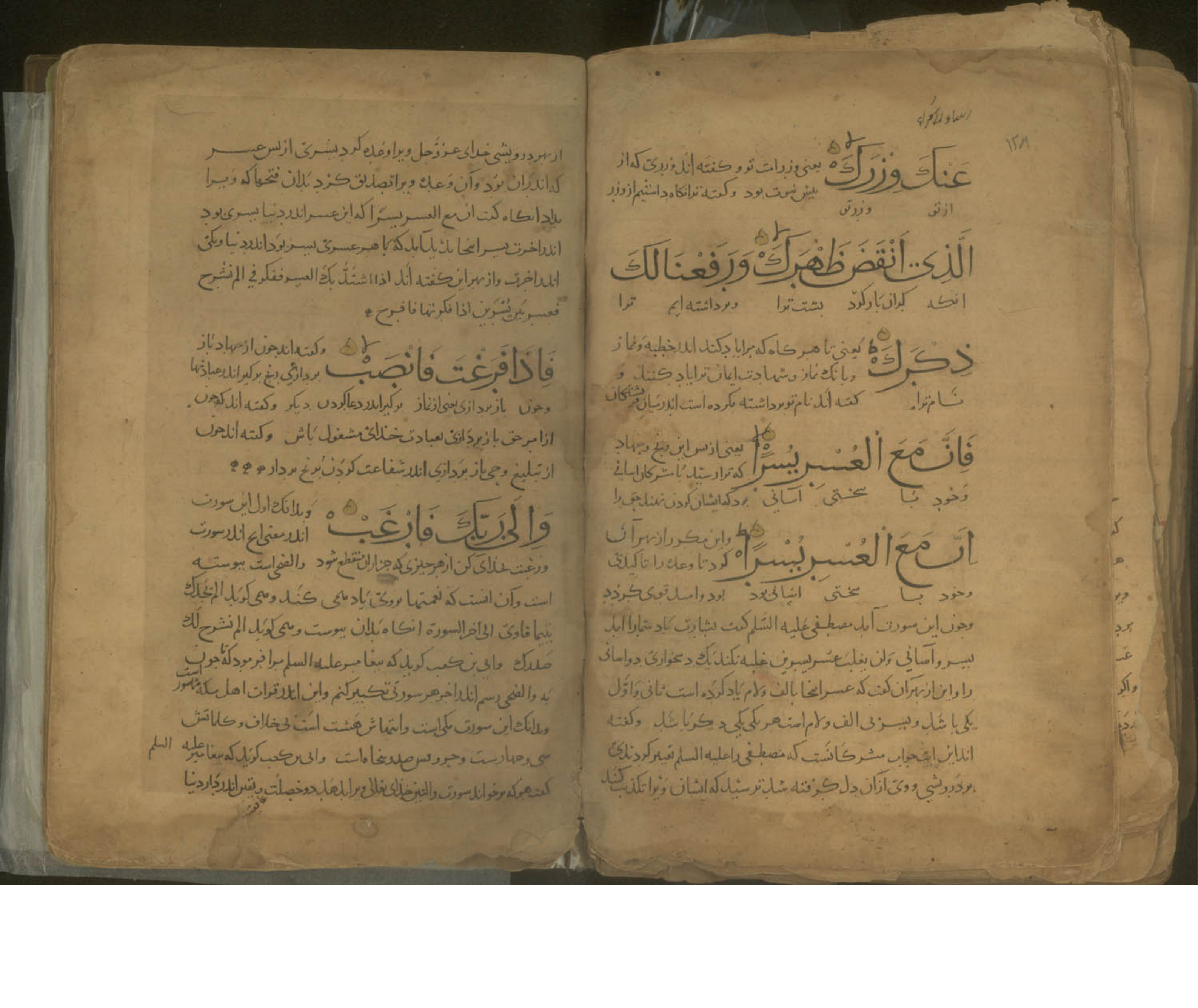
سورة الم نشرح مکية ثمان آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای یاد دهرا فرینش خواهای روزی دادن خواهای ابرزیدان

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا

ای گشاده نکرد اندیم ترا دل تو وفرو نهادیم



عَنْكَ وِزْرَكَ ۝ یعنی وزر وبال تو و گفته اند وزری که از پیش نبوت بود و گفته ترا نگاه داشتیم از وزر
از تو وزر تو

اَلَّذِیٓ اَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۝ وَرَفَعْنَا لَكَ
آنکه گران بار کرد پشت ترا و برداشته ایم ترا

ذِكْرَكَ ۝ یعنی تا هر گاه که مرا یاد کنند اندر خطبه و نماز و بانگ نماز و شهادت ایمان ترا یاد کنند و
نام ترا گفته اند نام تو برداشته بکرده است اندر میان فرشتگان

فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا ۝ یعنی از پس این رنج و جهاد که ترا رسید با مشرکان آسانی
وخود با سختی آسانی بود که ایشان کردن نهند حق را

اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا ۝ و این مکرر از بهر آن کرد تا وعده را تاکیدی
وخود با سختی آسانی بود بود و اسلام قوی گردد

و چون این سورت آمد مصطفی علیه السلام گفت بشارت باد شما را آمد
یسر و آسانی و لن یغلب عسر یسرین غلبه نکند یک دشخواری دو آسانی
را و این از بهر آن گفت که عسر اینجا بالف و لام یاد کرده است ثانی و اوّل
یکی باشد و یسر بی الف و لام است هر یکی یکی دیگر باشد و گفته
اند این جواب مشرکانست که مصطفی را علیه السلام تعییر کردندی
بدرویشی و وی از آن دل گرفته شد ترسید که ایشان ویرا تکذیب کنند

از بهر درویشی خدای عزّ و جلّ ویرا وعده کرد بشری از پس عسر
که اندر آن بود و آن وعده ویرا تصدیق کرد بدان فتحها که ویرا
بداد انگاه گفت ان مع العسر یسرًا که این عسر اندر دنیا یسری بود
اندر آخرت یسر اینجا بدید آمد که با هر عسری یسر بود اندر دنیا و یکی
اندر آخرت و از بهر این گفته اند اذا اشتدّ بك العسر ففکر فی الم نشرح
فعسر بین یسرین اذا فکرتها فافرح ۝

فَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ۝ و گفته اند چون از جهاد باز پردازی رنج بر گیر اندر عبادتها
و چون باز پردازی یعنی از نماز بر گیر اندر دعا کردن دیگر و گفته اند که چون
از امر حق باز پردازی بعبادت خدای مشغول باش و گفته اند چون
از تبلیغ وحی باز پردازی اندر شفاعت کردن برنج بر داد ۝ ۝ ۝

وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝ و بدانک اول این سورت اندر معنای اندر سورت
و رغبت خدای کن از هر چیزی که جز از ان منقطع شود والضحی است پیوسته
است و آن آنست که نعمتها بر وی یاد می کند و می گوید الم یجدك
یتیما فاوی الی آخر السورة انگاه بدان پیوست و می گوید الم نشرح لك
صدرك و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام مرا فرمود که تا چون
بد والضحی رسم اندر آخر هر سورتی تکبیر کنم و این اندر قرات اهل مکه مشهور است
و بدانک این سورت مکی است و آیتها هشت است بی خلاف و کلماتش
سی و چهار است و حروفش صد و نه است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت هر که برخواند سورت والتین خدای تعالی ویرا بدهد دو خصلت تا بس اندر دار دنیا



سورة والتين مكية ثمان ايه

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر آفرینش خواهای روزی دادن خواهای آمرزیدن

والتين والزيتون ۝

خدای عز و جل سوگند می یاد کند بدین تین

سوگند می یاد کند بدین تین که می خورند و بدین زیتون که از وی روغن کنند که خورند و بدین زیتون که از وی روغن کنند چنین است ابن عباس رضی الله عنهما

و بو ذر غفاری رضی الله عنه گوید که پیغامبر را علیه السلم طبقی انجیر بهدیه آوردند از آن بخورد و اصحاب خویش را گفت بخورید که اگر گویم میوه از بهشت فرود آمده است این را گویم که میوه بهشت عجم بود و بخورند

وطور سينين ۝

یعنی کوه موسی و گفته اند سینین نیکو بود و گویند سینین و کوه مبارک اندرختی بود

وهذا البلد الامين ۝ لقد خلقنا الانسان

و بدین شهر امین یعنی مکه و خود بیافریدیم مردم را

في احسن تقويم ۝

و این آنست که خدای عز و جل آفریده است از جمله کان دین

اندر نیکوترین و راست گردنی هیچ چیز را قامتی راست نداده است چنانک مردم و هیچ چیز را آن جمال نیافریده است که مردم را و هیچ چیز را آن خرد و تمیز نداده است که مردم را و هیچ چیز را آن کرامت نکرده است که طعام خویش بدست با دهن برد مگر مردم را ه

ثم رددناه اسفل سافلين ۝

یعنی بدترین روزگار عمر



خدای عز و جل ویرا ثابت روزی کند اندران چیزی که وی دوست
دارد و چون هفتاد سال رسد نیکوییها بنبیسند و ستایش [illegible]
و چون نود سال رسد بیامرزد خدای عز و جل از همه وی آنچ متقدم و متاخر
بود از گناهان و ویرا شفاعت دهد اندر اهل بیت وی و نام آن بود
که ویرا گویند اسیر الله فی ارضه اسیر خدای است اندر زمین وی و چون
بانجا رسد کی نه داند چه کند ویرا بنبیسند آنچ همی کردی اندر تن درستی
از نیکوییها و اگر بدی کند بروی بنه نبیسند آنگاه استثنا کرد و گفت

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مگر آنکسانی که ایمان آوردند و کردند کارها شایسته

فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ط

ایشانرا باشد مزدی ناکاسته

یعنی آنگاه که عمر ایشان با سفل السافلین گردد عقل ایشان
زایل گردد هیچ حسنت نه نبیسند ایشانرا مگر آنکسانی را که ایمان
آورده باشند از پیش که اندر حال قوت و جوانی همی کرده باشد آن
نیکو ایشانرا همی نبیسند و گروهی گفتند ثم رددناه اسفل السافلین است
که ایشانرا با دوزخ برند الا الذین امنوا مگر آنکسها که ایمان آورده باشند آنگه گفت

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ط أَلَيْسَ اللَّهُ

چه تکذیب کند ترا ایها الانسان از پس این حجتها که یاد کردیم ای نیست خدای

بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

حاکم ترین حاکمان کسی که حکم کند و بحکم کند

و قتاده گوید که پیغامبر علیه السلام هرگاه که این آیت برخواندی گفتی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مکی است و آیهاء آن نوزده است اندر عدد بصری و کوفی و بیست
اندر عدد مدنی و کلماتش نود و دو است و حروفش دویست و نود است
و ابی بن کعب رضی الله عنه گفت که پیغامبر صلی الله علیه و علی آله و سلم
گفت هر که اقرا باسم ربک برخواند چنان بود که جمله مفصل برخوانده باشد

سورة العلق مکیة تسع عشرة آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای قادر برافریدن خواهای روزی دادن خواهای [illegible]

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ج خَلَقَ

برخوان بنام خدای تو آنک افرید افرید

الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ج

مردم را از علقها

و بدانکه بیشتر علما برانند که اول سورتی که فرو آمده است بر پیغامبر
علیه السلام این سورتست و اول چیزی که فرو آمد پنج آیت بود از اول این
سورت و عایشه رضی الله عنها گوید اول چیزی که پیغامبر را علیه السلم
بدان ابتدا کردند از وحی خوابها راست بود و هیچ خواب ندیدی که نه
بیرون آمدی چون روشنایی صبح آنگاه خلوت بروی محبب گردانیدند
تا عبادت شب بر دست گرفت برخاستی بحرا شدی و زاد برگرفتی و آنجا
خلوت عبادت همی کردی و چون زاد وی برسیدی بیامدی و دیگر برگرفتی

تا انگاه که حق تعالی گاه اندر وی اندر آمد اندر غار حرا و آن آن بود که
پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم گفت خفته بودم جبرئیل آمد و مرا گفت برخوان گفتم
من ندانم خواندن مرا بگرفت و بیفشارد افشاردنی که من از آن برنج و جهد
رسیدم انگاه مرا بگذاشت و گفت برخوان گفتم من برندانم خواندن مرا
فرا گرفت و بیفشارد افشاردنی که من از آن بجهد رسیدم انگاه
مرا بگذاشت و گفت برخوان گفتم من برندانم خواندن مرا فرا گرفت
و بیفشارد بار سیم تا برنج رسیدم انگاه مرا فرا گذاشت و گفت
برخوان اقرأ باسم ربک الذی خلق تا انجا که ما لم یعلم پیغامبر علیه
السلم آمد بنزدیک خدیجه و همی لرزید و گفت زملونی زملونی مرا
بپوشید بجامه جامه وی را بپوشیدند تا ان بیم از وی بشد و گفت
یا خدیجه چه بوده است مرا و از ان حال وی را خبر داد و گفت من همی ترسم
خدیجه گفت مترس و بشارت باد ترا که خدای عز و جل ترا هیچ اندوه ننهد
که تو رحم بپیوندی و حدیث راست گویی و بار مردمان بکشی و مهمانی
دوست داری و اندر نایبه که افتد مردمان را یاری دهی بحق انگاه
خدیجه وی را ببرد بنزدیک ورقه بن نوفل و وی پسر عم خدیجه
بود که اندر جاهلیت ترسا گردیده بود و کتاب عبری نبشتی و پیری
بزرگ نابینا شده بود خدیجه گفت ای ابن عم بشنو حدیث وی پیغامبر علیه
السلم وی را خبر داد از انچ دیده بود ورقه گفت این آن ناموس است که بر موسی
فرو آمد کاشکی من از جوانان بودمی کاشکی زنده بودمی انگاه که قوم
تو ترا بیرون کنند پیغامبر علیه السلم گفت و قوم من مرا بیرون خواهند کرد
ورقه گفت آری هرگز نیاورد کسی انچ تو آورده که نه با وی معادات کردند

و وی را برنجانیدند و اگر اندر من رسد روز تو من نصرت کنم نصرتی تمام
این بگفت و بسیاری برنیامد که بمرد و وحی از پیغامبر علیه السلم باز افتاد
تا اندوهگین و رفت تا خویشتن را از سر کوه بیندازد چون بسر کوه برشد
خواست تا خویشتن را از انجا بیفکند جبرئیل علیه السلم پدید آمد و وی را
گفت یا محمد تو رسول خدای بحقی وی ساکن شد و باز جای آمد چون وحی
دیگر باره از وی باز افتاد و مدت آن دراز شد دیگر باره رفت که خویشتن
را از کوه بیفکند جبرئیل وی را پدید آمد و گفت یا محمد تو رسول خدای بحق
و اما خبر جابر اندرین باب یاد کرده آمد از بیشتر و گروهی از علما گفته
اند اول سورتی که بوی آمد فاتحة الکتاب بود از مهران عمرو بن شرحبیل
روایت کنند از پیغامبر علیه السلم گفت یا خدیجه چون خالی همی باشم همی شنوم
آوازی همی ترسم خدیجه وی را جواب داد چنانک یاد کردیم و چون ابو بکر
صدیق رضی الله عنه اندر آمد گفت یا عتیق ببر و با محمد بنزدیک ورقه
شد چون پیغامبر علیه السلم اندر آمد ابو بکر دست وی بگرفت و رفتند
بنزدیک ورقه پیغامبر علیه السلم گفت چون تنها باشم ندایی همی شنوم
که از پس همی گوید یا محمد ای محمد چون آن بشنوم از آن بگریزم و گفت
چنان مکن چون بیاید بایست و مرا خبر ده چون خالی شد ندا کرد وی را
ای محمد بگوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا انجا که ولا
الضالین بگوی لا اله الا الله و پیغامبر آمد بنزدیک ورقه بن نوفل و وی را خبر
داد ورقه بن نوفل گفت و بشارت باد ترا که تو آن پیغامبری که عیسی بن مریم
بتو بشارت داده است مردمان را و این ناموس که بتو آمد آن ناموس است
که با موسی علیه السلم آمد و تو پیغامبر مرسلی و ترا جهاد فرمایند و اگر من بزیم



نام حاجیان بنویسند چنانک اندران هیچ زیادت و نقصان نبود
وزهری گوید قدر شرف و عظمت بود یعنی این شبی است با قدر
و گفته اند هر کرداری که اندرین شب کنی انرا قدر و قیمت بود از
بهر انک مقبول بود وخلیل بن احمد گوید آن شب زمین تنگ گردد
بر فرشتگان از بهر آن وی را لیلة القدر خوانند انجا که خدای
عز و جل همی گوید ومن قدر علیه رزقه وبو ذر غفاری گفت
که پیغامبر را گفتم لیلة القدر چیزی بود که بر عهد پیغامبران بود چون
ایشان بشوند انرا بر دارند گفت نه که تا قیامت همی باشد و گفته
اند افتد همه سال محتمل بود که بود و این روایتی است از ابن
مسعود وازابن مسعود روایت کرده اند که وی گفت که هر گاه
اندر سالی اندر شبی اندر دیگر سال اندر دیگر شب بود حسن
بصری گوید شب هفدهم آن شب که روز بدر بود و بیشترین
علما برانند که اندر شب بازپسین عشر بود بو هریره رضی الله
عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه وعلی اله وسلم گفت آن فرا
من نمودند اندر خواب لیلة القدر را انگاه یکی مرا از خواب بیدار
کرد فراموش کردم وی را اندر عشر اخر جوئید ومصطفی علیه
السلم اندرین عشر اهل خویش را بیدار کردی اندر شب و چون بعبادت
مشغول شدی فرو اکردی وبو سعید خدری رضی الله عنه
گوید که شب بیست و یک است و گوید بامداد آن از شب بود که اثر
آب و گل دیدم بر پیشانی پیغامبر علیه السلم و پیغامبر علیه السلم
گفت که انرا اندر عشر اخر جوئید و گفته اند شب بیست وششم

اندرین شب بیرون نیاید تا انگاه که صبح روشن شود و نتواند که
هیچ کس را هیچ چیز برنجاند و هیچ جادوی اندرین شب بسته بود
و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که مصطفی علیه السلم گفت که چون شب
قدر باشد فرود اید فرشتگان که ایشان ساکنان سدرة المنتهی
باشند و جبرئیل اندر میان ایشان با وی لواها و لوای بر گور من بزنند
و لوای بر بیت المقدس بزنند و لوای بر مسجد حرام بزنند و لوای بر طور سینا
و بر هیچ مومن و مومنه بر نگذرند که نه بر وی سلام کنند مگر انکسی که خمر
خورد یا گوشت خوک خورد و عایشه گفت پیغامبر را علیه السلم
اگر شب قدر بیابم چگویم گفت بگوی اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی
و عامر بن سعد روایت کرده است از پیغامبر علیه که وی گفت هر که نماز
شام و نماز خفتن بگزارد اندر شب قدر بهره خویش از شب قدر برداشت

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

شب قدر بهتر از هزار ماهاست

حسن گفته است که سبب این آن بود که اعمال امتان بر پیغامبر
عرضه کردند مصطفی علیه السلم کوتاه ترین عمرها عمر امت خویش دید
گفت ایشان اندرین عمر بدان اعمال کی رسند که دیگران بدان عمرها رسیدند
خدای عز و جل وی را لیلة القدر فرا داد اندر هر سالی شبی که از هزار ماه بهتر
بود تا اندران شب درجات بسیار یابند و علی بن عروه گوید که پیغمبر
علیه السلم چهار تن را یاد کرد از بنی اسرائیل که ایشان هر یکی هشتاد سال
عبادت کرده بودند و هیچ کس از ایشان عاصی نشده بود اندر خدای طرفة عین

ایوب و ذکریا و حزقیل بن العجوز و یوشع بن نون اصحاب مصطفی علیه السلم از آن
تعجب کردند جبرئیل علیه السلم فرود آمد که ای محمد امت تو تعجب می کنند
از آنک هشتاد سال عبادت کنند من ترا شبی دادم که آن ترا و امت ترا بهتر
از هشتاد سال و این سورت برخواند مصطفی و صحابه بدان شاد شدند و این
ابن وهب گوید که مردی را از بنی اسرائیل یاد کرد که سلاح اندر پوشید و هزار
ماه جهاد کرد اندر سبیل خدای عز و جل مسلمانان از آن عجب بماندند خدای عز و جل
این آیت برو فرستاد و آن بود که مصطفی علیه السلم ازوی خبر داد شمعون
بود و وهب بن منبه گوید که قصه وی چنان بود که مادر وی را اندر نذر کرده بود
از بهر خدای تعالی و از اهل دهی بود از دیهها و روم که ایشان بت می پرستیدند
و منزل وی بیرون از دیه بود نزدیک از آن میلی چند و وی همواره با ایشان
جنگ می کردی و جهاد می کردی و از ایشان می کشتی و مال و اسیر می گرفتی
و استخوان بنا گوش اشتر داشتی که بدان جنگ می کردی و هیچ سلاح
دیگر جنگ می نکردی چون بماندی اندر میان چوب آب از آن سوراخی
که اندر استخوان بودی بیامدی تا وی از آن خوردی آب خوش خدای عز و جل
وی را قوتی عظیم داده بود چنانک هیچ کس وی را نتوانستی بست از آهن و جز
از آن و وی با ایشان جهاد می کردی و ایشان بر وی هیچ ظفر نیافتندی
تا آنکه که تدبیر کردند و گفتند ما با وی طاقت نداریم و مکر زن وی
تدبیر کنند گفتند زن وی را ما ترا مالی بدهیم اگر تو وی را اندر سخت و رسنی
سخت محکم فرا وی دادند و گفتند چون وی بخسپد وی را با این رسن ببند
تا ما بیاییم چون وی بخفت زن دست وی با گردن ببست بدان رسن وی از
خواب درآمد رسن بکشید و دست از آن بیرون کرد زن را گفت این چرا کردی

گفت خواستم که قوت تو بیازمایم که من هرگز چون تو ندیده ام زن کس فرستاد
ایشان را گفت وی را ببستم برسن و هیچ سود نداشت ایشان وی را غلی فرستادند
از آهن و گفتند چون بخسپد این اندر گردن و دست وی افکن چون وی بخفت آن
زن غل بر وی نهاد چون از خواب اندر آمد دست بکشید و آن غل بشکست
و برخی از آن اندر دست بماند و برخی از آن اندر گردن زن را گفت این چرا
کردی گفت خواستم که قوت تو بیازمایم و هیچ کس نیست اندر دنیا که ترا غلبه
کند نه مگر یک چیز گفت آن چیست گفت من ترا از آن خبر ندهم آن بروی
ایستاد و همواره وی را بپرسید از آن تا آنگاه که خبر داد وی را گفت مادر من مرا
اندر نذر کرده است و سبیل خدای را بدو رفته است که هیچ چیز مرا ضبط نکند مگر
موی من و وی موی داشت دراز چون بخفت زن دست وی با گردن
ببست بموی وی و قوم را کس فرستاد تا بیامدند و بینی وی ببریدند
و گوش وی ببریدند و چشم وی برکندند و وی را اندر میان شهر بایستانیدند اندر آن حال
خدای عز و جل را بخواند و گفت یا رب مرا نیرو ده و مرا بر ایشان مسلط گردان
خدای عز و جل وی را فرمود تا عمودها از عمودهای آن شهر فرا گیرد که ملک و مردمان
بر آن اعتماد کردندی از جا بکشد وی از جا بکشید خدای عز و جل چشم و بینی و گوش
وی بوی داد و درست کرد ایند و آن شهر بر ملک و مردمان افتاد تا همه هلاک
شدند و گفته اند در آن امت هیچ کس را عابد نخواندندی تا آنگاه که
هزار ماه عبادت نکردی هشتاد و سه سال و چهار ماه خدای عز و جل امت
محمد را شبی بهتر از هزار ماه که ایشان اندر آن شب عبادت کنند و مرد عابد
از ملت دراز بیاوند و بوبکر وراق گوید ملکت سلیمان پانصد ماه بود و ملکت
ذو القرنین پانصد ماه بود خدای عز و جل این امت را شبی داد که هر که اندر یابد وی را

از آن هر دو ملکت بهتر [illegible]



تنزل الملائكة والروح فيها بإذن
فرو آيد فريشتگان و روح بر فرو اندر آن شب بفرمان
ربهم
خداي ايشان

من كل أمر سلام هي حتى مطلع الفجر
از هر كاري

إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات
خود آنكساني كه ايمان آوردند و كارهاي شايسته كردند

أولئك هم خير البرية جزاؤهم عند ربهم
ايشان آنند كه ايشان بهترين خلقان اند جزاء ايشان نزد خداي ايشان

جنات عدن تجري من تحتها الأنهار
بهشتهاي مقام است كه مي رود زير آن جويها

خالدين فيها أبدا رضي الله عنهم
جاودان باشند اندر آن بهشتها هميشه خشنود بود خداي از ايشان

ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه
خشنود باشند ايشان از خداي و آن آنكس را بود كه از خداي بترسد



که ویرا اختیار کرده است وحظ بگذارد و گفته اند هرگاه که تو راضی نباشی
از خدای رضا ده - وی چون خواهی و ابیها را این سورت هشت است
اندر عدد کوفی و مدنی و اندر عدد بصری نه است و کلماتش سی و پنج است
و حروفش صد و نوزده است و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید پیغامبر
صلی الله علیه وعلی اله وسلم گفت هر که چهار بار اذا زلزلت برخواند چنان
بود که همه قران خوانده باشد و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که مصطفی
صلی الله علیه وعلی اله وسلم گفت که اذا زلزلت برابر نیمه قرآن است
وقل هو الله احد برابر سیک قرآن است وقل یا ایها الکافرون برابر چهار یک

سورة مدنیة تسع ایات

بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا کردم بنام خدای قادر برابر بیس خواهای روزی دادن خواهای ابر زندان

اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت
انگاه که بجنبانند زمین را جنبانیدنی و بیرون آرد

الارض اثقالها وقال الانسان مالها

یومئذ تحدث اخبارها
مومن را گواهی دهد بتوحید ونماز و روزه و اجتهاد

کو همی آزان جاصل اید و رغبت او کند اندر نیکوی اندک سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه دو خرما فرا سایلی داد سایل دست باز تو برد سعد گفت
وتحک خدای عز و جل از ما ذره و خرد که می فرا اید برد و بنگر تا چند مثقال
ذره است اندرین و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما یک دانه انگور
صدقه کرد نیکی و گفت بنگر تا چند بار بگفت و اسواتاه و اسواتاه
و برخاست و آن بر خویشتن همی گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت اندر دل اعرابی
و ابیها را این سورت یازده است بی خلاف و کلماتش چهل است و حروفش
صد و شصت و سه است و ابی بن کعب رضی الله عنه گوید که مصطفی
علیه السلام گفت هر که برخواند سورة والعادیات خدای عز و جل ویرا ده حسنت
بدهد بعدد هر که بمیرد بمزدلفه و با حاضر اید بجمع اولس

سورة العادیات مکیة احدی عشرة ایة

بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا کردم بنام خدای قادر بر افرینش خواهای روزی دادن خواهای امرزیدن

والعادیات ضبحا
و این صفت ستورانی است که همی دوند اندر سبیل خدای عز و جل
بدان اسبانی که همی دوند بانگ انفاس اندر اجواف اسبان افتد
باندازه سختی دویدن ضبح خوانند هیچ را نبود از ستوران مگر اسب را
و سگ را و روباه را و مقاتل گوید مصطفی علیه السلم سریتی بقبیلتی
از قبایل کنانه فرستاد منافقان گفتند که ایشان همه را بکشتند خدای عز و جل



فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا و گفته اند بدین اشتر همی خواهد و نیز اندر صفت آن گفت کایشان
وبدان اشتران کاتش همی زنند آتش همی بیرون آرند باتش فروزدن
واین صفتان ستورانرا همی خواهد که سنب ایشان بر سنگ سخت همی آید
واتش ازان سنگ همی جهد و قتاده گوید بدین مردان همی خواهد اندر
حرب و گفته اند بدین ان خواهد که ایشان ظفر یابند چنان چون
کسی که اتش بر وزند چون اتش بدید برادوی حاصل شده باشد و گفته اند
بدین ان اتش همی خواهد چون لشکر فرو اید بر زنند از بهر طعام چیزها که همی بازند

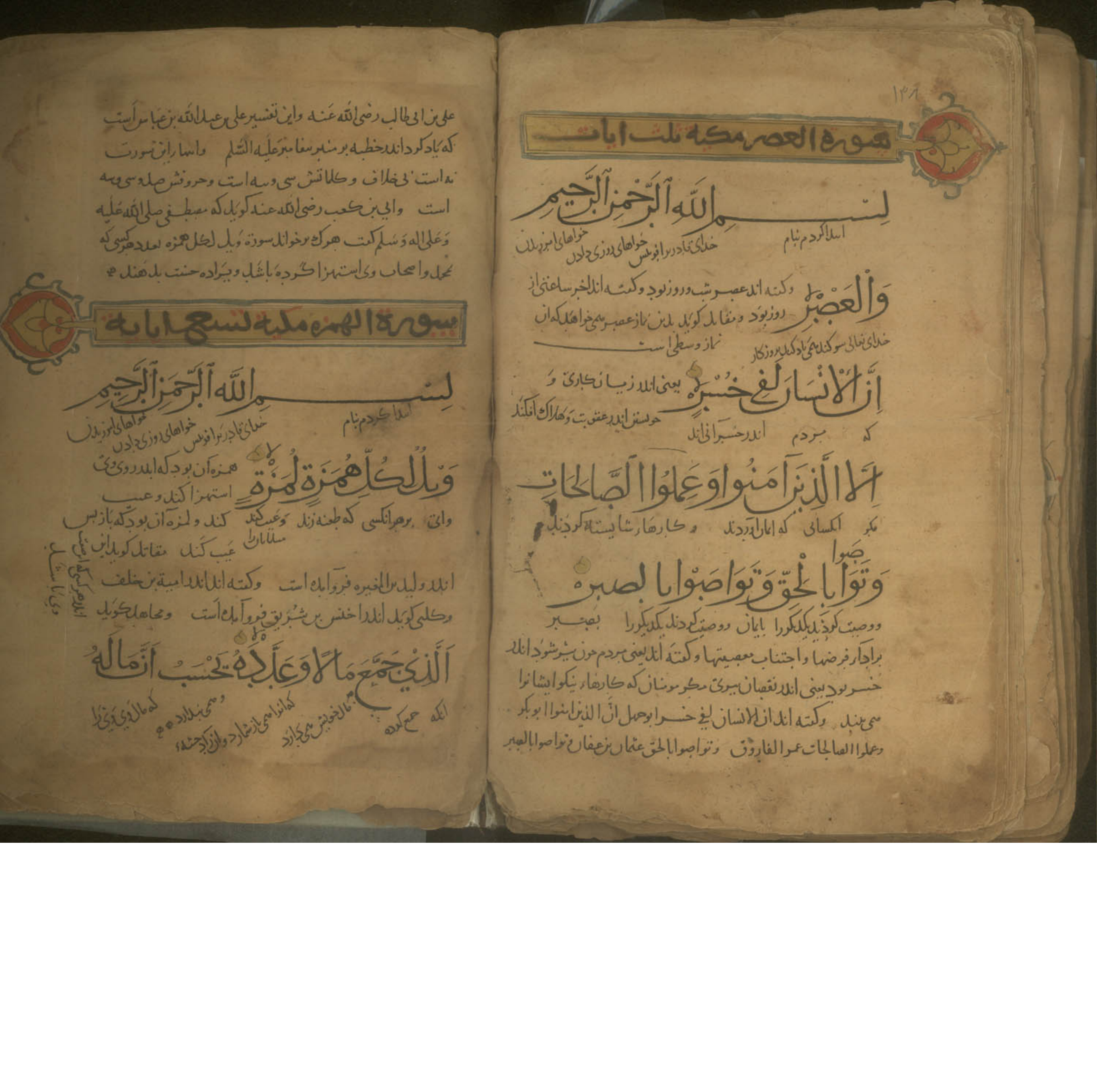
فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا و بیشتری از مفسران بر آنند که بدین سواران همی خواهد که غارت کنند بر دشمن مسلمانان
و نیز اندر صفت ان گفت که ایشان اندر وقت صبح و محمد بن کعب گوید که بدین
اعادت همی کنند اندر وقت صبح اشتر همی خواهد که روز نحر
دفع کنند از جمع منا گویند وان دفع را اغارت خوانند

فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا
بیختند انجا که بودند گردی واندر میان جمع دشمن اندر شدند دویدن
و محمد بن کعب گوید بدان خدای عز و جل بدین چیزها سوگند همی یاد کند
وما حدای این چیزها چنانک یاد کردیم از پیش

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ
خود مردم خدای خویش را ناسپاس است و نعمت خدای را انکار کند
و همراه بد و همی کند و خود را فراموش کند

یعنی اگر بدانید دانستنی یقین باشد دوزخ را بدانید انکه ببینید و گفته
اند معنیش اینست اگر بدانید بیقین مشغول کرد اند شمارا از کار تنا اندانید
و گفته اند کلا سه بار یاد کرده است و معنیش اینست حقا که بدانید اندر وقت
نزع و بدانید اندر گور و بدانید اندر قیامت انگاه بار سیم گفت
علم الیقین که قیامت مشاهده باشد و حال دوزخ یقین بدانند
انگاه چون دوزخ را ببیند عین الیقین بدانند که انرا معاینه ببینند

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ گوید
انگاه بپرسند شمارا ان روز از نعیم رضی الله عنه
که مصطفی علیه السلام گفت اندر تفسیر این یعنی از آب سرد و علی بن
ابی طالب رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلام گفت یعنی از
رطب و از آب سرد و اندر خبر اینست که مصطفی علیه السلام گفت
این چیزی که خدای بنده را از ان بپرسد ان بود که گوید ای نه تن ترا
درست داشتم ای نه ترا از آب سیراب کردم و مجاهد گوید یعنی
لذتی از لذتهای دنیا و گفته اند از اسلام و شریعت و قران
و ابوبکر وراق گوید از هر نعمتی که بر بنده کرده است از جمله نعمتها دفع
و نعمتهای نفع و اسمای این سورت سه است بی خلاف و کلماتش سی
سه است و حروفش صد و بیست است و ابی بن کعب گوید رضی الله عنه
که پیغامبر علیه السلام گفت هر که سورت والعصر بر خواند خدای
خاتمت کار وی صبر کند و از
اصحاب حق باشد روز قیامت



سورة العصر مكية ثلث ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر افزونش خواهای روزی دادن خواهای امرزیدن

والعصر

وگفته اند عصر شب و روز بود وگفته اند آخر ساعتی از روز بود و مقاتل گوید بدین نماز عصر همی خواهد که آن نماز وسطی است

خدای تعالی سوگند همی یاد کند بروزگار

ان الانسان لفی خسر

که مردم اندر خسرانی اند یعنی اندر زیانکاری و خوستن اندر عشق بت و هلاک افکند

الا الذین امنوا وعملوا الصالحات

مگر آنکسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند

وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

و وصیت کردند یکدیگر را بایمان و وصیت کردند یکدیگر را بصبر
بر ادای فرضها و اجتناب معصیتها وگفته اند یعنی مردم چون پیر شود اندر
خسر بود یعنی اندر نقصان بیوفتد مگر مومنان که کارهای نیکو ایشان را
همی بنوسند وگفته اند ان الانسان لفی خسر ابوجهل ان الذین امنوا ابوبکر
وعملوا الصالحات عمر الفاروق وتواصوا بالحق عثمان بن عفان وتواصوا بالصبر

علی بن ابی طالب رضی الله عنه واین تفسیر علی بن عبد الله بن عباس است
که یاد کرد اند خطبه بر منبر پیغامبر علیه السلام واسما این سورت
نه است بی خلاف و کلماتش سی و سه است وحروفش صد و سی و سه
است وابی بن کعب رضی الله عنه گوید که مصطفی صلی الله علیه
وعلی اله وسلم گفت هرکه برخواند سورة ویل لکل همزة بعدد هر کسی که
محمد و اصحاب وی استهزا کرده باشد ویرا ده حسنت بدهند

سورة الهمزة مكية تسع ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر افزونش خواهای روزی دادن خواهای امرزیدن

ویل لکل همزة لمزة

همزه آن بود که اندر روی وی استهزا کند و عیب
وای بر هر آنکسی که طعنه زند و عیب کند کند و لمزه آن بود که باز پس
مسلمانان را عیب کند مقاتل گوید این
اندر ولید بن المغیره فرو آمد است وگفته اند اندر امیة بن خلف
وکلبی گوید اندر اخنس بن شریق فرو آمد است ومجاهد گوید

الذی جمع مالا وعدده یحسب ان ماله

آنکه جمع کرده مال خویش همی دارد که آنرا همی باز شمارد و از ... همی پندارد که مال وی ویرا



أَخْلَدَهُ ۝ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ۝

جاودان خواهد کرد حقا که انداخته شود در دوزخ حطمه یعنی آن آتش شکننده

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ۝ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۝

و چه دانا کرد ترا که چیست حطمه آتش خدای است افروخته

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ۝ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ

آنکه فرا رسد فرا دلها بر ایشان

مُؤْصَدَةٌ ۝ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ۝

یعنی در دوزخ بر ایشان محکم کرده باشد بعمودها مطبق باشد اندر عمودها کشیده

سورة الفيل مكية خمس آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا کردم بنام خدای قادر بر آفرینش خواهای روزی دادن

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝

ای نمی که چون کرد خدای تو باصحاب فیل

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَ

ای نه نکند کید ایشان را که باطل و بیراه شد

أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۝

بفرستید بر ایشان مرغانی بسیار جماعه جماعه

ابن عباس رضی الله عنهما

وعکرمه گوید سران مرغان چون سر سباع

وعایشه رضی الله عنها گوید مرغانی بودند مانند خطاف

بودند سبز و منقارها داشتند زرد

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ۝

وآن مرغان همی کردند وآن سنگها با ایشان

از سجیل

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ۝

جون کاه خورده

اجل بودند وایشانرا مهتری بود نام وی عبدالله بن نامران ملک ایشانرا
جهودی خواند امتناع کردند ایشانرا الحبس کرد وکشتن اختیار کردند
گروهی را ازیشان بکشت صبرا وگروهی را ازیشان اندر آتش او کند
یک مرد ازیشان بجست نام وی دوس بن ثعلبان بقیصر شد وازو لشکر
خواست قیصر گفت شهر تو دورست از ما ولکن بنجاشی نویسیم ملک
حبشه که وی بر دین ماست بنبشت ووی نزدیک نجاشی
آمد نجاشی مردی را فرستاد نام وی ارباط وگفت بمن شو وسیکی از مردان
ایشان بکش وسیکی از شهر ایشان ویران کن وسیکی از سبی آن نزدیک
من فرست چون ارباط جنگ را ابتدا کرده است ویرا ابرهه روی بلند نهاد
تا هر دو اندر دریا هلاک شدند وارباط ویرا انجا فرموده بود نجاشی ویرا
فرموده بود تا انجا ستاد ابرهه را ازوی خشم آمد گروهی لشکر با وی بودند
وگروهی با آن چون هر دو لشکر روی بیکدیگر آوردند ابرهه ارباط را کس فرستاد
که این دو لشکر با یکدیگر جنگ کنند حبشه هلاک شود بیرون آی
تا ما هر دو با یکدیگر جنگ کنیم وهر که بهتر آید هر دو لشکر ویرا بود بیرون
آمدند جنگ کردند ارباط کشته شد چون خبر بنجاشی رسید ازان خشم
گرفت وابرهه را تهدید کرد وسوگند خورد که موی ازوی باز نکردم تا آنکه
که موی ناصیه وی ببرم وشهرهاء زیر پای اندر نیارم وچون خبر الج نجاشی
گفته بود بوی رسید وی موی سر خویش بتراشید وجرابی از خاک زمین
خویش پر کرد ونامه نبشت بنجاشی که ارباط بنده تو بود ومن بنده
توم ومن شنیدم که تو سوگند خورده بدانک من موی سر خویش بتراشیدم
ونزدیک تو فرستادم وجرابی خاک زمین خویش بتو فرستادم تا تو اندر زیر پای

وبا نعمتی دیگرست که ایشانرا جمع کردیم بدانک رحلت تابستان وزمستان
کنند وگفته اندگروهی که لام تعجب است چنانست که همی گوید عجب بدارید
ازیشان که برایشان چندین نعمتها کردم وایشان دیگری را همی پرستند

إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۝

والفت داد ایشانرا اندر رحلت تابستان وزمستان
ابن عباس رضی الله عنهما گوید ایشان زمستان بمکه بودند وتابستان
بطایف وگفته اند زمین شام برخی گرم بود وبرخی سرد وایشان تابستان
جای شدندی که سرد بودی وزمستان جای که گرم تر بودی وگفته
اند ایشانرا دو سفر بودی یکی اندر تابستان بسوی شام ویکی اندر زمستان
سوی یمن از بهر آنک ایشانرا بوادی ای بود ویران بی آب وبی درخت
وایشانرا طعام از جایگاههای دور می بایست آورد خدای عز وجل اهل یمن
را فرا کرد تا طعام همی آوردندی بجده واهل شام را فرا کرد تا طعام همی
آوردندی با بطح تا ایشان اندر حرم قرار توانستند گرفت وراه طعام
آوردن ایشان نزدیک شد وابدر وقتی که ایشان بسفر شدندی
آمن بودند از غارت خدای عز وجل این منت برایشان یاد کرد وانگاه
ایشانرا فرمود تا خدای را پرستند وگفت

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي

بپرستید خدای این خانه را که

أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ۝

ایشانرا طعام داده است از گرسنگی وایمن کرده است ایشانرا از بیم



وگفته اند اذ سهم حذام که همه کس را اند جرم حلال نباشد وگفته اند قوم
انک خلافت اند کرومی دیگر با شد ایشانرا این کرد اند است چنانک
مصطفی علیه السلم گفت الائمة من قريش واين قول علي رضي الله عنه است
واسماء این سورة منت است اند عدد کوفی وبصری وشش اند عدد
مدنی وکلماتش بست وپنج است وحروفش صد وبیست وپنج است
وابي بن کعب رضي الله عنه گوید مصطفی علیه السلم گفت هر که سورة
ارایت برخواند خدای ویرا پاداش دهد اگر چنان بود که زکوة داده بود

سورة ارايت مكية سبع ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا کردم بنام خدای [illegible] خوانندهٔ روزی دهنده

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ

ای محمد دیدی آنکس را که تکذیب می کند جزا یعنی روز قیامت

کلبی گوید این سورة اندر عاص بن وائل السهمی فرو آمده است وگفته
اند اندر ولید بن المغیره فرو آمده است وابن جریج گوید که اندر ابو سفین بن حرب
فرو آمده است که هر هفته دو جزور بکشتی پس یتیمی فرا نزدیک
وی شد وازوی چیزی خواست ازان وبرا براند وعصا بروی زد چنانک خدای

فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ

اینست که زجر می کند یتیم را وند افزود

عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ

بر طعام دادن مسکین وای بر نماز کنان را باد

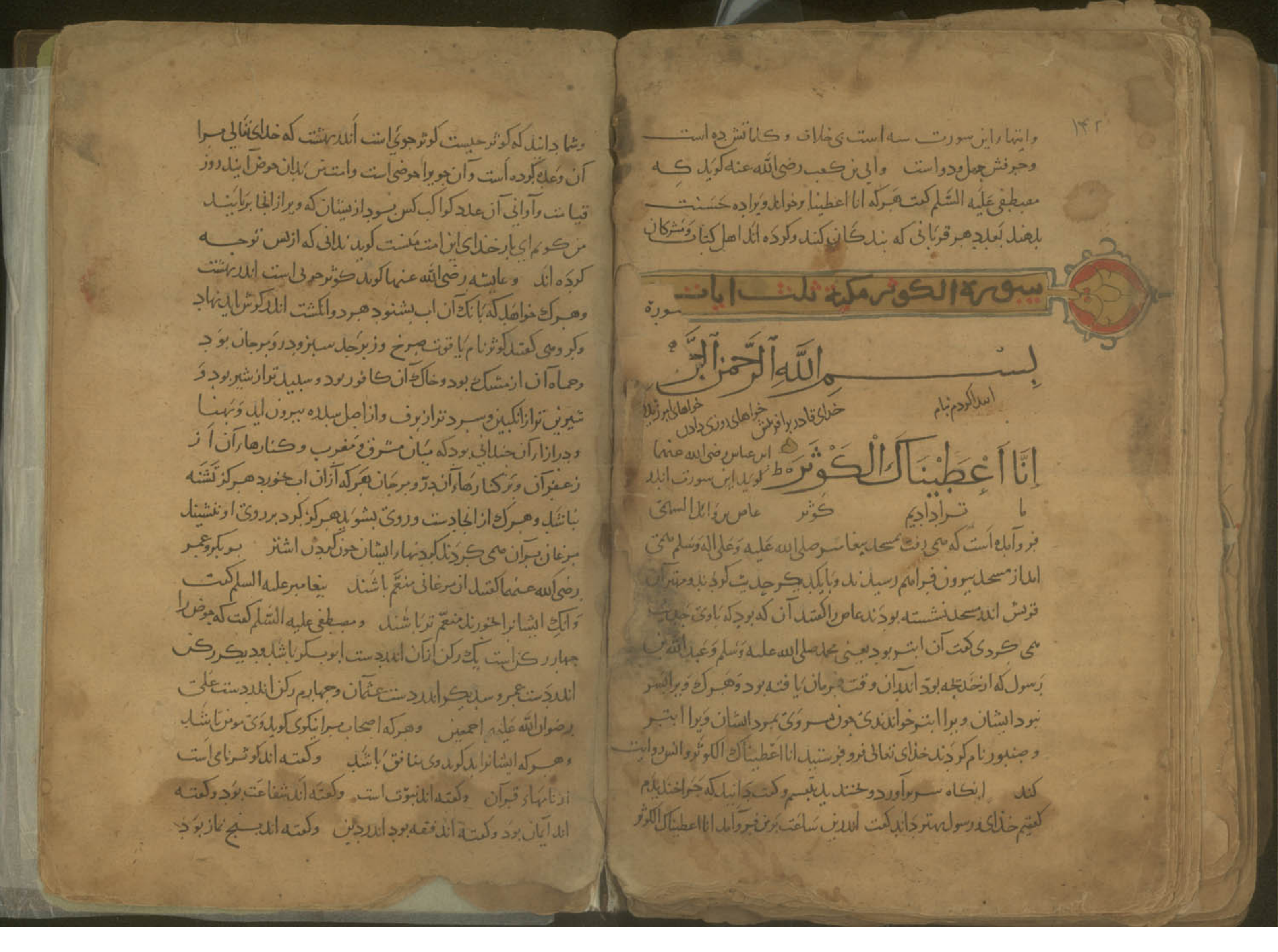
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ

وهر کسی که ایشان از نماز خویش ساهی باشند وانرا از وقت خویش
بگردانند

هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

ایشان که ریا کنند ومنع کنند عاریت چیزها

ابن عباس رضي الله عنهما گوید ما فقال را می خواهد که ایشان اند
سر نماز نکنند وماعون چیزی است که اند خانه بود چون دلو وتبر
ودیگ والخ بدین ماند وگفته اند ماعون آب بود واشتقاق این از ماء
معین بود وعایشه رضي الله عنها گوید که مصطفی را علیه السلم گفتم
چیست که نشاید که آنرا منع کنند مصطفی علیه السلم گفت آب وآتش ونمک
عایشه گفت آب را دانیم این نمک وآتش چراست گفت یا حمیرا هر که کسی
را آتش دهد چنان بود که گوئی همه چیزی پخته است وی داده است
وهر که کسی را نمک دهد چنان بود که گوئی هر چه وی بدان نمک خوش
کرد داده است وی داده است وهر کسی را آب دهد الخ که آب موجود بود
چنان بود که کسی بنده را آزاد کند والخ که آب نبود چنان بود که برده زنده
کرده باشد وگفته اند ماعون اندر لغت عرب طاعت
بود وسورة [illegible] ... بود که خدای را طاعت نکند



وابتها راین سورت سه است بی خلاف و کلماتش ده است
وحروفش چهل و دو است وابی بن کعب رضی الله عنه گوید که
مصطفی علیه السلم گفت هر که انا اعطینا و خواند ویراده حسنت
بدهند بعدد هر قربانی که بندگان کنند و کرده اند اهل کتاب و مشرکان

سورة الکوثر مکیة ثلث ایات

بسم الله الرحمن الرحیم
اسد اکردم بنام خدای قادر بر افرینش خواهای روزی دادن خواهای ابر زیلا

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ط ابن عباس رضی الله عنهما گوید این سورت اندر
ما ترا دادیم کوثر عاص بن وائل السهمی
فرو آمده است که می رفت مسجد پیغامبر صلی الله علیه و علی اله وسلم می
امد از مسجد بیرون فرا هم رسیدند و با یکدیگر حدیث کردند و مهتران
قریش اندر مسجد نشسته بودند عاص را گفتند آن که بود که باوی حدیث
می کردی گفت آن ابتر بود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم و عبد الله بن
رسول که از خدیجه بود اندر آن وقت فرمان یافته بود و هر که ویرا پسر
نبود ایشان ویرا ابتر خواندندی چون پسر وی بمرد ایشان ویرا ابتر
و صنبور نام کردند خدای تعالی فرو فرستاد انا اعطیناک الکوثر و انس روایت
کند انگاه سر بر آورد و خندید بتبسم و گفت دانید که چرا خندیدم
گفتیم خدای و رسول بهتر داند گفت اندرین ساعت برمن فرو آمد انا اعطیناک الکوثر

وشما دانید که کوثر چیست کوثر جوی است اندر بهشت که خدای تعالی مرا
آن وعده کرده است و آن جوی را حوضی است و امت من بدان حوض آیند روز
قیامت و آوانی آن عدد کواکب آسمان بود از میشان که ویرا ازانجا بر بایند
من گویم ای بار خدای این امت منست گویند ندانی که ازپس تو چه
کرده اند و عایشه رضی الله عنها گوید کوثر جوی است اندر بهشت
و هر که خواهد که بانگ آن آب بشنود هر دو انگشت اندر گوش باید نهاد
و گروهی گفتند کوثر نام یاقوت سرخ و زبرجد سبز و در و مرجان بود
و حماه آن از مشک بود و خاک آن کافور بود و سپید تر از شیر بود و
شیرین تر از انگبین و سرد تر از برف و از اصل سدره بیرون اید و پهنا
و دراز آن چندانی بود که میان مشرق و مغرب و کنارها آن از
زعفران و برکنارها آن در و مرجان هر که از آن اب خورد هرگز تشنه
نباشد و هر که از آنجا دست و روی بشوید هرگز گرد بر روی او ننشیند
مرغان بر آن می گردند گردنها ایشان چون گردن اشتر بوبکر و عمر
رضی الله عنهما گفتند ان مرغانی منعم باشند پیغامبر علیه السلم گفت
وانک ایشان را خورند منعم تر باشند و مصطفی علیه السلم گفت که حوض را
چهار رکن است یک رکن از آن اندر دست ابوبکر باشد دیگر رکن
اندر دست عمر و سدیگر اندر دست عثمان و چهارم رکن اندر دست علی
رضوان الله علیهم اجمعین و هر که اصحاب مرا نیکوی گوید وی مومن باشد
و هر که ایشان را بد گوید وی منافق باشد و گفته اند کوثر نامی است
از نامهای قران و گفته اند نبوت است و گفته اند شفاعت بود و گفته
اند ایمان بود و گفته اند فقه بود اندر دین و گفته اند پنج نماز بود



فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ محمد بن کعب گوید که مصطفی علیه السلم می گوید نماز کن از
خدا را نماز کن ونحر کن بهر خدای ونحر کن از بهر
خدای که ما ترا کوثر داده ایم نه چون گروهانی که نماز نه می کنند ونحر می
کنند نه از بهر خدای قتاده گوید نماز کن خدا را روز نحر ونحر کن وانس
رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلم نحر از پیش نماز کردی ویرا فرمودند
تا نخست نماز کند آن وقت نحر کند وگفته اند این آیت روز حدیبیه فرو
آمد که پیغامبر را از مکه باز داشتند خدای عز وجل ویرا فرمود تا نماز کند
ونحر کند نماز کردند وچنین کرد وعلی بن ابی طالب رضی الله عنه
گوید که معنی وانحر آنست که دست راست بر چپ نهد اندر نماز وهر دو
را بر نحر نهد وچنین کرد مصطفی علیه السلم وچنین تفسیر کرد جبریل
علیه السلم پیغامبر را وگفته اند بدین آن می خواهد که دست بردارد
اندر نماز بر بالای نحر چنانکه مصطفی علیه السلم گفت هر چیزی را زینتی است
وزینت نماز آنست که دست برداری بنزدیک هر تکبیری وفرا
گوید معنیش آنست که روی بقبله آری ونحر روش اندر مقابله قبله بداری
چنانکه عرب گوید الجبلان یتناحران وعطا گوید این آنست که سر
از سجده بردارد وراست بنشیند تا نحر پدید آید وگفته اند آنست که دست
برداری اندر دعا تا برابر نحر وذو النون المصری گوید آنست
[illegible]

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ وابن حوالة آنست که او را ابتر خواند چنانکه یاد کردیم
هو دشمن تو
ابتر است بریده از همه چیزها و بریده از آنکه او را چون بسر اندر آید تو شاد

بدانکه این سورت مکی است وآیتهاش شش است بی خلاف وکلماتش بیست
وهشت است وحروفش نود وچهار است وجبیر بن مطعم گوید که مصطفی
علیه السلم مرا گفت خواهی که چون بسفر شوی از بهترین اصحاب خویش باشی اندر
حال وهیبت وبیشتر ایشان باشی اندر زاد گفتم آری یا رسول الله گفت
برخوان این پنج سورت قل یا ایها الکافرون واذا جاء نصر الله وقل هو الله
احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقرائت خویش ابتدا کرد
بسم الله الرحمن الرحیم جبیر گفت من بسیار مال بودم و
شدی با سفر با هر کسی وبتر از اهل سفر در هیئت من بودمی وکمتر از ایشان
اندر زاد من بودمی پس همواره این سورتها می خواندی تا که بیشتر از ایشان
شدم اندر زاد ونیکوتر از ایشان شدم اندر هیئت وابی بن کعب رضی الله
عنه گوید گفت که مصطفی علیه السلم گفت هر که برخواند سورت قل یا ایها الکافرون
چنان بود که چهار یک قرآن برخوانده باشد وشیاطین از وی دور کرده باشد وشرک
از وی بیزار کرده وخدای عز وجل ویرا از فزع اکبر نگاه دارد وابن عباس
رضی الله عنهما گوید که هیچ سورت نیست که ابلیس را از آن خشم آید الا که این
سورت از بهر آنکه این سورت توحید است وبرائت است از شرک ونیز
مصطفی علیه السلم گفت بفرمایید کودکان خویش را تا قل یا ایها الکافرون
برخوانند آنگاه که خواهند خفت تا ایشان را هیچ چیز نرسد اندر خواب

[illegible] آیات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ابتدا کردم بنام خدای قادر بر امر نهی خواهای دوزخ دادن خواهای امرزیدن

قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ

بگوی ای محمد ای شما که کافران اید

و این سورت اندر گروهی فرو آمده است از قریش چون حارث بن قیس

و عاص بن الولید و ولید بن المغیرة و الاسود بن عبد یغوث و الاسود بن عبد المطلب
و امیة بن خلف گفتند یا محمد بیا تا ما متابعت دین تو کنیم تا تو متابعت دین ما کنی
و ترا شرکت دهیم اندر جمله کارهاء خویش و تو خدایان ما را بپرستی یک سال
تا ما خدای ترا بپرستیم یکسال تا اگر چنان باشد که این بهتر باشد که ما آورده ایم
ترا نیز حظی باشد مصطفی علیه السلم گفت معاذ الله من هرگز هیچکس را با وی شریک
نکنم گفتند پس از بعضی خدایان ما را استسلام کن تا خدای ترا بپرستیم و ترا تصدیق
کنیم گفت بنگرم تا مرا از خدای چه فرمان آید اندرین خدای تعالی این سورت
فرو فرستاد دیگر روز مصطفی علیه السلم رفت بمسجد و مهتران قریش حاضر بودند
بسر ایشان بر پای خاست و این سورت بر خواند ایشان نومید گشتند
از وی خبر اگر فتند و اصحاب ویرا رنجه همی داشتند

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ

نپرستم آنرا که شما همی پرستید و نه شما پرستید

مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ

آنرا که من پرستم اندر حال و نه من پرستم آنرا که شما پرستیدید و نه شما

عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

پرستید آنرا که من پرستم

و این خطاب از حق تعالی بر حکم آنست که سابق گشته است اندر علم وی از حال ایشان

لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ

شما راست دین شما یعنی شرک و مرا است دین من

و این آیت منسوخ است بآیة السیف قتیبی گوید این تکرار اندرین سورت از
بهر آنست که قریش گفتند اگر خواهی که ما اندر دین تو آییم سالی تو نیز اندر دین
ما آی و چون سخن ایشان متضمن معنی تکرار بود آن نیز که اندر جواب بود بر
سبیل تکرار بود تا تکرار کلام اندر مقابله تکرار وقت بود و گروهی
گفتند از بهر آن تکرار کرد که ایشان دو فصل گفتند یکی اینکه یاد کردیم اندر
جواب آن که گفت لا اعبد ما تعبدون و دیگر آنکه گفتند بعضی از خدایان ما را استلام
کن خدای عز و جل فرو فرستاد و لا انا عابد ما عبدتم و اهل معانی گفتند تکرار
اندر خطاب عرب بر معنی توکید بود زیادت افهام را چنانک تکرار کرد فبای
آلاء ربکما تکذبان و ویل یومئذ للمکذبین کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون
اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی و ما ادریک ما یوم الدین ثم ما ادریک ما
یوم الدین فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و اندر عادت عرب رفته
است که ایشان گویند ادم ادم عجل عجل و چنانک گفت شاعر ایشان
هلا سالت جموع کندة این اینا و چنانک پیغامبر علیه السلم گفت اندر دوزخ
بغیر ولی فنکاحها باطل باطل باطل و چنانک اندر روایت آمده است که پیغامبر
علیه السلم بر منبر شد و گفت بنو مخزوم دستوری همی خواهند از من که دختر خویش
را بعلی دهند و لا آذن ثم لا آذن دستوری ندهم و دستوری ندهم و دستوری
ندهم فان فاطمة بضعة منی یسرنی ما یسرها و یسوءنی ما یسوءها بدانک این
سورت مدنی است و آیتهاش سه است و کلماتش بیست و شش است و حروفش



هفتاد و چهار است وابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلم گفت هر که سورة الفتح برخواند چنان بود که حاضر بوده باشد با محمد اندر فتح مکه اولش

سورة الفتح مدنیه ثلث ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام خدای قادر و افزونش خواهای روزی دادن خواهای امرزیدن

اذا جاء نصر الله والفتح

چون بیاید نصرت خدای ترا و بیاید فتح یاران فتح مکه همی خواهد و گویند فتح مدائن و قصور مشترش بران اند که بدین بر انکسی که با تو دشمنی کند قصه داین چنان بود که

محمد بن اسحق بن یسار گوید چون مصطفی علیه السلم صلح کرد با قریش عام حدیبیه بران صلح کردند که هر که خواهد اندر عقد و عهد پیغامبر علیه السلم شود و هر که خواهد اندر عقد و عهد قریشیان شود پس بنو بکر اندر عهد قریش شدند و خزاعه اندر عقد مصطفی علیه السلم و میان بکر و خزاعه چیزی بود اندر زمان ازبهر ان مالک بن عباد از بنی بکر بتجارت بیرون امده بود و چون اندر میان خزاعه رسیدند ویرا بکشتند و نیز جماعتی از اشراف بنی بکر بکشتند و ان شر اندر میان ایشان بود تا انگاه که اسلام پدید امد چون صلح رفت بنی بکر از غنیمت داشتند تا از ایشان انتقام کنند و نوفل بن معویة الدولی البکری شبیخون کرد بر بنی خزاعه و ایشان بران بودند که ایشانرا بود نام ان وتیر و مردی را از ایشان بگرفتند و جنگ کردند و قریشیان بنو بکر را بسلاح یاری

از زنان ست صفوان بن امیه روی بجده نهاد تا ایمن شود و عمیر بن وهب گفت یا رسول الله صفوان بن امیه سید قوم خویش است از تو همی گریزد و رفت که خویشتن اندر دریا افکند ویرا امن بکرد گفت چیزی فرا من ده که بدان امان تو بداند مصطفی علیه السلم عمامه خویش بفرستاد تا وی بیاید چون نزدیک پیغامبر علیه السلم گفت یا رسول الله وی همی گوید که تو مرا ایمن کرده گفت راست همی گوید گفت مرا اندر کار خویش مخیر کرد ان دو ماه گفت تو مخیری چهار ماه و عبد الله بن الزبعری بگریخت و بنجران شد انگاه باز امد و مسلمان شد و گفت یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور و پیغمبر علیه السلم اندر مکه بیستاد پانزده روز و نماز قصر همی کرد انگاه سوی زن و ثقیف بیرون شد چنانک یاد کردیم از پیش این

ورایت الناس یدخلون فی دین الله

و بینی مردمانرا که همی ایند اندر دین خدای

افواجا

گروه گروه حسن بصری رحمه الله علیه گوید که چون پیغامبر علیه السلم مکه بگشاد عرب یکدیگر را گفتند اکنون که محمد صلی الله علیه وسلم بر مکه ظفر یافت و ایشان اهل حرم خدای اند و خدای ایشانرا از پیل نگاه داشت کس را با وی طاقت نباشد از پس این فوج فوج همی امدند و مسلمان همی شدند تا بودی که قبیله همی امدندی جملگی و مسلمان همی شدندی جابر را خبر دادند از ا... خلافها که میان همی افتاد بگریست و گفت که از رسول خدای شنیدم که وی گفت

مردمان اندر دین خدای عزوجل همی آیند فوج فوج و بیرون شوند از دین
خدای عزوجل افواجا

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

تسبیح کن بستودن ستودن خدای خویش واستغفار کن

ابن عباس رضی الله عنهما گوید چون این سورت فرو آمد پیغامبر علیه السلم گفت نُعِیَتْ
که وی تواب است
إِلَيَّ نَفْسِي و قتاده گوید و مقاتل که پیغامبر علیه السلم از پس آنک این
سورت فرو آمد دو سال بزیست و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که
چون عمر خطاب بدر را بار دادی مرا نیز بار دادی و عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه گفت این جوان را نیز با ما بار دهی و ما را چون پسر است
گفت شما دانید گفت حال وی چیست آنگاه روزی ایشانرا بار داد و
مارا با ایشان بار داد و ایشانرا این سورت بپرسید و نه پنداشتم که ایشانرا
آن پرسید الا از بهر من گفتند پیغامبر را همی فرماید تا چون فتح مکه کند
استغفار کند و توبه کند آنگاه از من بپرسید گفت نه چنین است
ولکن پیغامبر را همی خبر دهد بحضور اجل وی عمر رضی الله عنه گفت من نیز
همچنین دانم آنگاه گفت ایشانرا چون ملامت کنید مرا اندر باب وی پس
از آنک همی بدیدید و چون این سورت فرو آمد پیغامبر علیه السلم بسیار همی گفتی
سبحانك اللهم وبحمدك استغفرك انك انت التواب و مقاتل گوید چون
این سورت فرو آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم این بر صحابه خواند و اندر
میان ایشان ابو بکر و عمر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم شاد شدند
و عباس رضی الله عنه اندوهگن شد و بگریست پیغامبر صلی الله علیه وسلم

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که خدای عزوجل فرو فرستید وانذر عشیرتک
الاقربین پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر صفا شد و گفت یا صباحاه خلق
گرد آمدند آنگه پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت ای بنی عبد المطلب ای بنی فهر
ای بنی فلان و یا بنی فلان اگر من شمارا خبر دهم که لشکری که اندر پس این کوه
است همی خواهد که شمارا غارت کند مرا راست گوی دارید گفتند آری پس گفت
من شمارا اندر برابر همی ترسانم شمارا از عذاب سخت بو لهب گفت تبًّا لك مارا از
بهر این خواندی خدای تعالی فرو فرستید

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ

وانکه خبر داد و گفت هلاک شد اول
زیان کناد تن بولهب و هلاک شان دعا است و ثانی خبر
و نام ابو لهب عبد العزی بن عبد المطلب و ویرا از بهر آن ابو لهب خواندندی که
وی نیکو بود و درفشان بود چنانک پنداشتی که در چهره وی آتش است که

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ

هیچ کفایت نکرد از وی مال وی و آنچ کسب کرده بود
ابن مسعود رضی الله عنه گوید که چون پیغامبر علیه السلم خویشان خویش را با خدای
خواند ابو لهب گفت اگر آنچ محمد می گوید حق است من خویشتن را فدا کنم
مال و فرزندان خدای عزوجل فرو فرستید ما اغنی عنه ماله وما کسب
و گفته اند بدین مواشی همی خواهد که وی خود مواشی بود و گفته اند که
همی گوید وما کسب فرزند همی خواهد چنانک پیغامبر علیه السلم گفت
اطیب ما یاکل الرجل من کسبه وان ولده لمن کسبه

که بودی از بزرکان علما کفت بمدینه شدم وزیارت کردم کور رسول را علیه
السّلم وبدانجا بنشستم اعرابی بیامد کور مصطفی را زیارت کرد وکفت
یا بهین رسولان خدای بر وی فرو فرستید کتابی راست واندران کفت
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما وانک من اهل واپرورش همی خواهم از خدای تو کناهان
خویش را وترا همی شفیع خدای تو تا مرا بیامرزد وانکه بکریست واین بیتها بکفت

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طیبهن القاع والاکم
نفسی فداء القبر انت ساکنه فیه العفاف وفیه الجود والکرم

انکاه استغفار کرد وباز کردید الکس همی نکریست که مرا خواب
غلبه کرد انجا پیغامبر را علیه السلم بخواب دیدم که کفت اندر پس این مرد را
وبشارت ده وبرا طلب کردم وبیافتم واین حکایتی است معروف اندر
تعلیقها فقها مذکور وامام ابو بکر رحمه الله باسناد خویش این روایت
کرده است والله اعلم بدانکه این سورت مکی است واتیاش پنج است
وکلماتش بیست وحروفش هشتاد وهفت است وابی بن کعب رضی الله عنه
کوید که پیغامبر علیه السلم کفت هرکه سورت تبت برخواند امید دارم که خدای
عزّ وجلّ ویرا جمع نکند با ابو لهب اندر یک سرای

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا کردم بنام خدای قادر وا نویش خواهای دوری خواهای ابو لهب

سیصلی نارا ذات لهب
بیاود توش آتش با زوانه

واین تهدید است ویرا واندرین آیت دلیل است بر آنک روا بود که خدای
تعالی بنده را چیزی فرماید که وی بدان قادر نبود از بهر آنک ملک وی مطلق است
هرچ خواهد کند نه بینی که ابو لهب را ایمان فرمود وخبر داد که وی اندر دوزخ
باشد ووی نتواند که خلاف خبر خدای عزّ وجلّ کند ونیز دلیل است
بر آنک هرچ در عالم است از خیر وشر خواست خداوند تعالی است از بهر آنک
خداوند خبر داد اندرین آیت که وی اندر دوزخ خواهد بود واکر خواسته بودی
که وی ایمان آرد واندر بهشت شود تکذیب خواسته بودی واین محال باشد

وامراته حمالة الحطب
وبدانک زن ابو لهب ام جمیل بود دختر حرب برادر ابو سفیان خواهر
وزن وی نمام بود یعنی سخن چین

ابو سفیان وتنک چشم بود وویرا حمالة الحطب از بهر آن کفت که وی دروغ
کفتی وحدیث نقل کردی ونمامی کردی یعنی سخن نقل کردی از جائی
بجائی چنانک کسی هیمه برکیرد وآنرا نقل کند از جائی بجائی ونمامی را بنقل
هیمه تشبیه کردند از بهر آنک سبب تفرقت باشد چنانک هیمه سبب
سوختن بود وسوختن سبب تفریق وسعید بن جبیر کوید که ویرا
حمالة الحطب از بهر آن همی کفت که وی کرانی کناهان همی کشید چنانک
کسی هیمه برکیرد وکرانی آن همی کشد وکفته اند که ام جمیل خار بیاوردی
واندر راه مصطفی صلی الله علیه وسلم وصحابه او وکندی تا ایشانرا آزار

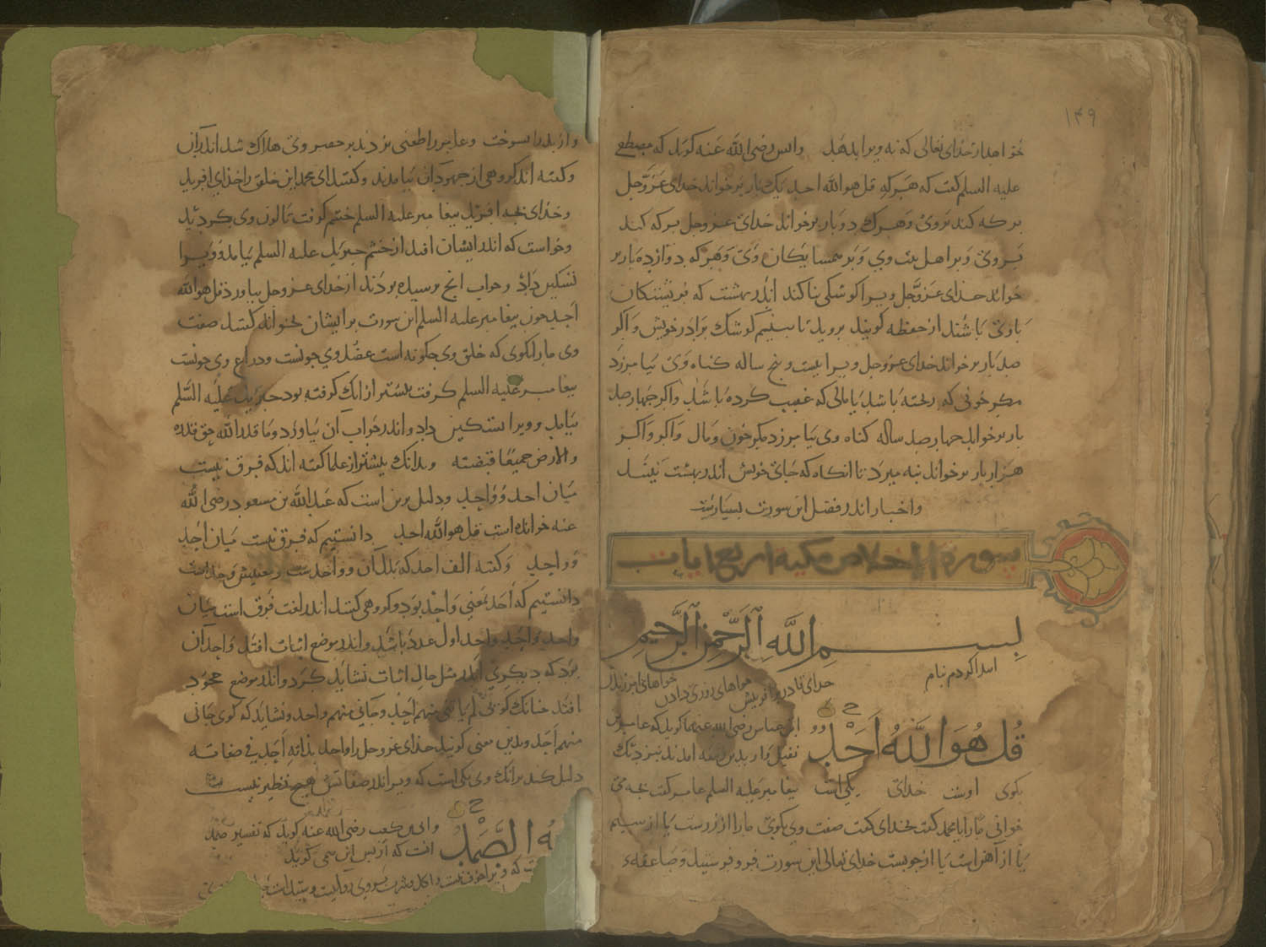
دوزخ و سیلی سر دوزی از آن همی آورد که اندر راه مسلمانان افکند تا مانده شد
بر سنگی نشست تا بیاساید فریشته از پس وی اندر آمد و وی را از پس
کشید و بر زمین او کند تا بمرد

فی جیدها حبل من مسد

یعنی تاویل این خبر است از صفت وی اندر آن

اندر گردن وی رسنی بود از لیف حال که هیمه همی آوردی
بدان لیف که خدای عز و جل آن فریشته را فرمود تا اندر گردن وی افکند
تا وی را باز پس کشید و هلاک شد و سعید بن المسیب گوید که این قلاده
بود اندر گردن ام جمیل بود و وی سوگند خورده بود که آن را نفقه کند اندر
عداوت پیغامبر علیه السلام خدای عز و جل آن را سبب هلاک وی کرد ابن عباس
رضی الله عنهما گوید که مراد بدین آیت سلسله‌ای است از آهن و مر آن را حلقه‌ها
آهن باشد و بدین سلسله همی خواهد اندر دوزخ هفتاد رش بدهن وی فرو
کنند و بزیر وی بیرون کنند و بر گردن وی بپیچند چنانک یاد کردیم از
و اسما این سورت چهار است و کلماتش پانزده است و حروفش چهل و هشت
است و ابو الدردا گوید که پیغامبر علیه السلام گفت عاجز گردد یکی از شما که
سیکی قرآن برخواند اندر شبی گفتند یا رسول الله که دارد طاقت آن گفت
برخواند قل هو الله احد و پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که قل هو الله
احد برخواند آنگاه در سرای شود درویشی از آن سرای و از آن همسایگان
آن سرای جدا شود و سهل بن سعد رضی الله عنه گوید که مردی نزدیک
مصطفی علیه السلام آمد و بنالید از درویشی و تنگ دستی رسول علیه السلام گفت
چون اندر خانه شوی سلام کن اگر در خانه کسی بود و اگر کسی نبود بر من سلام کن

و قل هو الله احد برخوان یک بار آن مرد چنان کرد خدای عز و جل روزی
بر وی فراخ گشت همسایگان وی را فراز رسید و انس رضی الله عنه گوید که
با پیغامبر علیه السلام بودیم بتبوک آفتاب برآمد و نوری داشت که از پیش
چنان ندیده بودیم جبرئیل علیه السلام آمد نزدیک مصطفی علیه السلام
گفت یا جبرئیل آفتاب را نوری همی بینم که از پیش این ندیده‌ام جبرئیل
علیه السلام گفت معویة بن معویة اللیثی امروز بمدینه اندر گذشته است
خدای عز و جل هفتاد هزار فریشته فرستاده است تا وی را نماز کنند
و این نور ایشانست و گفت و آن چرا است گفت از آنک وی قل هو الله احد
بسیار خواندی بشب و روز اندر قیام و قعود و هر حالی همی شد گفت
خواهی یا رسول الله که بر وی نماز کنی تا زمین بشود بدلک تا تو بر وی
نماز کنی گفتاری سید نماز کرد و باز آمد و انس بن مالک رضی الله عنه
گوید مردی بود بعهد پیغامبر علیه السلام هر سورت که اندر نماز خواندی
قل هو الله بر اثر آن برخواندی پیغامبر علیه السلام گفت ترا برین چه همی
دارد گفت این سورت دوست همی دارم گفت دوستی این سورت
ترا ببهشت رسانید و ابو هریره رضی الله عنه گوید که مصطفی علیه السلام
شنید که کسی قل هو الله احد همی خواند پیغامبر علیه السلام گفت وجبت
گفتند یا رسول الله چیست این که وجبت گفت وجبت له الجنة
و ابی بن کعب رضی الله عنه گوید که مصطفی را علیه السلام پرسیدند از ثواب
قل هو الله احد گفت هر که وی برخواند قل هو الله احد خیر بر میان سر
وی ریزد از عنان آسمان و سکینه بر وی فرو آید و رحمت کند وی را اندر
و خدای عز و جل برحمت بآنکس نگرد که قل هو الله احد برخواند و هیچ چیز



خواهد از خدای تعالی که نه ویرا بدهد   وانس رضی الله عنه گوید که مصطفی
علیه السلم گفت که هر که قل هو الله احد یک بار برخواند خدای عز وجل
برکه کند بروی و هر که دو بار برخواند خدای عز وجل برکه کند
بروی و بر اهل بیت وی و بر همسایگان وی و هر که دوازده بار بر
خواند خدای عز وجل ویرا کوشکی بنا کند اندر بهشت که بر بستگان
باوی باشد از حفظه گویند بروید تا ببینیم کوشک برادر خویش و اگر
صد بار برخواند خدای عز وجل ویرا بیست و پنج ساله گناه وی بیامرزد
مگر خونی که ریخته باشد یا مالی که غصب کرده باشد و اگر چهار صد
بار برخواند چهار صد ساله گناه وی بیامرزد مگر خون و مال و اگر و اگر
هزار بار برخواند نمیرد تا آنگاه که جای خویش اندر بهشت ببیند
واخبار اندر فضل این سورت بسیار است

سورة الاخلاص مكية اربع ايات

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام   خدای نادر و توانا   خواهای روزی دادن   خواهای آمرزیدن

قل هو الله احد ابن عباس رضی الله عنهما گوید که عامر بن
طفیل و اربد بن ربیعه آمدند نزد یک
پیغامبر علیه السلم عامر گفت چه می
خوانی ما را یا محمد گفت خدای گفت صفت وی بگوی ما را از زر است یا از سیم
یا از آهن است یا از چوب است خدای تعالی این سورت فرو فرستاد و صاعقه ی

واربد را بسوخت و عامر را طعنی بزد بر حصر وی هلاک شد اندر آن
و گفته اند گروهی از جهودان بیامدند و گفتند ای محمد این خلق را خدای آفرید
و خدای تو را که آفرید پیغامبر علیه السلم خشم گرفت تا لون وی بگردید
و خواست که اندر ایشان افتد از خشم جبریل علیه السلم بیامد و ویرا
تسکین داد و جواب آورد و سبک بود نزد از خدای عز وجل بیاورد قل هو الله
احد چون پیغامبر علیه السلم این سورت بر ایشان بخواند گفتند صفت
وی ما را بگوی که خلق وی چگونه است عضد وی چونست و دراع وی چونست
پیغامبر علیه السلم گرفت بیشتر از آنک گرفته بود جبریل علیه السلم
بیامد و ویرا تسکین داد و اندر جواب آن بیاورد و ما قدروا الله حق قدره
والارض جمیعا قبضته   و بدانک بیشتر از علما گفته اند که فرق نیست
میان احد و واحد و دلیل برین است که عبد الله بن مسعود رضی الله
عنه خوانده است قل هو الله احد   دانستیم که فرق نیست میان احد
و واحد   و گفته الف احد که بدل آن واو است و واحد است و معنیش و حد است
دانستیم که احد بمعنی واحد بود و گروهی گفتند اندر لغت فرق است میان
واحد و احد واحد اول عدد باشد و اندر موضع اثبات افتد و احد آن
بود که دیگری اندر مثل حال اثبات نشاید کرد و اندر موضع جحود
افتد چنانک گویی لم یاتنی منهم احد و جائنی منهم واحد و نشاید که گویی جائنی
منهم احد و بدین معنی گویند خدای عز وجل را واحد بذاته احد فی صفاته
دلیل کند بر آنک وی یکی است که ویرا اندر صفاتش هیچ نظیر نیست

الله الصمد وابی بن کعب رضی الله عنه گوید که تفسیر صمد
آنست که از پس این همی گوید
... که ویرا حرف نیست و اکل و شرب بروی روا نیست و بیدا...



لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

نزاد و یرا و نزایند ویرا و هرگز ویرا ولادت نبود و یرا همتا هیچ کس نه بود و نه باشد
روانه

و بدانک هیچ اندر توحید باید دانستن بدین دو کلمت بر جمله از دلالت
یکی آنک چون بدانستی که ویرا همتا نیست بدانستی که هیچ چیز از آنچ نشان کند
بر آفریدگی از نقصها بر وی نشاید که اینگاه آن واجب کند که آفریدگار باشد
چون دیگر آفریدها و اندرین معنی دلیلست که حرکت و سکون و حلول و نهایت و مکان
و مسافت و مماست و حجم و جثت و صورت و جارحت و اتصال و انفصال
و زوال و انتقال بر وی نشاید و دیگر آنست که چون بدانستی که وی صمدست
و صمد آن بود که اندر جمله حاجتها رجوع با وی بود دانستی که افعال از وی
درست آید و درست شد بدان جهت جملهٔ صفات وی که فعل بر آن دلیل
کند چون علم و قدرت و حیوة و سمع و بصر و کلام ارادت و بقا و این
هر دو معنی اندرین دو آیت حقیقت شد اکنون ابد بدان هر دو معنی چنانک
یاد کردیم و اندرین سورت نج است و کلماتش [illegible] و سه است
و حروفش هشتاد و چهار است ابی بن کعب رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه
السلم گفت هر که معوذتین بر خواند چنان بود که همه کتابها منزل
بر خوانده باشد و عقبة بن عامر الجهنی گوید که پیغامبر علیه السلم گفت ای عقبا
خبر دهم بفاضلتر چیزی که بدان تعوذ کنند گفتم بلی یا رسول الله
گفت قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس گفت و نیز گفت آن [illegible]
هر که بر خیزی یا نشینی بدانک ابن عباس رضی الله عنهما و عائشه

